



بازدید شد
۱۳۸۱

كتاب بحر المناقب في فضائل سيد الله العالَم
والمطلوب لكل طالب شاه اولياء سرور
اصفا على ابن ابي طالب سلام الله عليه
وعلى اولاده اربعين الف مرتبة لعنت
اعدائهم مرتدين الف لعنت

729

3) 1/2 (10/11)

۱۲۴۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتابخانه

موضوع تألیف

مؤلف

مؤسسه ۱۳۰۲

شماره دفتر ۱۵۱۰

آوده ۹۰
و منقذ



۱۲۵۹

بازدید شد
۱۳۸۱

۱۱۲
کتاب

کتاب بحر المناقب فی فیض اسد الله الغالب
و مطلوب کل طالب شاه اولیا و سرور
اصفا علی ابن ابرطالب سلام الله علیه
و علی اولاده آل نجفی الطاهرین لعنت
اعدا یه مرتدین الف لعنت

۸۴۱

۱۱/۸۴۱ (ص)

۱۲۴۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: بحر المناقب

مؤلف: مودع تالیف

موضوع: تاریخ

شماره قفسه: ۱۳۰۲

شماره دفتر: ۱۹۱۱۰

۸۴۱

بسم الله الرحمن الرحيم
 سیاسی بی قیاس و ثنائی بی تمیز حضرت مبعوث حکیم
 جلالت ارادت و قدرته که یک کلمه گفت کمتر از دنیا یافت
 اعرف خلفت الخلق لا اعرف خود بخود در خود کلمه بود که آن
 تجلی و تعین اول نبی حدیث گفت انا و علی نور این یزدی
 ائمه مطهر روح مطهره مصطفی و مرتضی بود چنانکه در حدیث
 اول با خلق الله روحی و اول با خلق الله العقل و اول با خلق
 الله العلم بیان ایجاب این اتحاد فرمود صلی الله علیه و آله
 محمد صاحب المقام المحمود و علی سیدنا محمد صاحب علی
 حامل لواء الحمد و ساقی الخمر یوم البر و رده علی الله الاصل
 و اصحابه الاقرباء صلوة مغروره یا له و ام و الخلود

قصی کرم

چنان گویند بنده فقیر خجسته خاک راه درویش علی
 بن ابراهیم الملقب بدرویش بریان و فقیر الله لا
 حسن القول و العمل و عصمتی من التعصب
 و الجدل که چون مطالبه کتب کلامی کردم و
 سخن بعضی که در باب نبوة و امامت گفته در
 نظر آوردم دیدم هر حدیث و آیه که شان مرتضی
 آمده بعضی را غیر صحیح نام نهاده و بعضی را
 بر سبیل معارضه جواب داده اند چند حدیث
 با بعد تحملات برده و چند را بدون معانی
 حمل کرده اند از جمله قاضی عضد تجا و ز الله عن
 سیما در مناقف جمیع نصوص افضلیت مرتضی
 نبی فرموده که هر بصوت استغفار و تعظیم دست زده
 و کمر باد خال طمعه کل و بعضی نمک نموده است
 چنانکه در مقدمه و باب اول و دوم گفته شود
 لا جرم خودستم که از طریق مبارکه و مدینه و بزم
 مجادله و مناظره عدول جویم و از سر عقل و انصاف
 سخن گویم معتمد اعلی کرم رب العالمین که در
 کتب علماء و جمهور و معتمد اعلی حدیث سید
 المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم که در مصنفات
 و فضلا و اصحاب و در هر در و فضل امیر المومنین
 مذکور و مرسوم است مثل کتاب المناقب که خطبه

خطباء و خوازم ابو الهوید احمد بن الموفق المکی ثم
 الخوازمی رحمه الله جمعه فرموده است و کتاب
 المناقب که بمیکلف الحافظ طراز الحدیث ابو یوسف
 بن احمد بن موسی بن مردویه رحمه الله روایت
 کرده و کتاب المناقب که فقیه العقیله ابو الحسن
 علی بن المغازی المالکی رحمه الله ترتیب نموده
 و کتاب المناقب که عالم حقایق امام محمد بن حنبل
 الشیبانی رحمه الله با سند رسانیده و کتاب
 حلیه الاولیاء و غیره که حافظ ابو نعیم رحمه الله
 روایت نموده و کتاب قدوسی الاخبار که برهان
 الحدیث شیرویه بن شهریار الکلبلی رحمه الله
 تألیف نموده و کتاب وسیله المتعبدین که ابو
 حنفی عمر بن عمر الملا رحمه الله جمع کرده و کتاب
 المناقب المطالب که ابو عبد الله محمد بن یوسف
 الشافعی رحمه الله از دار قطن روایت کرده
 و کتاب تزیین السیرین که علامه علما محمود بن
 محمد الطالبی الدرکینی رحمه الله ترتیب داده
 و از صیحه بخاری و سنن ترمذی و غیره تعلیقات و اسباب
 النزول و احادیث و کتب دیگر در این باب
 که در این محدث حنبلی جمع کرده فی الجمله
 حدیث را اثر کرده در این مختصر آورده از ارجاع

دینی

ان هدی

شواب

آن حدیث و مؤلف آن کتاب شواب کرده ام تا هر کرا
 درین متعقبات خطانی بخاطر خطور نماید کتب مذکوره را
 بدست آورده رفع آن شک و ریب نماید علی هذا
 حدیث و آنکه در کتب این علما قوازیافته و این فضلا
 برابر از آن اتفاق کرده باشند یقین که بحسب عقل دلیل
 صحت آن نقل خواهد بود اگر ناظر و مستمع منصف باشند
 و اگر غیاض بالله بصفت ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم
 منصف باشند نه از عقل محظوظ و نه در نقل ملحوظ
 و چون من قبل ازین ملک عربی جمیع یقین بعض معاندان
 جاهل و متعصبان غافل کتابی ترتیب نموده و از ارجاع
 المناقب فی فضل علی ابن ابی طالب نام نماده شده و این
 مختصر خلاصه آن کتاب بود بر این در بحر المناقب فی
 تفصیل علی ابن ابی طالب در تسمیه آن مناسب نموده و
 الله از جوادان شیعه به نظر فیه بعین النصفه متحینا
 عن التعصب و حقیقه الجالبیه و الا فله حدیث به
 خزانه کتب مرایده الله بالارواح القدسیه و حقه
 بالانوار العقلیه و الکمالات النفسیه حیاة بالزود
 و الاقدام و اجتناب بالغرامة و الا لاهام حصه الله
 بحدیس یکا و ان یخبر عن عقیبات المستقبل و الحاضر
 و یطالع علی مکنون الخواطر و مضمون الضمائر قاصع
 الموده قاطع العینه و الشیاطین قاطع الطغاة

والمقردين ناصر عينا والله المومنين منظر كلمة الله
 العليا جاعل كلمة الذين كفووا التسلي وعلني
 اصعبه بوصفه نعي الزمان وفيه ما لم يوصف فاج
 فتوح الممالك في الافاق وارث الخلافة والسلطة
 لا استحقاق عند السلطة والدولة والدين اللهم اما
 فتلك متفرعين يا محمد لا ريب سواه ان توالي امر والاه
 وتقدر مر عاده ونزعتك فاضيعي ان نعصر بفضلك
 في سائر حالاته وتحرر من خطك من جميع جهاته وتوقفت
 كل الامور لما يتقرب به اليك وتلهيه ما يولف به اليك
 اللهم هذا الدعاء ومنك الاجابة وهذا الحمد والثناء
 عليك الكون مقصود ما دري كتاب نعم است در مقدمه وروا
 باب مقدمه در شرف وكرامت نبي ماسم وفضل ومرتبة
 اهل البيت والعبا كه مستند افضليت مرتفات سيد
 عبا ومتمم اهل بيت اوست بعد از حوت مصطفی عليهم
 سلام الله وسلام الملار الاعلاء ودر آفران مقدمه چهار
 تعريف است **اول** اگر نبي ماسم يا نبي ماسم يا ماسم
 بود حضرت حق با ابراهيم خود التراب كه خست است
 مخصوص نكر در بخار از چهره من مطهر مودت كفت كه
 دقم خرم و عثمان بن عفان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 وكنتم يا رسول الله نبي عبد المطلب راجعي داد وركن كركر
 و حال كركر ماسم عبد المطلب نبي تو غزله واحده ام انحضرت

ذو

عن اهل بيت

فرمود اما بنو عبد المطلب وبنو ماسم نبي واحد يعني نبي
 المطلب وبنو ماسم هر دو يك منزله اند وبنو ماسم را با ان نسبت
 نيت پس بنص ابن حديث نبي عبد المطلب وبنو ماسم
 يرف وكرامت از ساير صحابه ممتاز شدند در وسيله المقعد
 از ان ماسم مروي است كه **قال رسول الله صلى الله عليه وآله**
لا ياتي مني احد يعني ما فخرنايم كه قياس كنيد كركر ماسم
 وبنص ابن حديث اهل البيت عليهم السلام بفضيلت كركر
 هم را فرما شدند و اگر فضيلت ومرتبه ان نديكر
 يكسان بود خدا و رسول خدا صدقات راين نخرم تو مودت
 كه ان الصدقة لا تحل لي ولا لاهل بيتي يعني بديكر كركر
 حلال نخواهد بود و در اونه اهل بيت مرا و در وسيله المقعد
 وكفاية الطالبيين ودر جمل حديث كه حافظ ابو نعيم در
 مقدمه جمع كرده مودت كه فاطمه زهرا در مرض رسول الله صلى
 بر سبيل عبادت آمد چون آنحضرت را ضعيف و بديكر
 حوت حديث مطول فرمود چنانكه در باب اول آمده بود و در
 آفران حديث ابن بود كه يا فاطمه نحن اهل بيت اعطينا
 سبع خصال لم يعطها احد من الاخرين غيرنا نبينا خير
 نبيا و هو ابوك و هيما خير لا و صبار و هو بعلك و شهيدا
 خير شهيدا و هو معك ابيك حمزه و منا حرم جناحان
 بطيرهما في الجنة و هو جعفر و منا سبطا هذه الامة و هما
 اساك و منا مهد هذه الامة الله يرسل طمعه على من

و يخيف

ثم ضرب علي شريك الحسين فقال خير هو احمد والاعية يعني
 ارفق طه ما اهل البيت نبوتهم تمت فصلت منقبت واد
 بنده ايم كه ان خصال واده فخره محكمي از اولي كه انبياء
 گذشته اند و زسد بان خصال محكمي از اخري نبين از ما
فصل اول اكم نبی ما بهترين انبياست و ان پد رشت
فصل دوم اكم نبی ما بهترين اوصياست و ان سوه رشت
 اكم شهيد ما بهترين شهيد است و ان عره است عم پد رنو
فصل چهارم اكم از ما است اكم كه او را د بال است
 كه چو ديان د بال در خطه هر كج كه خواهد و او جوطا ر است
فصل پنجم و ششم اكم از ذرية ما است دو فرزند زاده كه در اين
 است يكما اند و ايشان هر دو بر تو اند امام حسن امام حسين
فصل هفتم اكم از نسل ما است مهدي ابي امت اكم عيسى
 السلام در عقب او نماز كنند بعد از ان حضرت رسالت است
 بر دوش حضرت امام حسين زرد فرمود كه از نسل اينست مهدي
 اين امت بوشيده مانده كه حافظ ابو نعيم و صاحب كتابه
 شمس فصلت روايت فرموده اند و ذكر جعفر طيار زكرده اند
 و صاحب كميل حكاييت نماز عيسى در عقب مهدي را اخ
 حديث روايت فرموده **اي ولي مني** از اين حديث فصلت
 اهل البيت بر وجه صحابه لاح بل و اخذت اكر ساع و نا
 نصف و صاع است ديكر احمد بن الحسين اليميني در كتاب لال
 الفتوة و ابن الاخرضا يرد در كتاب معالم العترة النبويه

از ابن عباس

از ابن عباس روايت ميكند كه قال رسول الله صلى الله
 عليه وآله وسلم ان الله خلق الخلق قسمي فجعلني في
 خيرهما قسمه ذلك قوله تعالى واصحاب اليمين اصحاب
 الشمال فانما من اصحاب اليمين واما من خير اصحاب اليمين
 هم جعل اليمين ثلثا فجعلني في خيرها ثلثا و ذلك قوله
 تعالى واصحاب اليمين واصحاب اليسار واصحاب اليسار
 يقولون فاما من اليسار فاني من اليسار واما من اليمين
 هم جعل اليمين ثلثا فجعلني في خيرها ثلثا و ذلك
 قوله تعالى جعلناكم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اكرم
 لكم عند الله اتقاكم فانا اتقى و لدا دم و اكرمهم
 الله ولا تخفهم جعل القبائل سبعا فجعلني في خيرها
 سبعا و ذلك قوله تعالى انما يريد الله ليبدد عنكم
 الرجس اهل البيت و يطهركم تطهير فاما اهل بيتي
 مطهرون من الذنوب في روايتي كه بدتر از اهل بيتي
 دو قسم آفريده و مرا بهترين ان دو قسم كرد ايند و قول خدا
 تعالى واصحاب اليمين يعني اهل سعادت و اصحاب الشمال
 يعني اهل شقاوة اشادة بان دو قسم است پس من آن
 دو قسم را سه بخش اصحاب عظيم بلكه مهدي اصحاب عظيم
 از ان دو قسم را سه ثلث كرد و مرا در ثلث بهترين بلكه
 و قول حق تعالى واصحاب عيني را نيك بخت و اصحاب شمال را
 شوم و بد بختي و سابقان كه در تقرب الى الله بشي زنده عاقل

نهاد
 داده

از آن سه گروه پس من از سابقانم بلکه از بهتر سابقانم
 بعد از آن آن سه ثلث را قبیل قیل کرد و هر ادرت بر آن
 قبایل آورد و از اینجا است قول حق سبحانه و تعالی که شمارا
 گروه کرده و قبیل قیل گردانیده ام تا با هم دیگر شناسی دهید
 بر سر که اگر شما بنزدیک حق تعالی اتقی و بر من کار ترش است
 پس مرا تقار اولاد آدم و اکرم ایشان بر حق تعالی و این
 سخن را نه از سر افتخار و سپیدار میگویم بلکه از نفی و کرامت
 پروردگار اخبار مرگم بعد از آن قبایل را خوانا کرده و مرا
 بهترین آن خوانا بطور آورد و ازین جهت و احیای حیات
 شما فرمود که **انما یرث الله الذین یعلمون ان الله غنی عمن
 الدنیا** یعنی خاندان نبوت الله تعالی بخیر است که
 دور کنند از دنیا الا ناشایت و نابایت را که غیر بی
 من و اهل بیت من از ذنوب و گناهای یک و مظهر بی
ای ولی مومنین اگر کسی حقیقت جاهلیت بر طرف نمیدانند یعنی
 اهل بیت را جمع صحابه فضل دهد و در وسیله **التبیین**
 از عمر خطاب مرویست که رسول صلی الله علیه و اله وسلم
 فرمود انا و علی وفاطمة و الحسن و الحسین فی خطبة القدس
 فی قبة بیضاء و هر قبة الحجد یعنی من و این چهار مظهر
 مظهر در خطبة قدیم در کتب معتبره که نام او قبة الحجة
 یعنی تشبیه بزرگ جمیع معنی مجد بزرگ است و ما جد نیز
 بزرگ است و **ان انس بن مالک** مرویست که رسول صلی الله علیه

اصطفی

حق

علیه السلام

فرموده که **حق بنی عبد المطلب** اهل الجنة رسول
 و خیر سید الشهداء و جعفر و الجناحین
 و علی و فاطمة و الحسن و الحسین یعنی ما که فرزندان عبد
 المطلب سادات و مهتران اهل جنیم **ای ولی مومنین**
 ازین دو حدیث فضیلت و تفضیل لازم آید یکی آنکه
 این پنج مظهر مطهر مخصوصه بقبه مجد و برتر از دیگران
 از صحابه هر که در حجت بود این هفت مظهر سادات سیند
 و ثابت شد که اهل آن هفت مصطفی و مقرر است
 و این مفاصلی در مناقب در خلق از ابن عباس
 روایت میکنند که گفت سئل رسول الله صلی الله علیه
 علیه و اله عن کلمات التي تلقی آدم من ربه فتاب
 علیه قال سألته بحق محمد و علی وفاطمة و الحسن و الحسین
 چون حجت حق تعالی در کلام مجید خود فرمود است که
حق آدم من ربه کلمات فتاب علیه یعنی آدم از
 پروردگار خود کلمات عظیمی شنید و فرمود که ای آدم
 قبول کرد این عباس میگوید که رسیدند رسول را که آدم
 بوسیده که کلمات مقبول التوبه شد رسول صلی الله
 علیه و اله فرمود که آدم علیه این پنج نام و سید کرد
 گفت خداوند با حق محمد و علی وفاطمة و حسن و حسین که
 مرا رب و قبول توبه بشان **ای ولی مومنین** یعنی
 ایک حدیث فضل آل عباس و فضیلت مرتفع از تعصب

قلتی

نباشد و دشمن و هوید است و در سیمه التبعیدین از اخبار
 بن عبد الله انصار و رح و بیت که گفت و حدث علی بن
 و هویشی علی اربعه و الحسن و الحسین علی ظهره فقلت
 المظی تطیعکم قال صلی الله علیه و آله و سلم الم راکیان
 بهما و ابویما خیر منهما یعنی بخیر پدرم و دایم که پیغمبر
 چهار دست و پای میرفت امام حسن و امام حسین بر پشت
 و بر سوار بودند و با این کتف خوش مشغولی که سرش
 پیغمبر فرمود که خوشاد و شیر سوار که پشت و پیران
 از ایشان تیر است و مولای روح از انجاست که پیغمبر
 اشترین جو علف کند **ع** جمله علف تلف کند علف و علف
 پیش هزار بار من **ای ولی موم** ازین حدیث قدس
 سبطین و فضل و شرف چنین معلوم میشود چه فعل رسول
 الله عبت نیت هر چه کند و گوید و می باشد
 با وجود فضل و کرامت ایشان میفرماید **و ابویما خیرهما**
 در مسند امام از زید بن ثابت روایت که رسول صلی
 علیه و آله فرمود ای تاوکت فیکم الثقلین کتاب الله
 جبل مقدس و دایمین السماء و الارض و عترتی اهل بیتی
 و انما فی فی قفا حتی یروا علی الخوض یعنی درستی
 من در میان شما دو خلیفه خواهم که پشت یکی کتاب الله
 که جبل است محدوده یعنی عهد و پیمان حق زنده و دایم
 خلقی است کشیده از آسمان تا زمین و یکی عترت من که

جلی

الایله

اهل بیت هستند و بدین که آن دو خلیفه مرا از عهد یکدیگر جدا
 تا انگاه که یکپس خوض کوثر زد من آیند این حدیث
 دلیل است بر افضلیت و استخلاف خاندان و محبت
 بر وجوب اتباع و اطاعت این و همین حدیث
 در تفسیر ثعلبی از ابو سعید خدری روایت که رسول الله
 صلی الله علیه و آله خطبه خواند و فرمود ما اهل البیت
 ای ترک فیکم الثقلین خلیفتین ان اخذتم بهما لنی
 تفضلوا بعدی احدیما ای که من الاخر کتاب الله جبل
 محدود من السماء الى الارض و عترتی و اهل بیتی
 یعنی قفا حتی یروا علی الخوض یعنی مردمان بدر
 که من در میان شما دو گواهی بایم مقام خود که مسلم
 اگر علی بفرمان این هر دو کینه هرگز بعد از من مرا نهیلا
 یکی از آن دو خلیفه از دیگر اکبر و بزرگتر است اکبر
 کتاب الله است که جبلیت محدوده یعنی عهد و پیمان
 و امان خلقی است کشیده از آسمان تا زمین و اخضر
 عترت و اهل بیت من اند هرگز از یکدیگر جدا نشوند
 تا انگاه که بحوض کوثر در آید **و ابویما خیرهما**
 این حدیث مع ما قبله بحسب مفهوم نصیحت
 بهم بر خلافت و هم بر افضلیت مرتضی است
 بر آنکه خلیفه اکبر که از کتاب الله است چنانکه
 واجب التبعید و مقتدر بر است بخت

م

یک

اضحی

خلیفه اصغر که اهل البیت اند و بعد از آنکه رفتند
فرمود همه را بخند بفرمان و حقوق ایشان تعیین و
مستضعف است مگر مومنان و در موضع
متعدد ده اهل بیت که اصحاب یک وال عبادند فضل
و شرف مخصوصی جناب کبریا و حضرت مصطفی اند از اجل
بایه انما یرید الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا در جمیع تفاسیر آمده است که چون این
آیه فرود آمد حضرت مصطفی علی وفا طه وحس و حسن
مخصوصی کردند فرمود اللهم هؤلاء اهل بیته خیارکم در باب
گفته شود و در وسیله المتعبدین عبدین جمیع اهل بیت
گفته که حضرت مصطفی علی وفا طه وحس و حسن را بعباد
یوشانید و فرمود اللهم هؤلاء اهل بیته اللهم اذهب
عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا قالت عایشه قدیمت
ان ادخل راسی فتنفخ فقلت یا رسول الله السلام
ایهاک قال لانت علی خیر انت علی خیر یعنی عالی مقام
که چون رسول الله را بعباد یوشانید و از بر ایشان
دعا کرد هر رقی که سر خود را در زیر عبا گذرانم الهوت
مرا منصرف کرد گفت یا رسول الله آیا نیستی مرا از اهل بیت تو
فرمود که تو بر خیر تو بر خیر عظمی همه را از اهل بیت خود
در آورد این شرف ترا کافیت در روایتی دیگر نقلت

یا رسول الله

یا رسول الله انما یرید الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت
سیکوی گفتیم یا رسول الله چرا اهل بیت تو ام یعنی
منح هر یکی اگر با شما سر زیر عبا کنم از حضرت فرمود
دور باش و بدتر که تو بر خیری و حدیث عبا را ام سلمه
هم بر روایات متعدد گفته و در امر بیعتات میگوید
فقلت یا رسول الله انت من اهلک قال انت علی خیر
یعنی بچون چون حضرت رسالت ال عبا را بعباد یوشانید
و آیه انما یرید الله لیدهب عنکم الرجس اهل البیت
خواند گفتیم یا رسول الله چرا اهل بیت تو نیستی فرمود
که بدتر که تو بر خیر عظمی یعنی ترا این شرف است
که زن مرا باشی در روایت دیگر از ام سلمه گفت ان النبی
اشغل بالعباء ثم الصق ظهر علی ابن ابی طالب الی صدره
و طهره فاطمه الی ظهره و الحسن و الحسین غر عنقه و شماله
ثم عمم و نعیه بالعباء قالت ام سلمه لقد لقم رسول الله
حتى لاند جعل اطراف الکما رحت قدیمه ثم رفع
طرفه الی السماء و اشار بیده و ما کان بین وجهه
اللهم هؤلاء اهل بیته و جاتر اناسلم من سالمهم و قرب
له جارهم اللهم وال مر و الا لهم و عاد مر و ادم و انفر
مر نفرهم و اخذ من صدره ثم قال رسول الله و جبرئیل و محمد ثم
قال و اما معکم یا محمد قال نعم یعنی ام سلمه گفت که پیغمبر عبا

بر خود پوشید و دست مرتضی بر سینه خود کرد و امام حسن
 و امام حسین را از دست راست و بچ خودن نزدیک
 یکی ایشان را و خوشی را بچا پیچید ام سلمه گفت
 که رسول الله را بچا پیچید تا بچهره که اطراف و کنار
 ک را در زیر هر دو قدم خود استوار کرد بعد از آن نظر
 بیوی آسمان کرد و بانگ شهادت اشاره فرمود و
 آنکه از در آن حضرت پیدا نمود و گفت ای بار خدای
 اهل بیت و حامت کننده فرجیت مرا این کردند پس بچ
 و صلح با ایشان و آنکس که با ایشان صلح کند و بجز و جنگ
 با آنکس که با ایشان جنگ کند ای بار خدای دل و دوست
 باش که با ایشان دوگر کند و دشمنی با آنکس که با ایشان
 دشمنی کند و ناصر ایشان را تصور کردن و خاندل و ترک
 کننده نفره ایشان را محذول کن و حضرت رسالت ص
 فرمود که هر سئل ایضا در جینی دعا آیین مکلف بعد از آن
 بجز سئل لا اله الا الله یا محمد درین دعوات با شما ام رسول
 فرمود بلی و صاحب کتب حدیث عبا را از عایشه روا
 کرده در تفسیر آیه قل تعالوا لنوع انباء و ما و انباءکم و انباءنا
 و فسارکم و انفسنا و انفسکم که در شان و فصل اهل البیت
 چنانکه در باب دهم بتقدیم رسد و گفت و فیہ دلیل
 لاشئ اقوی منه علی فضل اصحاب الکساء یعنی در این
 حدیث دلیل قوی است در فضل اصحاب ک که هیچ شی

ازان دلیل

ازان دلیل اقوی نیست و قاضی عضد بن ابی و الله عن سیاته در موافق
 بقدر الوسع فی الفضلیت مرتضی کرده میگوید مراد با نفسا درین آیه شها علی
 نیست بلکه جمع اقربا و عاقر که بهتر از نفس و نیند درین معنی و چنانکه دلیل صیغه
 جمع که انفسا است جواب کویم که صاحب کشف و غیره از مفسران بعد
 در سبب نزول این آیه آورده اند که مراد از انبائنا امامین است و از نشانین
 فاطمه و از انفسا مرتضی است لا غیر حضرت رسالت روز مبارک این چهار
 نور آتی را مخصوص کرده مبارک نصاری رفتند و در صحیح مسلم از عامر بن سعد
 بن ابی وقاص مرویست که ما تزلت آیه المبارک دعا رسول الله علیا و فاطمه
 و حسنا و حسینا قال اللهم هؤلاء اهل بیتی و چون فعل رسول الله شخص ایشان
 کرده باشد پس دیگر برید دخل نموده باشد و مولانا قدس سره میفایده نیست
 حاجت شکره شستن در کنند و چون این مقدمه فهمیدند اکنون بچهار تعریف مؤید
 اخیر تعریف اول در بیان آل و اهل ای ولی مومنین بدانکه میان آل و اهل کجب
 معنی فرق نیست چه حاصل آل اهل بودای اهل را جهت قرب خرج نموده
 کردند و همواره تلمین دادند آل شد چنانکه گویند مبارک و ایک و بهیماست
 ایهاست و دلیل ان اجماع نه است بر آنکه تصغیر آل اهل است و میگو
 تصغیر است یار اباصل خود باز میرو بعضی گویند اختیار است که در جادات
 و اسماهی محمود اهل کویم چون اهل البیت و اهل بغداد و در حیوانات و اسما
 معروف آل چنانکه آل الرسول و آل القوم و آل العجم و اعوج نامی است در
 قدیم الایام و آل در لغت بچند معنی آمده است اول مراد است که در صحیح ابن

آب دیده میشود و آل کونیه و بعضی فرق کرده اند و گفته اند اگر قبل
 از ظهر دیده شود آل بود و اگر بعد از ظهر بر آب باشد و بعضی عکس
 این گفته اند و خوب خیمه را آل کونیه و سواد و شخص هر شی
 و شوهر او و حوسه و خواص سلطان را و حربه باهی گیر از
 آل کونیه و آل محمد بنی هاشم و بنی عبدالمطلب اند و آل پس
 عبارة از آل محمد است و آل پس حیت بخاری است اگر کسی گوید
 که حضرت رساله صلح فرموده است که کل تقی ابی جواب گویم
 که آل در وضع لغت بر سبیل حقیقت مخصوص بقربانیه است و
 همچنین عترت و ولد فاطمه است و هرگاه که آل بر سبیل مجاز است
 کنیم اطلاقی بر سایر ائمه شاید نیاید بلکه هر که بر دین و ملة کسی
 آل او بود چنانکه الله تعالی میفرماید آل موسی و آل هرون و آل
 فرعون پس کل تقی آل از روی مجاز بودن بر سبیل حقیقت و
 این است که اگر شخصی صحبت کند که مال او را بآل رسول
 فقها صرف نمکنند آن مال را الا کسانی که صدقه فرموده است
معمول دوم در بیان عترت ای ولی مومن بداند که در لغت عترت
 نافع مشک را گویند و اصل دنیا درخت را عترت گویند و گفته اند
 که عترت عشیره است که با قریب نزدیک است و گفته اند عترت در
 و اولاد فاطمه هم عشیره و اقربا و نزدیک رسول الله و هم در
 رسول الله و بدلیل قوله تعالی انتم آبراهیم علی السلام و من ذریه داود

ایشان

و سلمان

و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون تا آنجا که فرمود و غیر اینها
 کل آل الصالحین هم عترت علیهم در دیده آبراهیم میشود الا از جهت تفرع و بدلیل
 حدیثی که در فرودس الاخبار را از جابر بن عبد الله انصار مرویست
 که قال رسول الله صلی الله و آله ان الله عزوجل جعل ذریه کل نبی عترت
 و ان الله عزوجل جعل ذریه فی صلب علی یعنی پدری که خدا عزوجل در
 و فرزند او هر پیغمبری را در بطن آن پیغمبر افزاید و ذریه هر ادرشت
 علی گردانیده است و از عمر خطاب مرویست که گفت که شنیدم از
 رسول الله که هر فرزند کل قوم فقهیم لایمهم الا اولاد فاطمه فی
 انما عصبتم و اما ابوم عصبه آن مرد را گویند که در میراث بر
 که منسوب باشند بمال صیت را مالک شود یعنی هر قدر که مال عصبه
 ایشان هر پدر ایشان راست مگر اولاد فاطمه که پدر که هم عصبه
 ایشان و من پدر ایشان **توضیح سوم** در آنچه وارد شده در محبت و دوستی
 العرب و اهل البیت اجمالا **ای ولی مومن** در تفسیر واحدی که
 با سبب نزول موسوم است از این عباس مرویست که چون ای
 علی لا املک علیک اجر الا الموده فی العرب یا زلی شه صفا گفته
 یا رسول الله من هوکما الدین امرنا الله محمد هم بعیر کیستند
 این گروه که الله تعالی ما را بموده و محبت ایشان امر کرده است
 آنحضرت فرمود که علی و فاطمه و ائمه با ما و زخمی را این حدیث را
 در کتاب تفسیر این آورده است و این حدیث در مسند

عصبه

و در و سلم المتعبدین آمده است که قال صلى الله عليه وآله
 عز وجل اجزى عليكم المودة في اهل بيتي واني ساينكم غدا عنهم
 يخفف بكم في المسئلة يعني بدر که الله تعالى اجزى و فرد بر اهل بیت
 همین دو تا اهل البيت کرده و هر در قیامت شمارا در محبت ایشان
 خواهیم رسیدن در مبالغه و سوال کردن و قال صلى الله عليه وآله
 ان الله ترض فرايض فوضها في حال وفرض ولايتنا اهل البيت
 فلم يضعها في حال من الاحوال مفر ما به که الله تعالى بعض واجبات
 و تکالیف شرع را بسبب فرضی یا فرضی از کردن عباد ساقط کرده
 چون صوم در سفر مباح و حج و زکوة از فقیر و بعضی تخفیف کرده
 چون ترویج صلوة در سفر مباح و ولایت ما را که خانه دین تویم بر
 اهل اسلام فرضی کرده و از ادر هیچ حالی از ایشان وضع و تخفیف نرود
 قال صلى الله عليه وآله ما احبنا اهل البيت احد فزلت به قدم من
 دوست نداشت ما را که خانه دین بنویم محکم که پای اول غرض و اول غرض
 و از طریق اعتدال در اقتدا **ای ولی مومنین** از اهل بیت استناده
 نمود که مثل این آیات و احادیث که در شان اهل البيت و وجوب
 محبت و ولایت ایشان آمده از هر چه صحابه آمده است **تیرن حار**
 در آنچه وارد شده از عده ائمه اثنی عشر در جمع بن الصحنه که
 تالیف محمد حمید است از حار بن سمره مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود
 یکون بعد مني عشر امير كلهم حر قرشي مني بعد از من دوازده

امیر و محکم ایشان از قبل قرش باشد بروایتی دیگر لایزال امیر
 الناس ما ولتم اثنی عشر رجلا كلهم من قرشي یعنی کار مردمان
 بسان من باشد چنانکه امیر ایشان گشته دوازده مرد از قرش
 بروایتی دیگر لایزال الدین ما یا حتی یوم الساعة او یکون
 علیکم اثنی عشر خلیفه هر قرشی یعنی بهمه این دین قائم باشد
 تا روز قیامت چون باشد بر نهاد دوازده خلیفه از قرشی روا
 دیگر لایزال هذا الدین عزیزا منیعاً الی اثنی عشر خلیفه
 قرشی بروایت دیگر لایزال الاسلام عزیزا لله اثنی عشر خلیفه
 كلهم حر قرشي **ای ولی** بعد از من این اخبار مطالبه اهل تعصب میکنند
 بتبعین این دوازده خلیفه قرشی و تعیین نتوانند که ولایت و حکام این امر
 از صحابه و بنی امیه و بنی عباس زیاده از بجا خلیفه بوده اند پس
 بفرموده باید که اقرار کنند بایمه اثنی عشر که بصورت حکومت کرده
 بحسب معنی و الی و خلیفه الله ایشان بوده اند یا خود را خلیفه نمایند
 که این اخبار را که در صحیحین آمده ضعیف و غیر صحیح است اگر کسی
 گوید که از دو حدیث اخیر تفسیریه الی اثنی عشر خلیفه معلوم میشود که این
 دین عزیز است از ابو بکر تا دوازدهم خلیفه که بتدریج بعد از او رفته
 گویم بری تقدیر زید علیه السلام که از کتاب اهل النادر است غرض کنند
 اسلام باشد با وجود رضا و احرار قبل مرده العینی رسول صلی الله علیه و آله
 بنعوذ بالله من سوء الاعتقاد و الله یحکم بینهم فیما کانوا فیهم یختلفون و الله

الذین ظلموا ای متقلبین یقلبون **الکون** در حضرت ابواب و افورده
 کاین شروع کنیم **باب اول** در ثبوت افضلیت مرتضی اعدای که
 در فضل حضرت وارد شده و این باب بر دو بیت و بیت دوم
 و منقبت محتوی است **اول** آنکه حضرت رسالت در شان **۱** شایسته
 که اگر بنا تا تعلق و در با مداد شود و پیران حساب کنند و ادیان
 نویسنده باشند فضایل مرتضی را شمرند **۲** توان فرموده که هر که
 فضیلت از فضایل مرتضی را بیاورد و یا بداند که آنکه گناه گشته
 و آئینه او مغفور شود **۳** هر که فضیلت از فضایل مرتضی را نویسد
 ستمن ملائکه از بهر آنکه استغفار کنند چنانکه آن کلمات را درم و اثر
 باقی بود **۴** هر که فضیلت از فضایل مرتضی را استماع کند گناهی که میسر کرده
 باشد مغفور شود **۵** نظر بکلمات فضایل مرتضی کردن گناه که بنظر
 کرده مغفور گردد **۶** نظر بر در امر المؤمنین علی کردن عبادت
 و زبان و بدایا و کردن عبادت **۷** حق تعالی ایمان بهم بنده
 قبول کند مگر ولایت علی و پیران از دشمنان علی **۸** هر که علی بنور
 بودیم پیش از خلقت آدم بجا آورده هزار سال الوهیت **۹** علی
 از هر بنده سرین است از جمله **۱۰** اول کسی که در روز قیامت
 کسوة کرامت در پوشد ابراهیم بود و بخت روم **۱۱** علی اقدم
 قریش است بایمان و اوفی ایشانست محمد الله و اقوام آن
 با محمد الله و اقسم ایشانست بر سر و سوخت و اعدل در رعیت

بنص
 مرتضی

خدا را می و عبادان
 خدا را می و عبادان

و الله اعلم

و ابصارشان در حکم و قضیت و اعظم عهده از روز مرتبه **۱۲**
 فرمود که اگر اخبار میگردم بهمه ضایقی که در فضل و کمال علی نازل
 شده است و هیچ موضعی بای آنها در لاکه خاک آن موضع و آن
 جنت نبوک برداشتم **۱۳** فرمود یا علی اگر نه بهم آن بود که علی
 چند از امت من در حق تو میگویند آنچه نصار در حق عیسی گفتند
 من امر و در کلمات تو گفتند که آن قول بهر مسلمان که بر سید خاک
 بای تو را و آب وضو ترا بجهت شفا و تبرک بر میداشتم **۱۴** تو در
 آخرت از جمیع مردمان بمن نزدیکتر **۱۵** تو در حوض کوثر قائم تمام
 منی **۱۶** دل کسی که در حوض کوثر آمد تو بی **۱۷** اول کسی که از امت
 من با هر بخت گذر تو بی **۱۸** شیعه و در قیامت بر منبر و نور باشد
 پیراب و سفید رود در صحابه هر باشند و دشمنان تو بر عکس این **۱۹**
 حوب و صلح کردن با تو حوب و صلح کردن با من بود **۲۰** نمای تو
 نمای منست و اشکار تو اشکار من **۲۱** فرزندان تو فرزندان منند و
 گوشت و خون تو گوشت و خون منست **۲۲** حق با تو و در دل تو و در پیش
 چشم تراست **۲۳** ایمان آینه است با گوشت و خون تو چنانکه آینه
 شد با گوشت و خون من **۲۴** دشمنان تو بجویش کوثر نیایند و دشمنان
 تو از حوض کوثر غایب شوند **۲۵** فرمود یا فاطمه که حق تعالی بجنی
 خود بکشت کرد و از اهل زمین مرا اختیار فرمود و رسالت فرستاد
 و دهم نوبت نظر کرد و منور تو اختیار فرمود و مرا احراز کرد و مرا

و بر زبان تو

وصی خود کردیم ۲۶ و اکبر صحابه است بعلم واعظم این نبی کج
 واقدم باسلام و بر وایت دیگر اعظم است بعلم و اکبر کج ۲۷ و صی
 بهترین وصی است و او شوهر است ۲۸ چون سوره برات فرود آمد
 پیغمبر از کتابت فرمود و بدست ابابکر داد و بیکم فرستاد تا در موسم
 حج از ابر کفار خواند بعد از آن که سه روز از رفتن ابابکر گذشت رسول
 ایمن علیه السلام از نزد رب جلیل فرود آمد که گفت که مضمون این سوره
 مر باید که تو را سانی یا کسی رساند که از تو بایستد پس مصطفی علیه فرود
 که علیا و امانه و لایق و در عی الا علیا و در عقب ابوبکر
 فرستاد تا سوره را از در بسته و او را باز کرد آید ۲۹ اهل جاد در حق
 وی مدار و فوات حضرت مصطفی صلعم تا سرافقت در حضور عباس
 و ابن عباس در تاب رفت و باز ده منقبت در حق مرتضی گفت
 و این مجموع بتفصیل خواهد آمد ان شاء تعالی **باب دوم** در ثنوت فضیلت
 مرتضی به سبب زلف محل ولادت و استحقاق خلافت نبض حدیث
 و آیه مؤسسی بر نه حجت و منقبت ۱ نبض آنکه امانت مندر و
 علی قیوم باد که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت فرمود که منم
 مندر و علی است مادر و بدست مبارک خود آتش را بر تفر کرد و فرمود
 که یا علی اهل هدی است بواسطه تو هدایت یابند چنانکه در باب دهم
 کرده شود و مع هذا جبینی ما شتم و شتم نواز اعدای اصبی منصفه
 به امانت و خلافت و فضیلت مرتضی قایل بودند نبضی اما و لیکن

نبضی که در اول الامر بعضی اهل بی نبضی قایل شده

و رسول و اهل بیت امنی که مرتضی است ۲ نبض حدیث غدیر خم که رسول
 صلی الله علیه و آله با صحابه فرمود امانت اولی بالمؤمنین من انفسهم و
 بروایت دیگر فرمود که من اولی الناس بالمؤمنین پیغمبر فرمود که مرتضی
 مولاه فعلی مولاه ۳ نبض حدیث انت منی بمنزله باری و در حدیث
 ۵ ابن مسعود روایت کند که با رسول الله گفت که علی را خلیفه و قائم
 مقام خود کن آنحضرت تصحیح نمود فرمود که هرگز این کار نخواهم کرد و
 اگر جنتی کنید و مطیع و سرشود البته شما را بخت برد و بخت گذرید
 ۶ نبض حدیث علی من و امانه و هو ولی کل مؤمن بعد من ۷
 بحکم حدیث علی یعسوب المؤمنین ۸ علی اضی و مولی المؤمنین مرتضی
 ۹ و هو الخلیفه فی الابل و المؤمنین مرتضی **باب سوم** در ثنوت
 افضلیت مرتضی بقیه سبط اسلام و کمال علم و زهد و نفرت دین
 کالات و قضایلی که استحقاق افضلیت داشته درین چهار منقبت
 منقبت است و این باب منقسم بر چهار فصل است ۱ حجت و منقبت
 ۱ علما اتفاق کرده اند بر آنکه اول کسی باسلام در آمد از مردان
 علی بود ۲ پیغمبر با مرتضی فرمود که تو اول مسلمانی و تو اول مؤمنانی
 ۳ فرمود که علی بن ابی طالب اول مردم است هم در اسلام و هم در
 آمدن محضی کوثر ۴ فرمود که فرشتگان رحمت و علی است صلوات
 فرستادند چنانکه کلمه توحید با سنان مرتضی نیشد الا از مرتضی و علی
 ۵ آنکه علم علی تا غایت است که حکم میکند میان اهل قورات سورا

و میان اهل انجیل با انجیل و میان اهل زبور زبور و میان اهل اسلیمان
 ۶ انکه علم و تراجم است که اگر خواست که از آمدن و شدن هر کس
 و از جمیع امور او خبر داد و اگر خواست از تفسیر بابی بسم الله بخواند
 بار کرد ۷ پیغمبر فرمود که حکمت ده بخشی است و هر نفر بخشی داده اند
 و به همه عالمیان یک بخشی و از این عباسی منقول است که گفت که هر نفر
 بخشی علم یافت و در بخشی دهم با مردمان نزدیک شد ۸ انکه عمر در تمام
 خلافت خود در حق سه ضعیفه درس نوبت حکم کرد برجم و در تفسیر حکم
 برجم او را بیان کرد ۹ پیغمبر فرمود با علی حق تعالی تر از نبوت زهد
 مزین کرده که بنده گان خود را بر نبی محبوب تر از آن نکرده است
 ۱۰ فقره مساکنی را فرستاد اند که تو امام ایشان باشی و تو را حق
 شد که این اتباع تو باشند ۱۱ بر ساقی ابی عمر عی نوشتند است که
 تا بید و نفرت رسول بواسطه علیست ۱۲ انکه عمر عند الله معبود است
 بر طبع کفار و قمع اشرار مدلیل حدیث پیغمبر است انکه علیکم خانه که گفته
 شود ۱۳ حق تعالی دل را بر فقر را با ایمان امتحان کرده است ۱۴ تغلیب رضی
 بخاضف النعل و المعامل علی ما و یل التوان **باب چهارم** در نبوت
 افضلیت و تفریق بسبب افتراض محبت و جوب موالات و مودت
 و بر مهربانی نبی ۱ حجت و منقبت انکه حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله
 که الله تعالی محبت علی را بر خلق فرض کرده است ۲ فرمود که جمیع انبیا
 بولایت علی معبود شده اند ۳ فرمود که حق تعالی ولایت علی را

بر آسمان و زمین عرض و فرضی کرده است ۴ فرمود که اگر خلق بر محبت
 علی جمع شدند نرسد و نوح مخلوق نرسد ۵ فرمود که محبت علی حسنه است
 که هر چه سینه با وجود آن زمین بدارد ۶ فرمود که محبت علی گناه را میخورد
 چنانکه اقیهیم را ۷ در قیامت رسولکار علیست و شیعه در ۸
 بنده مومنان در قیامت بعد از ترسد الایحیت علی ۹ محبت علی
 برات است از انسانی و در حق ۱۰ در آسمان و زمین هیچ بنده نیست که محبت علی
 او را نباشد هر محبت او فرضی است و بغض او کفر است ۱۱ محبت علی
 عبادت است ۱۲ علیا سید فی الدنیا و سید فی الاخره ۱۳ علیا سید المومنین
 ۱۴ سید فی الدنیا و فی الاخره لمن الصالحین ۱۵ سید المصلین
 و امام المصلین ۱۶ بر صراط عبور نکنند هر که با او برای ولایت علی شود
 ۱۷ دوستان خود را بخت و دشمنان خود را بخت بکند از دنیا هر که
 علی وفاطه و حسن و حسین را دوست دارد در منزل خود در صفا
 ۱۹ علی را در رفت خوی و خلق او خور و خلق نیست و لولت و خون
 او لولت و خون نیست ۲۰ مو قاتل النالیق و القاسطنی المارقین
 هر چه در بین رفتن شده بیعت شکنان است و ظالمان و دین
 بیرون شدگان ۲۱ عمود و ستونیت زیر عرش بدان رسد فر علی بخان
 و ۲۲ علی عمود و ستون اهل جنت است ۲۳ هر که خواهد که تنگ نماند
 بان نای یا قوت که در جنت است محبت علی تنگ نماید ۲۴ اگر کوه
 علی نبود یور جنت نبود اگر چه هزار سال عبادت کرده و هزار بار

گذارده و بعد از کوه احد طلا در راه حق صرف کرده و جان صفا
 و عوده بظلم گشته شده باشد ۲۵ هر که خواهد حرکت در زندگی وی بخوبی
 حرکت و زندگی رسول الله بود بجای قول الله که من یک نمایم ۲۶ علی را بیت
 علی بر هر دو امام اولیاست و نیز آنکه اطاعت حق کرده است
 و علی آن کلمات که حق تعالی از ابرستقیان لازم و فرض کرده است
 علی آخر و صهر و عضدی ۲۷ حق تعالی فریضه هم بنده قبول نکند مگر
 بحجت حق تعالی از فرود وجه علی بنیاد و در رشته آفریده است
 که پیوسته تسبیح و تقدیر میبکشد و ثواب آن مجایان علی میبخشد ۲۸
 حق تعالی بر صورت علی فرشته آورده است که هر شبانه در روز
 جمع بنیاد نماز فرشته زیارت او میارند و در تسبیح و تقدیر که
 میبکشد ثواب آنرا مجایان علی میبخشد ۲۹ حق تعالی در تسبیح و تقدیر
 با مصطفی بلغفت علی سخن گفت ۳۰ در ثبوت افضلیت
 و تفضیل محبت تعلیق و نعت حضرت مصطفی این را بجا میخیزد و هر
 و غیر آن نحو ۳۱ حجت و منقبت ۱ سید المسلمین ۳ امام المتقین
 و مثل این دو منقبت در باب چهارم آمده ۳ حجت الله علی عباد
 ۴ حجت الله علی خلق ۵ امور البوره و قابل النجوة ۶ خیر البشر
 ۷ خیر بنده الله ۸ خیر البریه ۹ خیر مرئوسه عا و هم لازم ۱۰
 وصی ۱۱ وارث ۱۲ خلیف ۱۳ خلیف ۱۴ موضع تر ۱۵ حر و اصف
 بعد ۱۶ بنقض دینی ۱۷ و پنج مورد و این منقبت در باب ششم آمده

فاضلی

فاضلی دینی محلی و الحلیقه باب ششم در ثبوت افضلیت حضرت
 بواسطه تعلیق و نعت حضرت مصطفی این را بصدیق و فاروق و کثرت
 ابوزاب و ابوالامه و غیره و این باب منتهی است بر دو فصل و بارده
 حجت و منقبت ۱ امیر المؤمنین ۲ فاروق الامه ۳ بسبب المسلمین
 ۴ الصديق الکبر ۵ الاربع البیاض ۶ اول کس که با رسول الله مصافحه کند
 در قیامت ۷ همواره رسول الله در آسمان اعلا ۸ افضل الصلوات
 علی الله ۹ ابو الحسن ۱۰ ابو الحسن ۱۱ ابو البیاض ۱۲ ابو محمد باب
 ۱۳ در ثبوت افضلیت و تفضیل سبب تعلیق و نعت حضرت مصطفی
 ۱۴ ایشا را با امیر المؤمنین و غیره و در این باب بیت حجت و منقبت است
 اول امیر المؤمنین ۱ قاید العز المحلی ۲ سید المحلی ۳ سید العرب ۴
 و وصف در باب چهارم و پنجم گذشته ۵ امام العز المحلی ۶ علیه السلام
 ۷ قائم الوصی خیر الوصی ۸ اول الناس بالناس ۹ اول الناس
 بالینین ۱۰ خلیف ۱۱ وصی ۱۲ خیر من اطف بعد ۱۳ تعفی بنی
 و پنج مورد ۱۴ سپین هم با اختلاف از من بعد ۱۵ یعلم و اول
 القرآن ما لم یعلمو ۱۶ یحیوهم علی الناس و یلک ما جاهدتم علی السیور
 ۱۷ یقعد علی الصراط قید حل اولیا الجنة و یدخل اعداره النار ۱۸
 در این باب هم آمده که حق تعالی فرموده که علی را بیت علی است
 و امام آنکس که اطاعت حر کرده و علی آن کلمات است که رستقیان لازم
 ۱۹ حق تعالی فرموده که اگر علی نبود شناخته نمی شد نه خوب و نه آرد

خیر
 ابو الحسن
 ابو الحسن

المسلمین

من و نه اولیای من و نه انبیاء من ۲ در این باب هم آمده که گویند
 و خون علی گشت و خون منبت و آمده است که علی است در فضی و
 کمال و علم مز و اوست برادر در اخوت و همراه هر دو سنم اعلی
 و سنم کویان شتر است **باب ششم** در ثبوت افضلیت مرتضی بکلی
 اخوت و موافقات حضرت مصطفی با ایشان و این باب منوط به
 شش حجت و مقبالت است ۱ آنکه در قیامت لوای حمده است علی و
 ۲ میان جنت و طلل الله امیاده باشد و در هر حله شتر می نشیند
 ۳ ندا از عرش آید که نعم الله الی الخ و ک علی ابی طالب **باب هفتم**
 از خلقت سموات و ارض بدو و نیز ارسال الوحیه بر خاتم النبیین
 که علی با حق رسول الله ۵ خیر اخوان علی ۶ انت اخی فی الدنیا و الآ
باب نهم در ثبوت افضلیت مرتضی بر همه یهود و بنی اسرائیل
 تعالی و حق با وی و بستی در مای بیست صحابه که در سجد بوده غیر در
 خانه وی و این باب منقسم است به دو فصل و سه حجت و مقبالت اعلی
 با قرآن و قرآن ماعلی است از همه ی که جدا نشوند با حق کوشش رسیده
 ۲ علی اخی و حق ماعلی است مرکز جدا نشوند از یکدیگر ۳ پیغمبر ماعلی
 علی گفت که ترا درین مسجد من و اوست آنچه مرا دوست و برادر است
 و من و دبت درین مسجد هر چه رخص و اجاس است و خند و بستر و خواب
 و صی من و ام و ادا کنی و دو عدد از هر جای می آید و در دست من نشسته
 میشود **باب دهم** در ثبوت افضلیت مرتضی بر نبی یات و اعاذ

در این

که در شایع تر و لای آیات و آورده و چون هر دو قضا و قضایا
 این باب متعذر و متغیر بود علی الاجمال توفیر کرده بتفصیل نبوت
باب یازدهم در ثبوت افضلیت مرتضی بسبب نبویه و تزویج وی
 با فاطمه از راه و درین باب دو فصل است و ثبوت حجت و مقبالت اگر مرتضی
 نبود و رسول را هیچ کفوس نبوی ۲ آنکه ۳ الله تعالی و لای و لی الله بود و در
 آسمان ترفیع ایشان فرمود ۴ آنکه هر سلسله از بهر این حطبه و عقد ملک
 است ۵ جمع ملائکه که موجود اند شود ملائک اخفرت بودند ۵ انجار
 و در خان و در عروسان افضل صحابه و اهل وجود و روح و عینی و ملائکه
 ملبوسات و مقبالات جنت تا فرمودند ۶ آنکه شجره طوبی با حق تعالی
 بار گرفته و آن بار می رات بود و حق تعالی در آن روز بعد از محاسن علی البیت
 ملائکه از نوران فرمود ۷ حضرت رسالت در حق اخفرت کواهی داد
 بیایدت هم در دنیا و هم در آخرت ۸ کواهی داده شد که اخفرت از
 بندگان صالح است در آخرت و در قرآن مذکور است صاحب عباد
 از انبیاء هر سلسله است فی عبادک الصالحین فی زمره الصالحین و کما قال عبید
 الصالح حبیب علیه السلام و در فصل دوم تعداد و تسمیه اولاد مرتضی گفته
 میشود و کور و اناناشاف و الله و تعالی **باب دوازدهم** در بعضی احادیث
 که مستند افضلیت مرتضی است موضوع چهار حرف **حرف اول** در حکایت
 من عمر رسول الله را در کتابت و آن کتابت است که در عرض موی نبوت نشسته
حرف دوم در حکایتی پیشی نماز را بگوید تا خیر رسول الله و را **حرف سوم** در

نامها

كنت اما على نور ابي بندي الله عن وجل مطبقا يسبح الله ذا
 النور وقد سر قبل ان يخلق آدم باربعه عشر الف عام خلق الله
 تعالى آدم ركب ذلك النور في صلبه فلم تزل في شئ واحد خرافة
 فاني صلب عبد المطلب جواما وجرا على عيني محبوب مرا که محمد است
 شفيهم که منفر مودمن و علی باهمد یک یک نور یو دم در منی خدای
 عز وجل که آن نور حضرت حق را تسبیح و تقدیس میکرد پیش از خلقت آدم
 چهارده هزار سال الوهیت که هر روز آن خطبه هزار سال این جهان
 و چون حق تعالی آدم را آفرید آن نور در پشت وی ترکیب گردید
 همیشه در یکجای بودم تا در پشت عبد المطلب از یکدیگر جدا شدند
 پس یک بخش منم و یک بخش علی است **ای ولی منم** بخود یعنی یکویتی
 که در این کتاب ترا دفع یافته افضلیت ابو تراب ثابت است
 اگر متعصب اهل ایمان باشد و در مناقب خطیب بروایتی دیگر از امام
 حسین ع روایت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود کنت اما
 و علی نور ابي بندي الله تعالى من قبل ان يخلق آدم باربعه
 عشر الف سنة فلما خلق الله تعالى آدم سلك ذلك النور في
 صلبه فلم يزل الله يعقله من صلب الى صلب حتى اقره في صلب
 عبد المطلب ثم اخرج من صلب عبد المطلب نفسه قسمي قسمي
 صلب عبد الله و قسمي صلب ابی طالب علی بنی و انا منه
 الحی و دمه و حی منی اخیته فحی جبه و منی الغضه فغضی الغضه

تراد

فلا

یعنی من و علی یک نور بودیم و پیش از خدای تعالی از خلقت آدم چهارده
 هزار سال الوهیت و چون الله تعالی آدم را آفرید نور را در پشت وی
 در آورد پس همیشه حق تعالی ای نور را از پشتی به پشتی نقل میکرد تا آنگاه
 که از در پشت عبد المطلب قرار داد بعد از آن آنرا از پشت عبد
 المطلب پیرون آورد و بعد قسم کرد و قسم در پشت عبد الله داشت
 ابی طالب پس علی از پشت و حر از وی گوشت او گوشت غت و خون
 او خون غت پس هر که او را دوست دارد یعنی که بسبب دوستی او را دوست
 داشته باشد و هر که او را دشمنی داشت یعنی که بسبب دشمنی من و او را
 دشمن داشته باشد **ای ولی منم** چون از حدیث مقدم لفظ خود و علی
 و کثیر مطلق مرشد لاجرم درین حدیث قسمه قسمین و نمودن دلیل
 صحیح باشد بر سویت قسمت آن نور نبوت و ولایت صلی الله علیه
 و آله از اینجا روشن گردد بر اهل اسلام افضلیت ابو الحسن علیه
 السلام و در مناقب خطیب و تزلال یون و فردوس الاحبار از ابن
 عباس ع روایت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود علی بنی
 مثل راسی من بدنی یعنی علی نسبت به من همچون سر نسبت به تن
 تن من و در سبیل المتعبدین و غیر آن از برای این غار سب عرویت
 که رسول الله علیه و آله فرمود علی امتی من حدیثی یخرج علی از
 سر من از تن من **ای ولی منم** ازین دو روایت که در این چهار
 کتاب آمده است منزلت و افضلیت ابو الحسن منم و مقرب است

دستی

دوست
در کتاب ۲

بنو له راسی

بر حواصی غره و غیره من القوی و الکالات مخصوص و منوط به سراسر
و در فردوس الاخبار و مناقب این مورد و بعد از این عیاسی نمود
که رسول صلی الله علیه و آله فرمود اول من تکبسی يوم القيمة
ابراهيم الخليل ثم المصطفى محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن
ابراهيم زفا الى الجنة و روایت این مورد و بعد از این عیاسی نمود
آیات يوم لا یخسر الله النبی و الذین امنوا معه کلمه شد یعنی
کسی که روز قیامت حله و نسوة نیست در پوشد ابراهیم بود علیه السلام
از جهت دوستی و ریاضت حق بعد از آن من از جهت برگزیدگی که دارم
بعد از آن مرقی میا من و ابراهیم بسوی جنت زفاف کرده بود
زفانی وجه زفانی چون زفاف که عروس بجان داما و بدست سب
نهایت وصلت و غایت ابتهاج و مرت بود و موجب احترام و تحلیل
مرفوف بر این بلفظ زفاف تعریف فرمود چه در محمود و چه بعد از او
از آن در نفوس نتواند بود در حلیه الاولیا و لایة الطالب و مناقب
خطیب از معاذ بن جبل مرویست که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
فرمود اخضعک بالنبوة و لا نبوة بعدی و یحکم الناس بسبع و لا
یجاک فیهم احد من قرنی انت اوتهم ایمانا یا الله و اوفاهم
بعهد الله و اقومهم بامر الله و اقمهم بالسویة و اعد لهم فی الوعیة
و ابصرهم فی العیضة و اعظمهم عند الله فی الرقیة و غریه
مفرمانه که بر نبوت بر تو غالب می شود چه بعد از من نبوت نیست و نبوت

نقش امان

منقبت بر فرمان غالب می شود و محکم از قبل قرنی در آن منقبت
ما تو نزاع و جدال متواضع کرد ۱ قوتی نخستین ایشان در ایمان و در
مجدای تعالی ۲ قوتی پیشتر ایشان در وفا کردن بعد و بیاضی
تعالی ۳ قوتی بهتر ایشان در قیام نمودن فرمان خدای تعالی ۴
عادترین ایشان در حق رعیت ۵ بنکوترین ایشان در قیام کردن
بر سر و سویت ۶ پندارن ایشان در حکم و قیامت ۷ عظیمتر ایشان
نزدیک الله تعالی در روز قیامت از روی افزونی و غایت و طیب
حوار و مثل این حدیث از جابر بن عبد الله روایت کرده است همانکه
در باب دهم در شان و نزول ان الذین امنوا و عملوا الصالحات
اولیک هم حبیب البیوة لعنه الله انشا الله تعالی و در مناقب
خطیب از امام حبیب علیه السلام مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود لی حدیث کل ما نزل فی علی ما و علی علی موضع
الی احدث ما بعد الی الماء یعنی اگر اخبار را که در حدیث لعنه از جمیع
منابعی که در شان و نزول نازل شده است پای نهادن در هر یک و هر
الا که خاک آن موضع را تابان چمن تبرک برداشته و در مناقب
خطیب و وسیله المتعبدین و غیره ما از مرقی مرویست که پیغمبر
بکبار گفت که در آن روز که فتح خیره کرده بود بخدایت سمر اید و
گفت که یا علی لولا ان یقول فیک طوائف من امتی ما قاتلک لکن
فی عینی لعنت الیوم فیک محالا لا یعمل من المسلمین الا اخذوا

من تراب و جلیگ و فضلک ظهورک یستشفون به و لکن جبک
 ان یكون معی و اما منک تو شے و ارثک و انت منی خبر لہ ہر دن
 من موسی الا انہ لا بنی بعدی انت تودی دینی و تقابل علی
 سنتی و انت فی الآخرۃ اقرب الناس منی و انک غدا علی الخوض
 خلیفتی ندو د عنہ المنافس و انت اول من ورد علی الخوض
 و انت اول داخل الجنة من امتی و ان شئتک علی ما بر منہ
 رقاء و مر یون تبصیرہ و جوہم حولی انفع لہم یلون
 غدا فی الجنة جبرانی و ان عدوک مظالمظنون مسودہ
 و جوہم مقہور حریک حری و سلک سلمی و ترک بری و
 علاقتی و سریرہ صدہک کسرہ صدہک و انت باب
 علی و ان و لدک و لدی و لحک و لدی و لدی و ان الخلیفہ
 و لدی علی لسانک و فی قلبک و بین عینیک و الایمان محال
 لحک و دیک کا خالط و لدی و ان غزوہ جل احرنہ ان ارب
 انک و عمرک فی الجنة و ان عدوک فی النار لا یرد علی
 الخوض مبغض لک و لا یغیب عنہ محب لک قال الخیر علی
 تعالی ساجدا و قال الحمد لله علی ما انعمہ علی من اسلام
 و علمی القرآن و حبیبی الی خیر المرید خاتم النبیین و سید
 المرسلین احسانا منہ و فضلا و درواید و سیدہ احمی
 لو لا ان یقول فیک طوائف من امتی ما قال ل النصارا

تخون

فی عینی

فی عینی لعلت قولا لا یتم الا اخذ و اتراب و جلیک فضل
 ظهورک یستشفون بہ و لکن حسیکان یكون منی کہرون
 من موسی الا انہ لا بنی بعدی و انک تبر عنی و ذمتی
 و تقابل علی سنتی و انک فی الآخرۃ معی و انک علی الخوض
 خلیفتی و انک اول من یبسی منی و انک اول من یدخل
 الجنة معی من امتی و ان شیعتک علی ما بر من نور ربیضہ
 و جوہم اشفع لہم و یكونون جبرانی و ان حریک حری
 و سلک سلمی و ان سرک سرری و علاقتک علاقتی و ان
 الخلیفہ علی لسانک و فی قلبک و بین عینک و الایمان
 محالط لحک و دیک کا خالط و لدی و لدی و لدی و لدی و لدی
 مبغض لک و لن یغیب عنہ محب لک قال الخیر علی علیہ
 السلام ساجدا و قال الحمد لله الذی انعم علی الاسلام
 آخر الحدیث منہ ما بد کہ کہ نہ ہم آن بود کہ طایفہ جبر از امت
 میبندہ انجہ نصایر و بارہ غیر لغتہ مراد در کلمات و فضل و کرم
 کہ ان قول ہم قوم و کردہ از مسلمانان ز سیدہ والا کہ خاک ہر دو پای
 تو باقی آب و ضو ترابہ تبرک و الفخر و سبب ان شفا یا فشدی
 و لیکر ترانہ فضل کا فی است کہ تو از مرغانی و مر از تو و تو از من
 میراث یابی و مر از تو میراث یم و تو از مرغانی ان دانستہ باشی کہ مر
 از تو مر داشتہ اما فرق در ان باب عینی است کہ بعد از مر از من پیغمبر

است و نودام و قرض مراد الهی و برای جای سنت من قال کنی
 و کار زار نامی و نود در آخرت اقرب و نزدیکتر به از جمیع مردان
 بدست که تو خود را بر حوضی لوی خلیفه و قائم مقام من و خاندان را
 از حوالی حوض میرانی تختی کسی که سوره مزین باب حوض کوثر آید
 تویی و از امت محبتی کسی که بخت در آید تو بدتر که نیم و
 کرده تو بر منهای از ورشته باشند میراب بوده و خواهند بود
 و در این سخت سفید شده در حوالی مر باشند و مر از برای
 این شفاعت خواهیم تا فردا در جنت مسایه مر باشند و بدتر
 که دشمنان تو شسته لب بوده و خواهند بود و در این سخت
 سیاه شده معجز یعنی از غلبه کوبه پیوستی افتاده باشند و بدتر
 که حوب کردن با تو باشد حوب کردن با من و سلم و صلح است
 مشک صلح من تر دندان تو تر دندان منست و علانیه و آشکار تو
 آشکار منست و سریره صدر کبیری دلی که در سینه است مخون
 دل که در سینه نیست و تو با علم حزم و بدستی که فرزندان تو در دنیا
 منی اند و لوشت تو لوشت منست و خون تو خون من و بدستی که حق
 با تو و بر زبان تو و در دل تو و در پیش نظر تو هست و بدستی که ایمان
 با خون و لوشت تو ایمت است جلاله با خون و لوشت مرانچه
 بدتر که الله تعالی مرا فرموده است که ترا شاره دهم با من تو
 و غیره و در بیت تو در جنت باشند و بدتر که دشمنان تو سوی تو

بفرقی

در این حدیث

آب حوض کوثر نیاید و هرگز دوست دارد تو از حوض کوثری
 نشود راوی گوید که مرتضی گفت من برای حق سبحانه و تعالی
 بسجود در اقدام و کفتم الحمد لله ستایش خدا را را بخوانم
 کرد و بر مر از عطایا اسلام و مر اقران تعلیم داد و بدتر که
 که خاتم السمن است محبوب گردانیدن احسان و فضل خود
 و در کفایت الطالب از ابویره مرویت که قالت فاطمه یا
 رسول الله ز و جنتی به علی ابن ابی طالب و هو فاطمه
 مال که قال یا فاطمه اما توضیح ان الله اطلع على الارض
 اطلاعة فاختار منها رجلین احدهما ابوبکر والاخر علی
 یعنی فاطمه الزهرا علیها السلام گفت از رسول خدا را با رضی
 جنت کرد و حال آنکه او مرد فقراست و هیچ مال ندارد و آخرت فرمود
 که ای فاطمه راضی نیستی بشوهر او بدتر که الله تعالی بر اهل زینب مطلق
 شد و از زینب دو مرد اختیار کرد یکی بدتر و یکی شوهر تو هست و در
 المعبدین مثل این حدیث از ابن عباس مروی است فمأز و جرح رسول
 فاطمه یعنی قالت یا رسول الله ز و جنتی به رجل فقیر لانی
 له قال البنی اما توضیح یا فاطمه ان الله عز وجل اختار
 من اهل الارض رجلین فجعل احدهما ابوبکر والاخر
 علی یعنی چون رسول الله فاطمه را بعلی تزویج کرد که او را هیچ
 شیء نیست پس بفرمود ای فاطمه راضی نیستی بشوهری و سا

الله
 فاطمه گفت که ای رسول الله
 و از این حدیث مراد آنست که

بدست که خدای تعالی از اهل زمینی دو مرد اختیار کرد یکی را
 بدر و دیگری را شوهر تو گردانید و در غایت خطیب از مسلمان
 فارسی روایت میکند که گفت شنیدم که نبی الله را حاضر
 دست داد و فاطمه زهرا بعیادت ایشان آمد و چون حضرت
 ضعیف و نحیف دید بگریست چنانکه اشک بر روی روان
 شد آنحضرت فرمود که یا فاطمه آن گرامی الله ایاک
 زو جنتک من اقدم سلما و اکثرهم علما و افضلهم
 ان الله اطلع الی اهل الارض اطلعه فاختار منهم
 بعلمک فاحی الی ان اخرجک و ایاک و اخذک و
 میفرماید که ای فاطمه بدست که از جهت که خدا را مانوا
 عزیزتر از تو روح کردم بجسی که اقدم صحابه است باسلام
 و اکثر ایشان نیست بعلم و افضل ایشان نیست بحلم و بدست که الله
 تعالی اهل زمینی اطلعی و نظر فرمود و مرا از ایشان
 اختیار کرد و به نبوت و رسالت فرستاد بعد از ان
 بنوعی دیگر نظر کرد و از ایشان شوهر ترا اختیار کرد
 و سور من و حر که دتا و را با تو زوج کردم و او را وصی
 خود گردانم و در کفایت الطالب و جهل حدیث که حافظ
 ابو نعیم در سنن محمد مرجم کرده و در وسیله المعبدین
 از دار قطنی که صاحب جرح و تعدیل است مرورشده و آن

دیگر

فاطمه زهرا
 عقیقه
 رسول

در روایت

به روایت از روایت از خطیب خوارزم اتم واجع است که ابو
 مارون عبیدی گفت از ابو سعید خدری در خواست کردم که مرا اخبار
 کن بدستی که از رسول الله شنیده باشی در فضل علی علیه السلام او
 گفت رسول الله بیمار شد و فاطمه بعیادت وی آمد چون رسول الله
 ضعیف و نحیف دید گریه بر روی غالب شد و اشک بر روی روان
 گشت و بر روی رسید بر روی رسول جاری شد آنحضرت فرمود که
 مایکیک یا فاطمه قالت اخیر الضیعة من بعدک یا رسول الله
 فقال یا فاطمه اما علمت ان الله اطلع الی الارض اطلعه
 فاختار منها ایاک ثم اطلع ثانیة فاختار منهم بعلمک فاحی
 الی فانکحت و اتخذته وصیاً اما علمت انه بکر امه الله ایاک
 زو جک اعظم علما و اکثرهم علما و اقدمهم سلما ففصلک و
 اعطیها ست حصال لم یعطها احد من الاولین و الاخرین
 روایت و سید اینست که یا فاطمه مایکیک قالت یا رسول الله
 اخیری الضیعة من بعدک فقال لها اما علمت یا فاطمه ان الله
 اطلع الی الارض اطلعه فاختار منها ایاک رسول الله اطلعه
 ثانیة فاختار منها بعلمک فاحی الی ان اخرجک منه اعظم
 المصلین علما و اکثرهم علما و اقدمهم سلما ما انما زو جک فیه لیکلی الله
 زو جتک یا فاطمه اما اهل بیت اعطانا سبع حصال لم یعطها
 احد و تمام این حدیث در مقدمه که شد یعنی حضرت رسالت

در روایت از خطیب خوارزم

فاطمه زهرا

باینکه فاطمه گفت ای فاطمه سبب گریه تو چیست فاطمه گفت که می رسم
که بعد از تو یکسوم شوم آنحضرت فرموده که ای فاطمه ایامندستی
که الله تعالی بسوی زینبی نظر کرد و از روزی بدر تر از روزی شد
بعد از آن دویم نظر کرد و از اهل زینبی شوهر ترا اختیار فرمود و بسوی
خزوهی کرد تا تو را نکاح و در آوردم و او را در خرود گفتم ایامند
که سبب گزاشی که الله تعالی با تو داد ترا جفت کسی گردانید که اعظم
اصحاب است بعلم و اکثر آنان است بحکم و اقدم ایشان با سلام من
فاطمه از شادمانی بخندید و بن رت یافت و پیغمبر فرمود که از فاطمه
ما که فاندان نبوتیم هفت خصلت و صفت و منقبت داده شده است
و تعداد این حدیث و مناقب در مقدمه گفته شده است **ای وری**
منی یا وجود تو از تو اراد این احادیث و اخبار که در کتاب اهل
اختیار آمده است که حق تعالی از روز زینبی حرف مصطفی و مرتضی را
اختیار کرده است پس تو لایق دو مظهر اول باشد قاضی غصه بعضی
این احادیث در عواقف آورده و گفته که حضرت رسالت با فاطمه
لغنه که راضی نیستی ای فاطمه بدر که الله تعالی بسوی اهل زینبی اطلاعی
و نظر فرمود و پدر ترا اختیار کرد و دویم نظر کرد و اطلاع فرمود و شوهر
ترا اختیار کرد و بعد از آن اراد این حدیث گفت شاید که علی را
کردن عام من جمیع الوجود نباشد بلکه اختیار کردن او برای جهاد
یا برای شوهر ز فاطمه بوده باشد **جواب** گویم که شاید را درین باب

در بیان

در خطی نیست چرا که در این کتاب قریب به بیجا حدیث باشد که مرید اخبار
و اعتقاد ما و دافع اعتبار شماست و شاید عدالت بر آنکه آن اخبار
مطلق است و مشهوری و جهاد عقیده نیست دیگر میگویم که از اهل زینبی مصطفی
و مرتضی را اختیار کرد و بعضی و مفهوم این حدیث و حدیث مقدم دلیل
افضل است چه در یک روایت میفرماید که الله تعالی از اهل مصطفی
دو مرد اختیار کرد پس یکی را پدر تو و یکی را شوهر تو گردانید و در این
مکتوبه که حق تعالی بسوی هر دو کرد تا او را جفت خود و وصی خود گردانم و دو
ما بهترین اوصاست و قرینه کلام و اقتضای مقام بحسب ذوق و ادراک
دلالت میکنند که حق تعالی از مردم این روزگار دو کسی خلعت گرفت
تمنا کرده یکی را بنی خود و یکی را وصر آن بنی گردانیده است لکن چون
من لم یندق لم یبرود عقل و تحلیلات او حیرت فرود و لفظ محفل
احد هما ایک والاخری جعلک دلیل واضح است بر آنکه بعلیت
و مشهوری فاطمه علیه السلام علت و سبب اختیار نبوده است
تا قاضی غصه گوید شاید که اختیار بر او شوهر ز فاطمه بوده
باشد بلکه علت اختیار مرتضی غیایت بی علت حق است
تبارک و تعالی که پیش از خلقت آدم بان خلقت مشرف
و مکرم بود چنانکه در احادیث این کتاب میبینی و مبرم میشود
چو پیش از عالم و آدم علی را اختیار نمود و راجعیت زهره
بعلیت کجا باشد و اختیار مرتضی را بر او جهاد فقط بود

باشد بل بر آن بود که جهاد کند و هم حامل معارف و علوم
 رسالت نبیایی و مادی و اخلاقی و کمالات نامتناهی الهی
 و جامع خالق و مادی خلایق گردد و حندی بهر اولی
 صاحب کمال از در این دولت این سلطان ارباب
 حال محکم شوند **در کتاب فضایل صحابه** آورده است که رسول صلی
 و آله و سلم زود من اراد ان یطهر الی آدم فی علمه و الی نوح فی
 تقوه و الی ابراهیم فی صله و الی موسی فی هیمه و الی عیسی عبادته
 فلیطهر الی علی ابی طالب چون بر نبی بختی از او صاف کمال و
 از نفوت جلال و جمال مخصوص و سر آمد شد چنان که بعد از صفت
 نبوت افضل و احل صفات آدم علم بود و احسن و اتمن کمالات
 نبی تقوی و اشهر و اظهر نفوت **ابراهم** علم و اغلب و اقرب
 فضایل موسی هیمت و انفس و اقدس اخلاقی عیسی عبادت بود لاجرم
 حضرت رسالت مرتضی را بان نفوت و صفات و اطلاق و فضایل
 و کمالات مخصوص و مخصوصی از ایند و چون کمال او صافی بخیر الی
 لغز را جامع شده باشد یقینی که افضل صحابه او بوده باشد قاضی
 خبر الطیر را که مثبت فضیلت مرتضی است آورده و بنفع مشغول
 شده و خبر الطیر چنان بود که برای پیغمبر مرغی بریان کرده بعد از
 سفر دعا کرد که ای بار خدا یا کسی را بفرست که بسوی تو دوستی خلق
 باشد که با من ازین مرغ بخورد پس مرتضی آمده با آن حضرت از آن مرغ

من کلمه که او

فرموده و محبت و دوستی از حضرت حق کثرت ثواب و عظیم باشد پس
 مرتضی اکثر و افضل ثوابا باشد قاضی عصبه گفت این حدیث افاده
 آن نمیکند که علی در همه چیزی دوست برین خلق باشد نزد خدا بی حدیث
 و تقسیم و ادخال کلمه لفظ کل و بعضی یعنی شاید که استغفار و توبه
 کردن که دوست برین خلق است در کل شی یا در بعضی اشیا و علایم جایز
 بود علی اکثر ثوابا در آخری باشد و در امر دیگر نباشد پس دلالت کند
 بر افضلیت علی مطلقا **حوا** کوسم بر تقدیر او بزرگتر افضل صحابه نباشد
 چرا که هیچ آیتی از قرآن مجید در شان وی نیامده است مگر آیه
 و سبحنما الا تقی الذی یؤتی ماله یتزکک که علامه میگوید که این
 آیه در شان او بزرگ نازل شده است به غیر او کسی صادق نبوت و
 آیه عمده حج و دلایل ایشان است بر افضلیت او بزرگ معارض را که
 که گوید که این آیه افاده آن نمیکند که او بزرگتر در همه چیز واقعی و برتر
 کار تر برین باشد چه شاید استغفار و توبه کردن که برتر کار تر است در
 کل شی یا در بعضی اشیا و علایم افضلیت و برتری مطلق نباشد بلکه تقدیر
 بود بلکه معلومند و ما لاحد عنده من نعمه یخیر یعنی محکمی را
 از برتر از یک او بزرگتر نعمت نیست که مستوجب جزا باشد تا او بزرگتر
 بر نعمتی نعمت بر نیست و حق بروردن بود که مستوجب جزا و مستحق حکام است
 و بر او بزرگتر نبود **حوا** کوسم که چه نعمت اکثر و اعظم از نعمت هدایت تواند
 بود که حوت رسالت فومی ضال جاهل را از ظلمت کفر و طغیان بنور

معرفت و ایمان آورد و چه تربیت یافته از آن باشد که جمعی ناباک
 نامشده روی را باب حیات نبوة و رسالت از جناب بعد و حکایت
 تطهیر داده بساط قرب و محاکم مشرف گردانند و اگر حضرت رسالت را
 نزد یک صحابه و جمیع اهل اسلام نفعه بخیز بودی قللا اسلم علی
 اجرا الا المودة فی القرابة نعمودی یعنی بگوی ای منعم ضعیف
 بنیخا هم از شما بر نعمتی رسائیدن و حق هدایت کردن هم اجری
 جز مودت و محبت و در زین در حق اقربا و من بس هرگاه که در حق
 دیگران را هدایت کردن و اهل سعادت گردانیدن نعمت بجز این باشد
 بس هم چیز نعمت بجز این نخواهد بود قاضی عضد ان حدیث را که ان
 اخى و وزیر و خیر من اترکه بعد از یقینی دینی و بنیخا و علی ابن
 ابی طالب ایراد کرد و گفت این حدیث دلالت میکند بر آنکه علی
 بشری و فاضلترین کسی است از جهت و ایمان که از این دو وعده بجای آورد
 که هیچ وجه الوجوه بل از این جهت بهتر است بنا بر آنکه یقینی دینی معقول
 دوم آنکه است یا خود عالیت از آن معقول **جواب** گویم که
 یقینی دینی و بنیخا و حدیث و احتمال دارد یکی آنکه خبر مبتدا و محذوف
 باشد یعنی هو یقینی دینی و مقصود و مراد حضرت رسالت از احتمال
 است بدلیل روایت وسیله که من یقینی دینی و بنیخا و معنی علی ابن
 ابی طالب و روایت این حدیث که در خبر من اترکه بعد از علی ابن
 طالب و غیر این روایت جابکه در باب صحیح گفته شود و علی بن ابراهیم

نماز و نماز و نماز

بمهر

بمهر و فاضلترین باشد مطلقا آنکه از جهت باشد و ارجحت و دیگر است
جواب در سند از ابو بکر روایت که ان النبى بعثه سراة الى اهل
 مكة لاجل بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان ولا بد
 يحل الجنة الا نكحوا حرکان پندش و پس و رسول الله
 فاجله الى مدینه و الله بمری من المشركين و رسول الله قال
 فاما هذا ثم قال لعلى الحق ثم ترد على ابا بكر فبلغها انت
 قال ففعل قال فلما قدم على النبى ابو بكر بكى فقال يا رسول الله
 حدث فى شئى قال ما حدث فىك الا خیر و لكن امرت ان
 لا یبلغه الا انا و رجل منى یعنی چون سوره برآه فرود آمد حضرت
 رسالت از انکابت فرمودند و بدست ابو بکر دادند و بک فرستادند
 تا در مراسم حج سوره بر کا فران خوانند و مضمون این در پنج کلمه
 باین بیان رسانند کلمه اول آنکه بعد از این حال پنج مرتبه حج کنند
 ۲ آنکه هیچ کس بر من طواف نکند ۳ آنکه بخت نیکه در هر سال
 ۴ چهارم آنکه رسول الله سر که را حملت داده باشد تا در من چون
 آن وقت آید یا اسلام بود یا شمشیر ۵ خدا و رسول پسر از ندا و شرکان
 چون ابو بکر سوره برآت را گرفته روانه شد بعد از سه روز جبریل فرود
 آمد که حق تعالی میفرماید که این سوره را بر کا فران باید که تو خوانی یا
 که از تو باشد پس مرتضی را در عقب ابو بکر فرستاد تا او را بار کرد
 خود معنی سوره را بر کا فران رساند **جواب** گوید که چون ابو بکر

سوره

پیغمبر آمد کریت و گفت یا رسول الله بنو از زرد خدای در حق می خیزد
فرود آمد رسول الله فرمود که در حق بخیز و نیکی فرود نیامد و لکن
فرمان یافته ام از حضرت حق که ای سوره را بیاورد که رساند مومن
یا مردی که از هر باشد در مناقب خطیب رساند امام احمد از عمرو
بن مومن مرد است و چون روایت خطیب از روایت احمد بن محمد
بود بان التناکر دم قال کان ابن عباس جالسا اذا أتاه تسعة
رهط فقالوا یا ابن عباس اما تقوم معنا او تخلو یا فقال
بل اقوم معکم وکان ادراک صحفا قبل ان یبی محذوفا فلا
تقدری ما قالوا فما یفقد فیقول اف ووقف و اف
و قعوا فی رجل له بضع و عشر فضلیة لیست لاحد غیره و قعوا
فی رجل قال له الابی صلی الله علیه و آله لا یبعثی رجلا لا یحرم
ابدا حج الله ورسوله و یحبه الله ورسوله فاستشرف
لها مستشرف قال له این علی قالوا هو فی رجل یطعم قال
و ما کان احدکم یطعم قال تجار و هو اسعد لایجاد ان
یبعث قال ففقت فی عینه ثم هدد الوالد ثلاثا فاعطاها ایاة
تجار بصفیه پندت حتی بر اوست مسند میگوید که در مملکت ابن
عباس نشسته بودم که نه تو آمدند و بان ابن عباس گفته یا انس که
مرا با بانی یا خود ما را بیا که ادریس ابن عباس با ایشان گفت بلکه حرم
و همراه شما بیایم در ان امام چشم ابن عباس هنوز پوشیده نشده بود

در آن سخن

و عمر بن مومن میگوید که ابن عباس همراه ایشان رفت و ما هم میگویم
سخن گفته و نمیدانستم که میگویند ابن عباس آمد و دانستن
میگفت اف و قف و اف جرگ کوش است و قف جرگ ناخن و اف
کله است که در جیب قف میگویند و قف با استقبال ان گفت آید پس
ان عباس گفت و قعوا فی غلیبه و جل غیر در غیبت و بدگوی بود
افاده اند که ده فضلیت بیشتر دارد که آن فضلیت بغیر از وی نمی
نیت و بعد از ان بعد از ان فضایل شروع کرد و گفت که افتاده اند
در غیبت و در هر که فضلیت تختی و بر اینست که پیغمبر را روی گفت
چشم خیمه که البته فردا مردی را خواهم فرستاد که الله تعالی و را هرگز
خوار و رسوا نموده و خدا و رسول خدا را دوست دارد و خدا و رسول خدا
و را دوست دارند پس هر یک از صحابه مشط بودند و چشم آن دهنده که خود
آن مرد باشند چون روز شد پیغمبر فرمود که علی ای طالب است کجاست گفته
که در منزل نشسته است و توشه همراهان را بدست خود حساب میکند و آرد
حیاز و قاعده چنان بود که صحابه چون بغیر از قندی هر چند فوسل
تزلزل کردی و مکتوب بجه خدمت در منزل که آشنه و باقی نوزان بجهت
شدن بری حقوت رسالت از روزگار فرمود که محکم شود بغیر از علی
که آسب کشته و طحی نماید ابن عباس گوید که موافق چشم بسته آمدن با این
بدر و مد آفر بود و حقوت رسالت از دهن مبارک خود در چشم وی افتاد
فی الحال صحت یافت بعد از ان دایت که علم است بدست گرفته و سه روز چنان بود

و دست مرتضی داد و رفت و فتح جبر کرد و صفیه دختر حمی را
 که زن پیغمبرش آورد و قال و بعث ابابکر سوره البراه النبی
 تبعث علیها خلفه فاخذها منه و قال لا یدهب بها الا رجل
 هو منی و انما من فضیله ابن عباس گوید که پیغمبر سوره نوبه را با ابابکر
 و ستاد و مرتضی را در عقب وی روانه کرد تا سوره را از وی ستاند و
 در جبین و ستاد و مرتضی فرمود که باید که این سوره را بنویسند و هر کس
 از من و من از وی بنماید و قال صلی الله علیه و آله و سلم لیس علیکم
 بنوع النبی فی الدنیا و الاخرة یقولها مرتین ان تلقا و هم سکوت
 و علی یقول اما فقال لعلی انت ولی فی الدنیا و الاخرة **فصل ۳**
 ابن عباس گوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله با عزم از دکان خود فرمود که کدام
 یک از شما بیایند و متابعت من نمایند و با هر یک از شما بیایند و دنیا و
 آخرت این کلمه را دو نوبت یا سه نوبت میفرمود و عمر آدکان جواب
 نمیدادند و مرتضی درین دوره نوبت میبفت که مرتضی گفت و نفرست
 پس پیغمبر ما و گفت که دوست وی رو میزد در دنیا و آخرت **فصل ۴**
 قال ابن عباس و کان علی اول من آمن من الناس من بعد خدیجه
 از ابن عباس مراد است که مرتضی خدیجه کی بود از مردمان که ایمان آورد
 بعد از خدیجه و روایت مسند با سلام در آمد بعد از خدیجه **فصل ۵**
 قال و وضع ثوبه علی علی و فاطمه و الحی و الحی و قال انما یرید الله لیدفع عنکم
 الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا ابن عباس گوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله

فصل اول

فصل دوم

افاطمه
 (تفسیر)

و فاطمه و حمی و حمی صلوات الله علیهم پوشید و آیه انما یرید
 خواند چنانکه در مقدمه گذشت قال فری علی نفسه فلیس
 ثوب النبی صم نام مکانه محار ابوبکر و هو یطینه
 رسول الله صلی الله علیه و آله فقال له ان نبی الله قد اطلق
 نحویرام میمون فادری که فاطمه ابوبکر قد دخل معه الغار
 و بات علی سر می الجار و کان یومی نبی الله و هو یضرب
 و قد لفراسه بالثوب لا یخرج حتی اصبح ثم کشف راسه
 فقال لولیک لیس کان صاحبک لا یتضر و نحن نرید و انت یضر
 و قد استنک ناد الیک **فصل ۶** ابن عباس گوید که مرتضی خان خود
 محضت حق فرودت و خود را ایثار راه رسول الله کرد تا راه جام
 سحر پوشید در شب محبت و بجای وی خوابیده پس ابوبکر آمد و
 بیداشت که آن خفته پیغمبر است مرتضی با و بخی آمد و گفت که پیغمبر
 طرف جامه ام میمون رفقه است پس ابوبکر حرکت پیغمبر را ندید
 و برود و بکار گذشتند ابن عباس گوید در آن شب که مرتضی را
 سنگ می انداختند چنانکه مرتضی با پیغمبر میکردند و مرتضی را خود
 می بید و حال آنکه سر خود را از زانو منگها میچامه میچامه بود تا صبح
 شد بعد از آن جامه از سر بیرون کرد و از روی خود برداشت و کنار
 کشید که تو لیس و بی طاقت بوده چرا که یار تو بر خود نمیخورد و در کفایت
 که ما و ابوبکر می گوئیم و تو بر خود می بید و مادرین کار مرتضی بودیم

که این کسی نماید که محمد بن ابی طالب و خراج رسول الله
 فی عین و بتوکل فقال له علی اخرج معک فقال له نبي الله
 لا فیکي علی فقال علی له اما ترضی ان تكون نبي بنی بکره مارون
 من موسی الا انه ليس بعدی بنی لا یبقی ان اذهب الا وانت
 حلیفی ان عباس کوی که سفیر دروغای بتوک از مدینه پردن فرمود
 مرتضی ماوی گفت که همراه تو مرا آنحضرت فرمود که تو در مدینه باشی
 مرتضی بکریت پیغمبر ماوی فرمود که ایاراضی بنی سورا که تو از حرم نرس
 داشته باشی که هر دن از مومر داشت ناید که هر گاهی روم لاکه تو قائم
 مقام مومر خلیفه مرتضی یعنی در جبهه دعوات **فصل** و قال له انت
 ولی کلک من من بعدی وهو منیة غیر ان عباس کوی که رسول الله
 ما تفر فرمود که تو بعد از من ولی و خداوند جمیع مرتضی و مومانی قال
 ابن عباس و مستد رسول الله ابواب المسجد غیر باب علی قال
 فیدخل المسجد جنباً وهو طریقه لیس له طریق غیره **فصل**
 ابن عباس کوی که رسول الله ابواب صحابه را که در مسجد بوده را آورد مکر باب
 علی را این عباسی کوی که مرتضی با اهل خانه خود در خفت و بیخود میگذاشت
 و حال آنکه باب احتیاج میداشت و راهی دیگر فرودن مسجد نداشت
 و قال من کنت من لاه فان علی من لاه **فصل** ابن عباس کوی
 که پیغمبر در حق مرتضی فرمود که هر کسی را که خداوند بایم می بخشد
 او علی است **ای ولی مومر** عجب است که با وجود این احادیث

در این

السنه ماطقة و نصوص فاطمة اندر افضلیت ابوتراب علیه السلام
 وارد است بخارج در باب فضایل ابوبکر آورده است که عمر و عاص
 گفت چون از حبش ذات السلاسل باز گشتیم از پیغمبر رسیدیم که کدام
 یک از مردمان دوستان است بسوی تو آنحضرت فرمود که عایشه کیم
 از مردمان فرمود که پدر را و گفتیم که بعد از او گفت که عمر و هم درین
 باب روایت کند که عبدالله عمر گفت ما در زمان رسول الله بحکم
 رسول الله بنیادیم ابوبکر را افضل صحابه میدانستیم بعد از آن میگذاشتیم
 اصحاب محمد را و یکی برابر دیگر تفصیل میکردیم **شروان** و ان الطرح
 بعد حسین **ای** اذ کان النبی علی فاد **ای ولی مومر** این
 روایات و روایان را به بین و احادیث کتاب ما را بنکر و حکم
 فرمای بیان آن و این و مرجع حدیث و الله ما طلعت الشمس الا
 غربت بعد النبیین والمرسلین علی رجل افضل من ابی بکر دلا
 نمیکند که ابابکر از ابوتراب افضل است بنا بر آنکه بعد النبیین والمرسلین
 گفته اند و مرتضی بنی و حدیث انما و انما نفس حوت مصطفی را
 بنی محب معرو و غیر مستثنی است و در تحت افضلیت ابوبکر و اصل
 نیست بیدلیل حدیثی که گفت اما و علی من نبي واحد درین باب
 گفته اند و بیدلیل حدیثی که اهل تعصب روایت کنند و نزد ایشان
 بسی معتبر است که عایشه در حضور فاطمه زهرا از حضرت رسالت
 پرسید که دوستان مردمان بسوی تو کیست آنحضرت فرمود که ابابکر

عایشه گفت بعد از آن کیت فرمود که عمر بنی فاطمه از سر عت کت
یا رسول الله لم تقل فی علیا شیئا مع سحر و رقی علی فرمودی رسول
فرمود که علی نفسی و هیل رایت احدی بقول فی نفسه شیئا یعنی
عایشه از جهت غیر رسید مرا نه از جان و نفس من از اینجه علی را باد
نکردم دیگر در نزول الباقی و فرمودی الاخبار حدیثی روایت
میکنند که رسول فرموده است که ما من بنی الکاهله نظیر فی امتی ابی
نظر ابراهیم و عمر نظیر موسی و عثمان نظیر هرون و علی نظیر
دانی سر وایت اخروی مراد این نظیر الی عدی این مرع
نظیر الی ابی ذر یعنی بنی نبت الا که او را مانند نظر نیست
در امت مراد دیگر نظیر ابراهیم است و عمر نظیر موسی و عثمان نظیر هرون
و علی نظیر نبت و در بعضی روایات آمده است که سر که خواهد نظر کند
سور عیسی بریم بن باید که بسوزد او در نظر کند **ای در سوزنی اگر**
انصاف باشد از این حدیث افضلیت برادر سقر که محوش فی ذات الله
محقق میشود زیرا که چون رسول الله افضل و اکمل انبیا و رسل است
بس علی ولی الله که نظیر محمد است صلی الله علیه و آله باید که افضل و اکمل جمیع
صحابه باشد و این سخنان که در کتاب ما می آید گفته به نسبت محکم و مستحکم
است و به نسبت طالبان مبنی و موقوف اما متعصبان نه در کثرت
روایت مخطوط و نه در قلت عبارته مخطوطه اگر فی الشرح حدیث است
علیه و الله عالم برزیت اید و خواهد که متعصب را با قرار و انصاف راه نماید بی ادرا

بکثره

و شیت حتی میر نمود این فقیر خود در رجحان بود و الله بهدای شفاء
الی صراط المستقیم **باب دوم** در نبوت افضلیت مرتضی از
جمله فضل و شرف محل ولادت و استحقاق مرتبه امامت و طاعت نهی
حدیث و آیت **ای در مرتبه** آنکه حضرت مرتضی در روز غانه بعد از پاره
آمد روز جمعه سیزدهم ماه رجب بعد عام الفیل نبی سال و گویند **ای در مرتبه**
صلی و گویند بیست و هشت سال و نزد شیعه روایت اول اصح است
و در درون خانه کعبه یعنی ابوتراب هم مولود موجود شده بود عام
الفیل جمله آن تاریخ شد که ابراهیم صیاح بادشاه جیشم در آن سال آمد
و قبل جند را قصد خورانی کعبه فرستاد و بود بسبب اتنی که از طرف
بادیه عرب در سجد که معبد نصاری است افتاده و قصد هلاک
اصحاب الفیل بطرا ماسل در تفسیر سوره الم تر کیف مذکور و مسطور است
و چون متعارف است که هر واقعه و حادثه که غریب و عجیب نماید از
مبداء تاریخ نشینند لا جرم عرب آن سال را اجدها تاریخ کردند و حضرت
مرتضی صلی الله علیه و آله در آن سال بوجود آمد و چون بعالم بقا نقل فرمود
مرتضی سی و سه ساله بودند و بعد رسول الله سی سال امام عالم و نبوت
اعظم و قطب دایره نبی آدم و عالم پناه و خلیفه الله و قائم تمام رسول الله
او بود آنکه حضرت رسول الله الحلافة بعدی ثلثون سنه ثم یصلحها
عضو ضا فرمود بدین معنی شایسته بود یعنی خلافت و امامت بعد وفات
من پس سال باشد بعد از آن بتعلیل و اتفاق بود با هلیت و استحقاق

و روایت دیگر گویند

بودند

چرا که عضو بی‌الحق است در آنکه آن ملک بسیار گزیده و بزرگان
 گیرنده است اگر چه بعضی صحابه بر هم حکومت و اسم خلافت صورت
 بودند اما فی الحقیقه ابوالحسن بود که بکمال خلافت صورت و معنوی بزرگان
 رسول بیعت و منقوت و موصوف بود و لهذا در جمیع کتب بزرگان
 و بر اهل میرفتند و بکرات و قرات گاه یا منع الکرب و گاه لولا
 علی لولا که عمر مصلحت آن مال و مصلحت دیگر است و چهار سال و چند ماه
 ممنوع بود از تصرف در احکام که مشکل می‌نمود و بصیحت هر نبوت
 معصوم و مدارات زندگانی می‌فرمود و پنج سال و چند ماه بجهاد ناگشتی
 که بیعت شکنان و قاسطین که طامان و مار قبی که از زمین بیرون
 شده کاشته می‌نمود چنانکه حضرت رسول الله می‌فرموده سالی ممنوع
 بود از تصرف در احکام نبوت و او آخر و نواحی رسالت که در سبب
 که در حکومت شش سال بحدار و گاهی بسنگ کوه دکان و تنگ کافران
 که قناریه وی را استقامت جهاد با کافران و نه قوت دفع نفرت
 از مومنان بنا بر آنکه وعده ظهور اسلام و قوه دی مصطفی صابیه
 بود تا کار کار رسید که از استیلا کفار و اذیت ایشان بعضی صحابه
 و جعفر طیار بجنبه رفته و بعضی صحابه و حضرت رسالت بعد از بیعت
 کردند و ده سال که از عمر باقی بود بجهاد کافران و کشتن جنای منافقان
 محض می‌بودند ارادت و سفت الهی بود در هر عصر خضی بود
 سنه الله التي قد خلت من قبله لن یجد لسنة الله تبدیلا

و از جهل

اولی

ای ولی مومن بدانکه این امت بعد وفات حضرت رسالت در آن
 رجب خلائف خلافت کردند و در هر شیعیه ما که جمیع نبی هاست
 و سلمان فارسی و عمار را بر او و در عفا دی و مقداد بن الاسود
 کندی و خیر بن ثابت که دو شهادین است و ابوالیوب انصاری
 و ابوسعید خدری و اشال این از اصحاب صفه هستند که خلیفه
 و امام بعد رسول الله صلی الله علیه و آله است علی السلام بجهت آنکه حضرت
 الهی و مجموعه کالات ناشایب بعد رسول الله او بود نبی یا لاهوت
 نامعدود و صفات و کالات غیر محمد و از انجمله نبی آیه و الهی الا که
 بعضهم اولی بعضی فی کتاب الله می‌فرماید که اولو الادحام که خویشان
 نزدیک اند اخ و اولی اند سکه یکدیگر از محترم در میان هر اید و اولی است
 که از اولو الادحام است نه ابوبکر که خلافت و جای نشی حور ابوالقاسم
 باید که او اخ باشد و اولی به این احقیت و اولویت که اولو الادحام
 حکم کلام الله بایکدیگر است از جمیع وجه است نه از وجهی معین بنا بر آن
 حکم اولویت این آیه مطلق است و نبی آیه اما و لیکم الله و رسول
 و الذین امنوا الا ید بعضی تصرف در ثنائیت مکر حضرت خدا و رسول
 خدا و آن مومنان که در حسی رکوع در نماز انگشتن بیاید دادند چنانکه
 در باب دهم تفسیر بیدریس هر چه خدا و رسول را از ولایت ثابت شود
 امیر المومنین را ثابت باشد چرا که معنی ایت بدلیل کلام حضرت است
 که اگر ثنائیت الا حضرت الله تعالی و رسول الله و علی و آل الله نه غیر

و جابر بن عبد الله انصاری

متصرف

این و علی هذا صفت تصرف در خدا و رسول و غیره مندرج شده باشد
 چه که انما لی الله از آلات و ادوات حصر است و چون این حق معلوم
 کنیم که لفظ ولی در لغت عرب بمعنی سرانیده است بمعنی تصرف که
 احق و اولی بالتصرف عبارت از آنست همچون دل که دلی ولی زن یعنی نام
 و در این آیه نشاید که ولی بمعنی محبت و ناصر باشد بجهت آنکه صدق آن
 قهر و عدم صحت این حصر را ایضا معنی آنست چنین شود که محب و ناصر
 نیست الا خدا و مصطفی و مرتضی غیر این پس محبت و نفرت مومنان این
 من وجود مندرج شده باشد و حال آنکه محبت و نفرت در این من مندرج نیست
 بلکه عامست و جمیع مومنان بنی قول خدای تعالی و المومنین المومنین
 بعضهم اولیا بعض یعنی جمیع مومنان محب و ناصر یکدیگرند و چون
 در این آیه بمعنی تصرف و اولی بالتصرف باشد پس از مومنان
 آنکه متصرف بود باید که امام و قائم مقام سید الانام و قطب دایره
 اسلام او باشد نه غیر او و **ما فی** در موافق گفت که ولی
 در این آیه بمعنی ناصر است و اگر نه چنین باشد نظام آیت دلالت
 کند بر آنکه مرتضی علی امام و اولی بالتصرف باشد در حال حیات رسول
 و این معنی باطل است **جواب** گوئیم که حضرت رسالت مرتضی را
 در حال حیات خود امام المتعینی و امام العرقلین و امام الاولیاء
 و امام مرطاع الله خوانده است چنانکه در باب چهارم و پنجم و ششم
 مرور کرده و اولی بالتصرف گفته است چنانکه در صفت است اولی

محبت بمعنی

باز

المومنین و غیره محب شود **ما فی** در این باب شنبه دیگر آورده
 گفت ولی در اینجا بمعنی اولی بالتصرف نیست چنانکه ما اینی که
 قبل از و گذشته و آیتی که بعد از او آمده مناسبت ندارد
 و آید قبل اینست که یا ایها الذین امنوا لا تحذروا الیهود
 و النصارى و لیا بعض یغرای مومنان باید که فراموشی یهودان
 و ناسیان را دلی و ناصر خود چنان ناصریکد بکنند و آیه بعد
 اینست که و من یتولی الله و رسوله و الذین امنوا
 فان حزب الله هم الغالبون یعنی هر که محب و ناصر خدا
 و رسول و مومنان باشد غالب خواهد آمد بعضی بود
جواب گوئیم که مقرر است که آیات قرآن مجید و متفرق فرود
 آید و بعضی صحابه از ابدین نسق ترتیب داده اند و مشهور است
 که آیه انما ولیکم الله و رسوله با آیات متقدم نازل نشده
 بلکه متفرق فرود آمده است و آید میان سابق و آید انما ولیکم
 چهار پنج آیه دیگر است و بر تقدیر تسلیم گوئیم که ولی در آیه انما
 ولیکم الله اگر بمعنی محب و ناصر محمل کنیم همان محظوظ و
 که حضرت محبت و نفرت است لازم آید و حال آنکه محبت و نفرت
 مومنان در خدا و مصطفی و مرتضی مندرج نیست بلکه عام
 میان مومنان چنانچه تدریجاً دریافت دیگر آنکه محب و ناصر
 آید اگر نظام دلیل شما و تفسیر ما بدین نسق باشد که متصرف

الله

در نهایت بغیر الله و محمد و علی و سر که محبت و نصرت الله و
و علی و زر دینار که اولی بنصرف خداوندی اند پس
به هر که غالب خواهند بود با قاضی عسکری آیه شریفه و
ایراد کرد و گفت که الذین آمنوا جمع است و هر فرد واحد و جمعی
بر واحد متعذر و منع است و دیگر گفت که ترول آیه در شان علی منافی
شمار غیر او نیست بلکه مراد از الذین آمنوا علی است و امثال او از
صحابه **جواب** گوئیم که اخذ بقول اهل تفسیر و اعتماد بر نقل ان علماء
تخریجی و اولی است از سخنی شما درین تحریر و تفسیر و چون در جمع
تفاسیر آمده است که این آیه در شان انحصار نازل شده و بوی
محقق است چنانکه در باب دهم مذکور شود بی حمل بر وجه
جهت تعظیم جوایز نباشد و حال الله و سر که قابل حره است
و کافر حربی بود چون داعیه اسلام پیدا کرد و از فعل خود نا امید
مینمود حضرت حمیدیت در استمال و بی این آیه فرمود که اعداء
الذین اسرفوا و بر لفظ الذین اسرفوا که صیغه جمع است اختصاص
نفرمود تا حرف ندا و یا کنایت سخنی شما هم دلیل استعطاف است
بان ضم نموده و بر قه بر تسلیم سخنی شما که مراد از الذین آمنوا علی است
و امثال در گوئیم که چون این آیه در شان امیر المومنین نازل است
پس اولویت تصرف ویرا با صیالت باشد و امثال ویرا بفرغیت
و تبعیت بود و حکم الفضل للمتقدم فضل اصل بر فرع اظهر من سائر

بمنفی

و بنص حدیث غیر که رسول صلی الله علیه و آله دست مرتضی گرفت و مالک
پایان سخن آن رفت و فرمود است اولی بالمومنین من انفسهم فقالوا
بلی فقال من كنت مولاه فعلى مولاه ایا مرتضی کردن در میان
اولیتر از مومنان نیستیم صحابه گفتند بلی فرمود که هر که دامن او را بگیرد
باشم پس علی او را بگیرد باشد **روایت دیگر** که حضرت
رسول چون از حجه الوداع بازگشت در غدیر خم ترول فرمود در کربلا
گرم و گفت ایها الناس من اولی الناس بالمومنین یعنی مردمان
کیست او لیت مردمان بنصرف کردن در مومنان صحابه گفتند الله و الله
المومنین یعنی خدا و رسول او لیت است پس نوبت آن سوال میکرد و صحابه
این جواب میفقتند در نوبت چهارم برخاست و دست مرتضی گرفت
و فرمود که اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد
من عاداه و ان سخنی را من نوبت مکرر کرد یعنی ای بار خدای مگر که را
من اولی بنصرف باشم علی او را بنصرف باشد و در آخر آن حدیث
فرمود که الا فلیبلغ الشاهد منک الغایب بعد آنکه باشد باید
که تبلیغ کند و رسد اند این سخنی را آنکه از شما حاضر است بکسی که غایب
و در **رسید المتجددین** از راسین غایب و دست رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که است اولی بالمومنین من انفسهم فقالوا بلی قال است
ادعی بکلی مومن مرتضی فقالوا بلی قال الیس انی و اخی اتمانکم قالوا
بلی قال فان هذا لی من انما مولاه اللهم وال من والاه و عاد

قال فلقیه بعد ذلك عمر فقال له هیتا لک با این امی طالب
 اصحبت لی امیت من لای و مولی کل مؤمن و مؤمنه یعنی
 مصطفی دست عرض گرفت در روز عید قدیم و با جمعی گفت
 ای من در تفریق فغان او نیز از مومنان نیتم گفت علی با یار
 دیگر گفت ای من بتصرف کردن در هر مؤمن او نیز از من مؤمن
 گفت علی یا رسول الله گفت زبان مرا دران شما نیستند گفت علی
 فرمودند که بهر کسی که این سخن را بگوید و صدقه بدهد و خداوند
 انکس است که هر موی و خداوند او باشد و از هر مؤمن دعا کرد
 راوی گوید که عمر بعد از آن عرض را در راه دید و تنبیه کرد و گفت
 هیتا لک یعنی گوارنده با و ترا این منقبت ای پسر ابوطالب
 با مداد یا خود گفت درین شبانگاه خداوند مؤمنی و شهادت
 شدی **ای دل مؤمن** تنبیه و قد کافی عمر دلیل واضح است را که
 مراد از اولی در این احادیث جو اولی بالتصرف نیست چه اگر مراد
 ناصری بود تنبیه را و چه نبود مراد که نزد جمیع صحابه
 آیات و اقوال و افعال روشن و مبینی بود که مومنان ناصری
 یکدیگر اندیش اگر از جمله مومنان یک شخصی را با جمیع معرفت یا
 تنبیه است که تحصیل حاصل بلکه عیب باشد در مناقب این مؤمنان
 ابن عباس روایت که پیغمبر فرمود ایها الناس است اولی کل مؤمن
 قال علی یا رسول الله قال اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه

در بار دوم

در باب دهم در سبب نزول یا ایها الرسول بلغنا انزل الیک
 راوایت کرده شده در مناقب خطیب و مسند احمد از بریده اسلمی
 روایت که گفت در خدمت حضرت سیدی عمر بن خطاب رفتم و از او عرض کردم
 و چون بخدمت مصطفی رسیدم علی را بجهت و تقصیر با و کردم دیدم
 که روی مصطفی متغیر شد و فرمود که یا بریده است اولی المؤمنین
 انهم بریده گوید لغتم یا رسول الله اخبرت فرمود من كنت مولاه فعلى
 مولاه **ای دل مؤمن** بود که لفظ مولی در لغت عرب بمعنی آمده است
 ۱) اول یعنی ازاد کنند ۲) یعنی ازاد شده ۳) بمعنی عمر زاده
 ۴) بمعنی ناصری ۵) بمعنی سوگند ۶) بمعنی ناصر ۷) بمعنی اولی بتصرف
 و حقیق جل مولی بر معانی پنجگانه اقل در معنی ناصری هم محتمل است
 چه کسی دانند که مومنان ناصری یکدیگر اندیش باید که موی درین حدیث
 معنی اولی بتصرف باشد **فایه عقد** مؤلف حق گفت که ای حدیث را
 اکثر اهل حدیث نقلی نکرده اند گویم که اصحاب حدیث اگر چه دو سه تن
 او را نقل نموده و در کتب مسطور است ما را انحدار کافی است در
 احتجاج و اشتها و دیگر گفت که علی علیه السلام در روز غدیر همراه
 پیغمبر نبود بلکه در غیاب بود **گویم** را که در بخاری در چند موضع آمده است
 که حضرت از عمر بن خطاب روایت که آمد و یا رسول الله چه گذارد و قرآن کرد و در آن
 حج هیچ کسی هدی نداشت و قرآن نکرد مگر مصطفی و وقف علیها السلام
 گفت اگر چه صحیح این حدیث است و ایرام اما اکثر راویان مقدم

کرده باشند

اگر از اوایت نموده باشند با قل الکفا خود هم جایز است
 چنانکه از برای بن غارب و زهری و ابن عباس و بریکه اسلمی درین
 کتب مذکوره بطریق متعدده مسطور است **اولی** **دوم** **سوم** **چهارم** **پنجم**
 و درین ایرادات مثل العرقین بکثرت بکل حیثیت است بلکه میکی
 میخوانید که بعد از شد در شاقب و قضای رقص را جوابی و غیری
 گوید **دوم** گفت که مولی در این حدیث یعنی ماهر است بدلیل آنکه
 حدیث که اللهم وال من والاه است **جواب** **دوم** **اول** حد
 که است اولی بالمؤمنین است و مقدمه و تمهید کلامت دلالت
 میکند که ولی یعنی اولی بتصرف است **دوم** گفت که مولی بمعنی
 در عقیقه نیامده است **سوم** **که** قول حق تعالی ما واکم النار
 هلی من لیکم دلالت میکند که مولی بمعنی اولی آمده است یعنی
 شما آتش را است او بها اولی است و آنچه میگویند که لفظ مولی در
 مولیکم بمعنی مقرر و مال و عاقبت الامر است بقوله و پس المصیران
 هم مسلم نیست چرا که مولی در عقیقه هفت مفهوم پیش ندارد چنان
 در اول این کلمات داشت و بمعنی مژده مال و عاقبت الامر قطعا
 نیامده است **دوم** گفت اگر چه مسلم داریم که مولی بمعنی اولی است
 دلیل چیت بر آنکه مراد از اولی اولی بالتصرف است بل جایز است
 که مراد از اولویت باشد در امری از امور چنانکه خدای تعالی میفرماید
 ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه یعنی بدرستی اولترین مردم

که اولی الناس بابراهیم است روایت نموده اند که **دوم** **که** مولی بمعنی اولی است

اولی

ابراهیم آن کسند که اتباع او کرده اند و این اولویت بابراهیم شاید
 که از جهت قرب یا از جهت اتباع و اختصاص بوی باشد و اولی بالتصرف
 آنچه مراد نیست و صحت استناد و صحت تقیم دلیل است بر آنکه
 مراد از اولی از اولویت است در امری از امور اما استفسار چنانکه
 کوی زید در رخ او اولی است بعد در تصرف یا در محبت یا در تصرف
 و اما تقیم چنانکه کوی زید اولی است بعد از این اولویت یا در تصرف
 است یا در ضبط اموال او یا در تصرف در او **جواب** **دوم** **دلیل**
 بر آنکه مراد از اولی بالمؤمنین من انفسهم اولی بالتصرف است و ضمیمه
 من انفسهم نیست چه باین قریه محقق میشود که مراد از اولی در حدیث
 خراول بالتصرف نیست نه مراد اولویت است در امر از امور بنابر
 آنکه بنفس مردمان از مردمان اولی بودن بغیر از اولی بالتصرف بود
 هیچ معنی ندارد بلی اگر قبض من انفسهم نبود استثناء و قاضی عقد
 باینکه اولی الناس بابراهیم و استند الی او بصحت استفسار
 و صحت تقیم راست بود چه قطع آید مثلا اگر چنین می بود که آن اولی
 الناس بابراهیم من نفسه للذین اتبعوه مراد از این اولی اولی
 بالتصرف می بود و همچنین اگر کوی زید اولی بود من نفس عمر و استناد
 صحت فرماید که مراد اولی بالتصرف میشود لا غیر اما قاضی عقد معذور است
 و نفسی حدیث انت من غیو لکن هر دو من مولا الا الله لا بی بعدی و بی
 و غیره از احادیث آورده اند که مصطفی فرمای تو که رفقه من را

ضمیمه

در مدینه گذاشت مقرر گفت که یا رسول الله مرا با زنان و کودکان
آنحضرت فرمود که راضی میشوی که از من آنحضرت داشته باشی هر دو
از موبر داشت و این تفسیر خانی بود که حضرت رسالت چون بغزای
بتوک در راه شام بود و بسیار دور و دروغ را از خوف هجوم اعدای
بر سر اهل و عیال قانع تمام خود گذارست و فرمود که الله تعالی عین عده
داده است که بتوک را حاجت بچک بنبت دبی گفت و گفت
از اینجی خواهیم کرد و مقرر در هیچ غرض از مصطفی متخلف نشده است
مگر در این اشعیا زبان طعن نشود نه علی مرتضی در حجاب زنان
و کودکان است چون مرتضی علی علیه السلام این سخن شنید سلاح و دروغ
در بوشید و سوار شد و در اول منزل بمصطفی رسید آنحضرت فرمود
که موسی چون بکوه طور معرفت ما رو را قانع تمام خود گذارست خبا که
حق عز و علا در کلام مجید از موسی حکایت میکند که ما را رو را عیله
گفت اختلافی است قومی و اصل و لا یتبع سبیل المصطفی یعنی خلیفه
من باش در قوم من و اصلاح کن میان ایشان و اتباع اهل ف
مکن و ای ابوطیخ تر از من آن منزلت داری که هر زون است از
از موسی پس بگفت این حدیث هر چه در رو را ثابت بود از استحقاق
استخلاف و غیره آن همه مرتضی علیه السلام را ثابت باشد مگر بنوبت
که مستثنیات در زبانی بعد از این حدیث بر طافت امیر المؤمنین
علی علیه السلام نصحتی است بلکه نصحتی است **عاصم** در روایت

میرفت بتوک

غرا

اداره

و آمده که خلیفه رسول الله شد در چنین رفتی بغزای بتوک و ما رو را
خلیفه مقرر شد در چنین رفتی بکوه طور پس جمع منازل را تمام و
نشانست همه آنکه جمله منازل هر دو یکی برادر یکی پیغمبر بودن است
حاکم که هر چه قول تو که از جمله منازل هر دو یکی برادر است و یکی
پیغمبر است سخراست بر خرد و و قوت نه چرا که حضرت رسالت
پیغمبر را در زبانی بعد از استثنای فرموده است پس این سخن تو هم
عبث و هم عیب باشد و هر چه برادری است خود مشهور است
که رسول الله و برادر گرفته است و در مواضع متحد ده برادر
گفته است و حق تعالی پیش از خلقت سموات و ارضی مد و نه را مال
بر در جنت نوشته که محمد رسول الله و علی اخو رسول الله خاتم
باب ششم آورده شود پس اگر اخوة بقول خدا و رسول خدا
محقق و مقبول نشود هیچ قول مقبول نخواهد بود اگر کسی که اخوت
مادر برادری است گویم اخوة مناسبتی این مع و اعرف است از اخوة
نسبی و اخوة روحی و قلبی اغند از اخوت بطنی و صلبی و هر چه
قول تو که این حدیث در چنین رفتی بغزای بتوک گفته شد بی خصوص
باشد بان استخلاف و عام بنود گویم که حضرت رسالت این حدیث
بکرات و مرات با علی مرتضی علیه افضل الصلوة در چند موضع فرموده است
در رفع خیمه و در غار سلاسل و در روزی در ای مسجد و غیر اینها
نموده شد و منعی حدیث علی منی و انما منه و هو ولی کل مؤمن بعد از رسول

امام از بریده اسلم بر وایتی دیگر دولت که مروج حکایتی و حکایت
 اولی که در حضرت رسالت غضب شد و فرمود لا تتبع فی علما
 فانه منی و انما منه و هو ولی کل مؤمن بعدی و در وایتی و مودلی و
 بعد بر یعنی ای بریده در غایت و منفعت علی واقع نشوی که علی است
 و من از و دوست اولی بالتعرف در شما بعد از من و این سخن را
 و دوست فرمودن دلیل تا کیه است در تنصیف بحلاقت و تا دین تنصیف
 صحابه و در شنیدن نزدی از عمران بن حصین مرویت که حضرت
 رسالت مرقفی را امامت لشکر داد و بغیر از فرستاد و چون بر
 غالب آمدند مرقفی یکد ختری را مخصوص خود کرد و این بعضی
 همراهان انکار کردند و چهار کس از صحابه با هم دیگر عهد بستند که
 چون بحضرت رسیده حکایت و شکایت علی کنند باشد که چته
 فاطمه زهرا بر مرقفی غضب کند و قاعده صحابه آن بودی که چون از
 سفری مراجعت کردند ی اولی سلام حضرت رفتند پس بخانهای
 خود شدند و چون لشکر بدیده رسید از آن چهار شخص یکی برخاست
 با رسول الله علی چنین و چنینی که مضمون حکایت وی این بود که
 علی دختری را اصطفا کرد چنانکه تو زمان و غیر آن اصطفا میکنی پس
 حضرت رسالت دوی از امکس کرد اینده و هیچ گفت دو بی برخواست
 و همین گفت از وی هم رو کرد اینده پس بیومین برخاست و همان
 گفت از وی هم اعراض کرد و چون چهارم برخاست و چون آن

نزد

گفت حضرت در غضب شد و فرمود که ما بریدون من علی
 بریدون من علی ان علیا منی و انما منی علی و هو ولی
 کل مؤمن من بعدی چه بخوابد از علی چه بخوابد از علی
 بدرست که علی از من است و هر از علی ام و دوست خداوند هم مؤمنان
 بعد از من و در فرودس هم از عمران مرویت که رسول صلی الله
 علیه و آله فرمود که علی منی و انما منه و هو ولی کل مؤمن بعدی
 اگر کسی گوید که ولی در این حدیث یعنی ناصر و محب است اگر در
 انما و لکم الله قسک بمع هر گدی و کنی که ولی در انما و لکم الله
 یعنی محب و ناصر باشد که با شد چرا که محبت و نصرت مختص
 خدا و مصطفی و مرقفی بنویسند و اینجا چه عذر داری **جواب** که
 این حدیث هم بر طبق ایت آمده و هم مضمون حصولت بدلیل ایت
 هو که صبر فصل است یعنی هو ولی کل مؤمن لا غیر دیگر و نیز
 حال و شأن و درود این حدیث با کمال دلالت میکند بر آنکه لفظ
 ولی اینجا یعنی خداوند و اولی بالتعرف بنا بر آنکه صحابه از ته
 اصطفا ی دختر از حضرت شکایت کردند یعنی که مرقفی را ایت
 و استحقاق آن نیست که بهر خود کاری و دختر را اختیار و اصطفا
 نماید پس حضرت رسالت ایشان را تنبیه کرد و گفت که مرقفی را ایت
 آن نیست که اختیار و اصطفا کند چنانکه میکنم چرا که اصطفا
 که میکنم بنا بر آنست که اولی بالتعرف و خداوند تمام مرقفی

بعد از مرگ عیسی و زمان یحیی در حیوه و مات مر خداوند نماید
و بنص حدیثی که در میان قب خطیب و در وسیله التبعین هم از عیسی
بن مسعود مرویست که گفت گفت مع رسول الله و قد اصرح یعنی بودم
همراه رسول الله در حالتی که بعضی از تنفس الصعداء پس
آه سرد کشید فلقت یا رسول الله مالک تنفس قال یا بن مسعود
نحیت الی نفسی کفتم ای رسول خدا چیست ترا که آه سرد می کشی
فرمود ای این مسعود خبر مرا که مر بمن رسانیده قلت استخلف یا
رسول قال قلت یا بکر فقلت کفتم کسی را قائم مقام کن ای رسول
خدا را آنحضرت فرمود که را خلیفه کفتم یا بکر را آنحضرت فرمود
و باز آه سرد کشید دیگر رسیدیم و همان جواب شنیدیم این
نوبت کفتم که عمر را خلیفه کن آنحضرت فرمودی گفت و باز من
فرمود و در نوبت علی را از سر نفع گفت آه سرد را آن کردار
نکینه و درگاه که او را خلیفه و قائم مقام خود کنیم هرگز قبول
نماید یکی خدا که اگر شما این کردار میکردید اله شما را بیکدیگر میزد
و تمام لفظ حدیب اینست ثم تنفس قلت مالی اراک تنفس رسول الله
قال نحیت الی نفسی قلت استخلف یا رسول الله قال من قلت
عمر ابر الخطاب فقلت ثم تنفس قلت مالی اراک تنفس رسول الله
قال نحیت الی نفسی قلت استخلف یا رسول الله قال من قلت
علی ابر ابی طالب قال آره لن تفعلوا اذا ابداء الله لن

کفتم

آخر

فعلوه

فعلوه لیدخلکم الجنة و رواه وسیله اینست که گفت مع رسول
فتنفس قلت یا رسول الله ما شأنک قال یا بن مسعود فقلت
نفسی قلت فاستخلف قال من قلت یا بکر قال فقلت ساعة
ثم تنفس قلت ما شأنک یا رسول الله قال نحیت نفسی قلت
استخلف قال من قلت عمر قال فقلت حتى ذهب ساعة ثم تنفس
قلت ما شأنک قال نحیت الی نفسی قلت له استخلف قال
قلت علی ابن ابی طالب علیه السلام قال اما ولدی نفسی
بیده لین اطاعوه لیدخل الجنة اجمعون یعنی با حضرت مصطفی
بودم پس آنحضرت آه سرد کشید کفتم یا رسول الله حال شما چیست فرمود
که خبر مرا که مر بمن برسد کفتم استخلاف کن فرمود که انتم یا بکر را
آنحضرت یک عت خوش بود بعد از آن آه سرد کشید دیگر حال رسیدیم
و همان جواب شنیدیم این نوبت کفتم عمر را خلیفه کن آنحضرت جواب
نداد تا یک عت گذشت و باز آه کشید و چون کفتم که علی ابن
ابی طالب را خلیفه گردان فرمودی آنکه جان محمد را رسول الله
نبردست او است که صحابه تمام اگر اطاعت علی کنند اله ابیت
بجست گذرید و از عمر و سید و ابن عمر و سید هر دو فرزند آن سید
که حرم رسول الله بود مرویست که گفتند که شنیدیم که رسول الله را
در تحفه الوداع میفرمود علی یعسوب المؤمنین و المال یعسوب الظالمین
علی اخي و مولی المؤمنین مر بعدی و هو منی بمنزلة تهری و من منی

گفت

اَلَا اِنَّ اللّٰهَ خَتَمَ النُّبُوَّةَ فَلَا بَنِي بَعْدِي وَهُوَ الْحَقُّ فِي
 الْاَهْلِ وَالْمُؤْمِنِي بَعْدِي عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ الْمَوْجِبُ
 عِلِّ رَايَسُ كُوفَةِ وَمَا لِي بِهَذَا طَالَمَا اَنْتَ عَلِيٌّ رَايَسُ
 حُرَّادِ مَوْجِبِ الْوَلَايَةِ اَوَّلِيٌّ اَنْتَ بَقِيَّةُ كَرَمِ اَبِيكَ
 اَزْهَرَانِ نَزَلَهُ دَارُكَ هَرُونَ دَانَتْ اَزْهَرَانِ قَدَرِمْتَ كَيْ حَقِّ
 تَعَالَى نَبُوْتِ رَاخْتَمَ كَرْدَه كِه بَعْدِ اَزْهَرَانِ مَعْرِفَتِ اَوَّلِيَّتِ بَعْدِ اَزْهَرَانِ
 خَلِيفَةِ وَتَامَ قَامِ حُرَّادِ اَهْلِ الْبَلَدِ وَتَوَسَّلَانِ وَدَرِ اَبْتِ حَوَا اِهْرَانِ كِه
 حَقِّ نَبُوْتِ نِيَا اَمْرُ الْمُؤْمِنِي رَاخَلِيفَةِ كَفَهَ اَكْرَمِي كُوَيْدِ نَبُوْتِ
 اَوَّلِيَّتِ اَخْلَافَتِ مَحْضُوصِ كَرْدَه هَسْتِ جَانِكِه بَخَارِي دَر اَبْتِ اَخْلَافِ
 اَزْغَايِشِ رَوَايَتِ كَرْدَه هَسْتِ رَسُوْلِ صَلَاحِ زَمُوْدِ كِه بَدِ بَرْتِ خَوَاتِمِ
 كِه سُوِي اَبَا بَكْرِ فَرَسْتَمِ وَعَمْدِ كَنْهَرِ جَبَا دَا كِه كُوَيْدِ كَانِ سَخِي كُوَيْدِ جَوْدِ
 آرزُو كُنْدِ كَانِ آرزُوِي كُنْدِ بَا زَلْفَتِ كِه خُدَايَا اَوَّلِيَّتِ قَوْلِ كُنْدِ مَوْجِبِ
 غَمْرَاوَرِ اَفْعِ كُنْدِ وَمَوْجِبِ قَوْلِ كُنْدِ وَازْخَمِرِ مَطْعِ رَوَايَتِ كَرْدَه اَنْدِ
 كِه ضَعِيفِ اَضْعَفِ بَا حَقِّ مَصْطَفِي كَفَتِ هَر كَاهِ كِه اَمَّ وَرَا اِنْسَانِ كُوِيَا
 كِه مَرَادِ اَنْ ضَعِيفِ وَفَاتِ رَسُوْلِ اَبِه بُوْرده كِرَا اَطْلَمِ مَصْطَفِي وَوَعْدِ
 اَوَّلِيَّتِ زَا جَوَابِ كُوِيَمِ كِه مَعْرِفَتِ اَبْنِ اَحَادِيْثِ اَزْهَرَانِ اَلْهِي خَيْرِ
 نَهْ اَنْدِ دَر حَقِّ اَوَّلِيَّتِ كَرْدَه بَا شَرَحِ مَوْجِبِ دَر بَعِ خَانْدَانِي بُوْدِ
 كِه بَدِ رُوِيَسِرِ وَجِدِ وِرَادِ رُوِيَعِ وَخَالِ نَكْتِه بُوْدِ وَغَرَبِ مَحْمُوْدِ كُوِيَدِ
 دَر كُنْهَ وَجَلَا فِت وَحَمِيَّتِ جَاهِلِيَّةِ لَاحِرِ مَبَايِعَتِ وَتَابِعَتِ دِي

دَعْوَتِ اَهْلِ
 اَهْلِ اَهْلِ

رَغْبَتِ نَكْرَدَنْدَا وَجُوْدِ اَكْمِه اِسْلَامِ قُوِي شُدِه بُوْدِ وَمَالِكِ مَتَحِ يَافَتِه
 بُوْدِ نَاكُشَانِ وَفَا سَطَا نِ وَبَارَقَا نِ بَر مَوْجِبِ خُرُوْجِ كَرْدَنْدِ وَدَر اَنْ بَعِ
 سَالِ كِه مَدَتِ ظَهْرِ خِلَافَتِ وِي بُوْدِ مَحَالِ وَفَرَصَتِ اَنْ نَدَا دِيَسِ
 كِه بَا سَائِشِ وَفَرَاغَتِ فَشِيْدِ جَانِكِه مِيْغَمَا دِ تَكْلِيْمِ قَرِيْشِ ثَنَائِي لَعَلَّا
 فَلَاحِ وَرَبِّكَ بَا يُوُوْهَدِ لَا ظَفَرَا وَاِي دُوَسْمِيَّتِ دَر دِيَوَانِ مَوْجِبِ
 سَطُوْرَا تِ بَا زَكُوِيَمِ نُوَكِه اَشْيَا تِ خِلَافَتِ يَكُنْزِ مَحْمُوْدِي كِه لَفْظِ
 خَلِيفَةِ وَخِلَافَتِ ظَاهِرِ دَر اَبْنِ نَبُوْتِ وَنَبُوْتِ مَوْجِبِ دَر اَبْنِ حَقِّ
 اَبَا وِلِ حَمَلِجِ اَسْتِ بِي بِيْنِ اَبْتِ وَاحَادِيْثِ كِه دَر اَبْنِ مَوْجِبِ اَمْرِ
 اَسْتِ دَلْفُظِ خَلِيفَةِ وَاسْخَافِ دَر اَبْنِ صَرِيْحِ اَسْتِ بِطَرِيْقِ اَوَّلِي كِه حَقِّ
 مَوْجِبِ تَابِتِ شُوْدِ دِيْكَرِ دِيْكَرِ دَر مَعَالِمِ الشَّرْعِ اَلْهِي اَبَا اَلْبِي
 لِمَحْمُوْدِ اَحْلَا اَللّٰه لَكِ تَبْلِيْغِي اَمْدِ هَسْتِ كِه مَصْطَفِي كُنْزِ خُوْدِ
 كِه مَارِيْدِ قَبِيْطِه بُوْدِ دَر نَبُوْتِ عَايِشِه بَخَانِه حَقِّ نَبُوْتِ عَمْرَاوَرِ دِي وَبَا وِي
 دَا شَتِ حَقِّ حَقِّ بَخَانِه اَمْدِ وَبَا دِيْدِ رَا دِيْدِ كُنْتِ يَا رَسُوْلِ اَمْدِ اَمْرُوْرِ
 نَبُوْتِ عَايِشِه اَسْتِ وَبَا دِيْدِ بَخَانِه اَمْرُوْرِ اَخْتَرِ نَبُوْدِ اَبْنِ اَحْمَدِ
 بَا عَايِشِه مَكُوِي كِه تَرَاوِيْشِ رَتِ دِيْمِ كِي اَكْمِه مَارِيْدِ رَا بَر خُوْدِ حَوَا كَرْدَمِ
 دِيْكَرِ اَكْمِه بَر تُو دِيْدِ رَا عَايِشِه بَعْدِ اَزْهَرَانِ بَخَانِي حُرَّادِ اَهْلِ نَبُوْتِ حَقِّ
 اَبْنِ سَرَنَاقِي رَا فَا شِ كَرْدَمِ حَقِّ رَا بُوْجِي اَبْنِ مَعْلُوْمِ نَبُوْدِ
 بِي مَارِيْدِ رَا بَر خُوْدِ حَوَا كَرْدَمِ وَلِ نَفْعِ مِ حَيْثِ التَّصْطَفِي اَبْنِ اَوَّلِي
 وَعَمْرُوْرِ اَهْلِ بَخَانِي حُرَّادِ اَهْلِ نَبُوْتِ وَحَقِّ سَالَتِ صَلَاحِ اَبْنِ

جهت آن اعراض کرد و انکار نمود تا در حق ابوبکر خلافت نصی کرده
باشد و آنحضرت سخنی نگویید و باز از آن اعراض کند و انکار نماید
مگر بنابر مصلحتی عظیم و آن اینست که اگر اعراض و انکار نمودی
هم کس آن سخنی را بر نصیحت حمل کردی و غرض آنحضرت اخبار بود
الهی بود نه نصیحت یعنی در ازل جینی مقدر است که پدر تو پدر
جای هر خواسته نشد و آنحضرت سبب ازین حکایت بر زبان
خشم کرد و یکماه در مسجد اعکاف کرد و گویند که حفظ را طلاق داد
و باز رجعت فرمود و حضرت حق تعالی با پیغمبر عتاب فرمود و ایام
فرستاد و ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک یعنی حرمت
از و اجب نفرای اکه پیغمبر را بر خود حرام میکردی خبر که حق تعالی
از او بر تو حلال کرده است رضای زن از خود میطلب رضای زن از خود
و مگر میفرماید و اذ استر النبی الی بعض از و اجماع حدیثی است
پیغمبر با بعضی زنان خود که حفظ است حدیث سری گفت فلان است
بدان طهره الله علیه عرف بعضه و اعراض عن بعض یعنی حفظ
اینها و اخبار مردم گردان حدیث سری و طهره الله علیه و
حق تعالی حضرت رسول را بران مطلع گردانید عرف بعضه یعنی
گرد که ما را بر خود حرام کرده ام و اعراض عن بعض یعنی اعراض و انکار
کرد از آنکه ابوبکر و عمر گاهی وی نشینند و نخواست که ای سخنی از وی
شنود تا در آن سخنی احتمال نصیحت نماند فلانها و فلانها قالت می اینها

هذا قال

هذا قال بنی العلم الخیر فی عن حضرت رسالت حفظ را باین
قاش کرده بود اخبار فرمود و حفظ گفت این اخبار را بنویس که در بیان
من این سخن را قاش کردم آنحضرت فرمود که مرا اخبار انکس
که عظیم است و خیر آن تنویبا الی الله فقد صنعت قلوبکم و ان
تظلموا علیه فان الله هو مولاه و جبریل و صالح المومنین حق
عالی میفرماید که ای عایشه و حفظ اگر توبه و بازگشت میکنید بسوی
حق تعالی جای آن است چه تحقیق که دهمای شما به باطل میل کرده
و از رحمت حق دور شده است و اگر شما هر دو بر حضرت رسالت
میکنید و هم بخت میبندید پس بدو شکر که الله تعالی مامور و معین است
و جبریل و صالح مومنان که مومنان است هم مامور و معین و بید و بعد از
ایشان هم ملائکه طهر و معین اند صاحب معالم التبریل میگوید که مراد
بصالح المومنین ابوبکر و عمر اند و جهت آن تا ویلی دو و مکتبه که غرض
صالح المومنین بوده و او جمیع را حذف کرده اند و حال آنکه اینها
و مجاهد که از اعیان مفسرانند میگویند که صالح المومنین علی است و در
مناقب این مردویه از ابن عباس و از امام باقر عجمی مرویت که
گفتند شنیدم رسول الله میفرمود که صالح المومنین علی است
ای طالب است حنا که در باب دهم گفته شود **باب**
در ثبوت افضلیت مرتضی که سبقت اسلام و کمال علم
و زهد و فقرت دین بنابر آنکه جمیع کمالات و فضایل که مستحق

آن افضلیت مرثدا نه باشد درین چهار صفت و شصت و شصت
 و این باب چهار فصل مشتمل است **فصل اول** در سبب اسلام تعلیمی
 قوله تعالی السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و اولادهم
 که تفقت العلماء علی اقل مرأمن بعد خدیجه من الذکر رسول
 علی ابن ابی طالب و هو قیل ابن عباس و جابر بن عبد الله
 الانصاری و زید بن ارقم و محمد بن المنکدر و ربیعہ الرائی و
 بن الحارث و المدنی و قال الکلیه اسم امیر المومنین علی ابن ابی طالب
 و هو ابن تسع سنین یعنی اتفاق کرده اند بر آنکه اول کسی که بعد از
 خدیجه ایمان بر رسول الله آورد از مردمان امیر المومنین علی ابن ابی طالب
 بود و این قول و اعتقاد ابن عباس است و جابر بن عبد الله انصار و زید
 بن ارقم و محمد بن المنکدر و ربیعہ الرائی و ابی جابر و مدنی است
 و کلبی که از اعیان مفران است گفت که امیر المومنین علی مسلمان شد و
 آنکه نه ساله بود و در نزول السیف از عمر و دیت که رسول صلی الله علیه
 و آله و سلم با عرض گفت یا علی انت اول المسلمین اسلاما و انت بمنزله
 حق و من من موسی یا علی اما انت بمنزله الکعبه قتی و لا تاتی فان
 انک هولاء القوم فقلوا لک هذا الامر فقبله هم فان
 لم تاتک فلا تاتهم یعنی ای علی تویی اول مسلمانان از روی اسلام
 تر و اول مومنان از روی ایمان و تو را بخانی که هرگز نبوده موسی را
 ای علی بمنزله کعبه که خلی زارت او مرا اند و او سنی کسی زودین

اول المومنین امانا و انت منی

الان فی

این ۲

اگر این قوم تو پیش تو آیند و این امر خلافت را تسلیم و بکنند و اگر
 از ازا این قول کنی و اگر پیش تو نیامند تو پیش خود در مناقب
 خطیب و زودین از مسلمانان فارسی مرویت که گفت شنیدم که
 رسول الله مرا فرمود که اول الناس و زودین اعلی الحوض و العینه
 او هم اسلاما علی ابن ابی طالب یعنی نخستین مردمان که با شیخ
 حوض کوثر می آیند که آنکس نخستین این است در اسلام علی ابن
 طالب است و روایت فردوسی اینست که اولکم اسلاما علی ابن
 ابی طالب یعنی نخستین شما در آمدن با شیخ و حوض کوثر و نخستین
 شما در اسلام علی ابن ابی طالب است و در مناقب خطیب از ابن عباس
 مرویت که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود صلوات الله علیه
 علی و علی علی سبع سنین قیل و لم دلت یا رسول الله قال
 لم یکن معی من الرجال غیره یعنی ملائکه بر او و علی منسأ استغفار
 کردند صحابه رسیدند که ای رسول خدا در آن معنی اراده کرده
 بود فرمود یا مرا از مردمان نخستین غیر او نبود و بروایح دلت اند
 که برقع ضمه ده ان لا اله الا الله الی السماء الی ارضی و علی
 یعنی ملائکه بر او و برای علی هفت سال استغفار کردند و آن
 ازین جهت بود که کلمه توحید بسوی آسمان مرتفع شد درین معنی که
 از حوض و علی و در نزول ابی برین از ابی اویوب انصار مرویت که رسول
 صلعم فرمود صلوات الله علیه علی و علی علی سبع سنین حریفان

و زودین اعلی الحوض و العینه

از این معهود دست که رسول الله فرمود و قسمت الحکمة علی عشرة
اجزاء فاعطی علی تسعة و الناس جزءا واحدا یعنی حکمت
بدیه جزو تسعة شد و بر تفسیر نه فرموده شد و هیچ مردمان یکی در میان
خطب آمده که ابن عباس گفت لقد اعطی علی بن ابی طالب تسعة
اعشار العلم و ایم الله لقد شارکم فی العشر العاشر منی هرگز
که مرتضی و نه چنانکه داده شد بقی فداای که شریک مردمان شده پس در سخن
دوم در روایات متعدده آمده است قال ابن عباس العلم تسعة
اسداس لعلی من ذالک خمسة اسداس و للناس سدس
شاید گمانی فی السدس حتی آینه لعلی علم به یعنی علم الهی پس سدس است
سخن سدس از آن مرتضی و یک سدس جمع مردمان را باید کرد که در آن یک سدس
مانده است تا غایتی که وی در آن یک سدس از ما اعلم است در آن
خطب پسند احمد از امام حسن و امام حسین علی علیهما السلام است
که در امام خلافت عمر بخون زنا کرد و حامله شد و در باره وی حکم برجم
کرد و فرمود تا بخون را سنگ ساز کنند ابو الحسن فرمود که نشنیده
که رسول الله چه فرموده است عمر گفت چه فرموده ابو الحسن گفت رسول الله
فرموده که رفع العلم عن ملأها ملأه عن الخون حتی سارو
السلام حتی بدرك و عن النبی حتی یستقیظ حتی حکمت
از به کی رفع است از روایت ناگاه که بهوش آید و از کودکی ناگاه
که بالغ شود و از خسته ناگاه که بیدار شود پس عمر گفت لولا علی فلهک

مردان فرمود

و آن بخون را که است نبوی دیگر هم حکم برجم کرده بود و حق زن که
در شش ماه وضع حمل نوزاد ابو الحسن فرمود پس علیها رجم چون
این سخن فرموده شد و گفت از آن مرتضی علم برسد
و آنوقت فرمود که الله تعالی در کلام مجید میفرماید و الی الذا
یرضعن ان لا یهن حی لین کما ملین یعنی مادران فرزندان
بفرزند آن خود دو سال تمام که است و چهار ماه باشد و هم در کلام
غیر باید حمل و فصاله ملین شهر یعنی مدت حمل و مدت فصال که
فرزند از شیر باز گرفتن بود سی ماه است و چون مدت ارضاع
که دو سال کامل است از سی ماه ساقط گردد لا یرحم اقل مدت
حمل شش ماه باشد اینجا هم گفت لولا علی فلهک عمر نبوی دیگر هم
حکم برجم کرده بود و در حق حامله که نزد وی بیجا بر اعتراف
کرده بود ابو الحسن آن زن را در راه و از احوال او بخص فرمود
گفتند که خلیفه حکم کرده که او را رجم کنیم که سق حیا است رجم
ابو الحسن حامله را باز آورد و نیز عمر بود و فرمود که برجم
این ضعیفه امر کرده عمر گفت نعم اعترف عندی بالجور
یعنی بی امر کردم برجم این زن بنا بر آنکه بتو نزدیک من بیازا اعتراف
کرده فرمود که هذا سلطانک علیها فاذا سلطانک علی ما فی
بطها یعنی این حجت حق و حکم تو است بر زن بگوی که حق حکم دار
بر آنچه در شکم وی که بجه بی کتاهی که از وی صادر شود و پیش

بعد از آن فرمود که شاید که نذر احتیاف و تهدید کرده باشد
 عمر گفت ای آنحضرت فرض ده که هیچ نشنیدی که رسول الله
 میفرمود لا احد علی معرفت بعد منی یعنی هیچ احدی نیست
 بر کسی که بتیق و جلیس می دهد و تخویف اقرار کند چه اعتراف
 وی اعتباری ندارد عمر گفت عجت النیا و ان تلد مثل علی را می توان
 لا علی هلاک عمر یعنی زبان عاجز آیند و مثل علی نریند و گویند که در
 دنیا رد و محلی لا علی هلاک عمر گفته است و هم در مناقب آمده که
 دو کس از عمر استغفار کردند که تری فی طلاق الامه چه میفرما
 در طلاق کنیز یعنی غایت آن چند بودی عمر رجوعت و یوسف
 جمعی از مردمان شد و از مردی که در آن جم بود پرسید که ما می
 می طلاق الامه آن مرد گفت اثبتان یعنی نهایت طلاق کنیز
 دو است پس عمر روی مستقیان کرد و گفت که اثبتان احد
 مستقیان روی بمر کردند و گفتند که آدم و از نو که خلیفه رسول
 گفت طلاق امر رسیدم تو رفیق و از دیگر سوال کردی
 والله که وی باقی می گفت بحواله در جواب تو اثبتان فرمود و
 گفت بی عمران مستقی گفت که ترا نکس را می شناسی آن علی بن
 ابی طالب است من شنیده ام که رسول صلعم و آله فرمود
 لا ان السموات والارض وضعت فی کفه و وزن ایمان
 علی کرج ایمان علی یعنی اگر فرض کنیم که آسمان و زمین در یک

راز می نماید

سر راز می نماید شود و یا ایمان علی سنجیده شود البته ایمان
 علی را همان وزن زمین زیاد بود و هم در مناقب آمده که دو امر است
 رد و غرر حکم آمدند عمر با رضی گفت که یا ابوالحسن اقصی مدتها یعنی
 سان ایان حکم کن و چون را جدا این حکم فرمود آن محکم علیه
 بعد گفت با امیر المومنین هدا اقصی مدتها یعنی این حکم میکند
 میان ما بی عمر خواست و گریان ابی را بر حلقی در عید و بر
 زد و گفت ما نده غدا اهدا امی لای و من لا کل مومن و من
 و منی کنی بنده ام و لا ه فیس عومن یعنی غیثا سی انکس را از خداوند
 منت و خداوند هر که مومن است و هر کس را این مظهر مولی و خداوند
 باشد انکس مومن نیست **فصل سیم** در زهره و صبر علی در وفات
 الطاب و مناقب این مرد و در مناقب خطیب و حلیه اما اولی
 از ابومریم سلوی مرویت که مصطفی با رضی گفت یا علی ان الله
 قد نریک بزمینه لم یزق العباد بزمینه هی احب الی الله منها
 الزهد فی الدنیا و جعلک لکنال من الدنیا شیئا و لکنال
 الدنیا منک شیئا و وهب لک حب المساکین و صیوانک اما ما
 در صفت هم اتباعا و روایت خطیب جنی است که می احب الیه
 منها هدی فی الدنیا و بغضها الیک و حب الیک الفقر او
 فرضیت هم اتباعا و صیوانک اما ما الحدیث یعنی بدر که الله
 تعالی را بر زمین حقین و اراسته کرده است که نه کان خود را زمین بزرگوار

برینق که نزدیک وی از آن زینت و وسعت باشد در دنیا صفت
 زید شود داده و دشمنی دنیا در دل تو انرا خفته و دوستی تو را با کین
 بتو بخشیده پس ایشان را ضعی شده بهنگام ایستاد تو امام و پشای
 ایشان باشی و تو را ضعی شده با کین ای اتباع و پیروان تو باشند
 و در مناقب خطیب از ابو مظهر مروست که گفت که از مسجد کوفه بود
 آنم از غلبه آوازی شنیدم که میگفت ای جوان دامن آن اگر
 دامن از آن را از آن بالا کسی اتقی و اتقی بود چون التفات کردم
 اعرابی بدوی دیدم که از آوازی در میان و مردانی در دوش داشت
 از شخصی پرسیدم که این چه کسی است گفتند همانا درین بلد غریبی قسم
 بی از اهل نقره ام گفتند این امیر المومنین علی است ای قطر گوید
 که در عقب آنحضرت روان شدم تا به بازار شتر فروشان رسیدم
 فرمود بنروشید و سوخته محوید که سوخته اگر چه سلطه را روح میدهد
 و لکن برکت یکا به بعد از آن بخوان و در آن رسیده فرمود بنروشید و سوخته
 محوید و خادعه را از میان دید و مرا از سبب گوید بر سینه خادمه
 گفت ازین قمار یک درهم خرم آخر دیدم بخود مان خرمانه پسندیدند
 و ای مرد از قمار خود اشتیاق منماید آنحضرت نماز فرمود که هر خود
 بستان و درم خادمه بده که خدمتکار اختیار نماید و قمار در قمار
 دست سینه هر نفر بزد و از دکانش دور کرده و نفرین میکند و
 گوید من بنماز گفتم که اینکسی را پیش منی گفتم نه گفتم ای امیر المومنین

بانه

آن صاحب

این علی ابن ابی طالب است تا در شربا رگشت و درم خادمه
 داد و فرمود را در دکان نهاد و معترضه گفت الهی دارم که اگر
 خشنود باشی آنحضرت فرمود ما ارضای عنک اذا قیتم حق
 یعنی چه بنکوار ضعی و خشنودم از تو هرگاه که توفیق حق مردمان
 و روی با صاحب غر کرد و گفت یا اصحاب القم الطمو الما کفی
 نزدیک و زد کسبک بعد از آن بسوق مسک و مسید و مسلمانان همراه
 فرمود طایع فی سوقنا طایف باید که مای مرد در بازار مای
 چون رسید فرود شد و وجه طایفی بر سر آب ایستاده را گویند و
 چون بمرد بر سر آب ایستاد و دیگر بعد از آن بسوق الکرا پس رسید
 و دیگر باس فروشی گفت که ای شیخ پیر من لباس به درم می می
 فروش آن شخصی گویا بی خود و حضرت و نفر بادی حامله
 نمرد و بسور دیگر شد و بهر لباسی بر سید و چون توفیق
 من شنید از آن کسی هم بخود تا بخوانی صغیر السن رسید به
 در هم تبصره ایستاد کرد و پوشید و در حین پوشیدن گفت
 الحمد لله الذی در رفقی من الریاس ما الجمل بعد فی الیاس
 و اواری عودتی یعنی ستایش و ستودن را سر او آرد
 آنکدامی و اگر روزی برین کید از جام نو پوششی که سبب
 آن در میان مردمان جمل میکنم و عورت خود را بر آن می پوشم
 مردمان گفتند یا ابو تراب این دعا را از خود میفرمای تا از

فروشان

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله است
 میخواند ابو مطر کویو چون بدر آن جوان به بازار آمد مردمان
 بر سیل شارت با وی گشتند که پسر تو امروز قمیضی با چه الموضی
 فروخته است به در هم بدر با بر عتاب کرد که چرا در درم شندی
 و بیک درم گرفته بمجد کوفه آمد و گفت که یا امیر الموضی خدایا درم
 آنحضرت فرمود که حکایت این درم چون بوده است گفت بپای قمیضی
 نو دو درم بود فرمود که فرزند تو بر خا و رغبت خود فروخت و من
 بر خا و رغبت خود خریدم و آن درم را قبول نکرد در امام خلافت
 خود پیرانی به درم دینم فرمودم در بازار فروخته است پس مرا
 از سرالکشان مبارک و در بازار آمد مرا استیغی را برید و تیر
 دو تیر غلیظ البقیاع را در دهن مرا در آن بجز فرمود پس تیر یک تیر
 و آنحضرت یک بلوس بر من از این قبل بود و هر چه بختی بگو
 ایشان است خود اظهر من الشیء است **ای دل مرغی** اگر اهل
 تعصب از سرانصاف نظر در این اخلاق و اوصاف کنند افضلین
 موقفی را من جنت الزهرا فقط مسلم دارند و لکنها الا هوا عت
 فاعت **نصف چهارم** در جهاد موقفی و فقرت مصطفی در **مسند امام**
 از ابو الهرازمی روایت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود ما را
 بی الی السماء مرایت علی ساق العرش الایمن انما جدی
 لا اله غیره عرص جنة عدن من یددی محمد صغوی ایدته

بعلی چون شب معراج بر آسمان بردند دیدم که بر ساق دست
 راست عرش نوشته بود که هر یک شایست خدای بغیر من نند
 در خنان جنت عدن را پید قدرت خود محمد را کیده غنت ویرا
 بسبب علی و بیاری و محادنت او مویک و تنو مند کرده ام در
 و سید هم بر وایتی دیگر از ابو الهرازمی روایت که رسول صلی الله
 فرمود لیلۃ اسری بی الی السماء السابعة نظرت الی ساق
 العرش الایمن مرایت کنا با فتمته محمد رسول الله ایدته بعلی
 و فقرت یعنی در سبب که مرا با سان منم بردند نظر کردم ساق دست
 عرش و کتاب دیدم و از آنجهیدم که نوشته بود محمد رسول الله مویک و تنو
 کردم و فقرت دادم و بر ابیب علی و محادنت و در بر حلیم و لویا
 از ابو هریره روایت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود مکتوب
 علی ساق العرش لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد رسول
 الله عبدی ایدته بعلی ابن ابی طالب **ای دل مرغی** چون بر
 عرش نوشته باشد که موقفی مویک و نام مصطفی است پس اختصاص
 وی از میان سایر اصحاب بنصرت صورت رسالت نبی این کتابت
 دلالت میکند بر آنکه موقفی افضل صحابه است و آنکه فقرت رسول الله
 بنزد مخالف و موافق افضل طاعات و عبادات است و در مسند احمد
 و مناقب خطبت هم آمده است که رسول صلی الله علیه و آله با طایفه قریش گفت

لتبين يا معشر قریش او لیعثن الله علیکم رجلا منکم امحق
 الله قلبه للايمان یضرب رقابکم علی الدین قبل یرسل الله
 ابوبکر قال لا یقل نعم قال لا وکن خالص النعل فی الحق سب
 این حدیث جنان بود که حضرت رسالت صحابه و انبیاء مکه بشارت داد
 چنانکه در تفسیر انما نقض اند کور است در وانه شد با یکدیگر که جایی است
 قرب مکه فرد آمد سبیل بن عمرو با جمعی از قریش هجوم کردند را حضرت
 و غلب نمودن و هر که در آن دو سه روز از ابناء و اخوان و اقارب
 و خویشان فرصت یافته حضرت رسالت را کجاست بود مطالبه کردند آن
 همت در غضب شد بچیشی که روی مبارک این سخن گشت و جانت
 قریش را بر تفرع علیه السلام تهدید و تخویف نمودند و فرمود بپیشی
 یا معشر قریش عمر باید که البته از این افعال و اقوال اجتناب نمایند
 ای کرده قریش و اگر نه البته بفرستد الله تعالی بر شما مردی از قلم شما
 که امتحان و تجربه کرده باشد الله تعالی دل او را با فروزنی ایمان تا که برسد اگر
 شمار ابرجایت و نصرت دی صحابه بفرستد یا رسول الله آن مرد را و اگر نه
 فرمود که نه گفتند پس عمر باشد فرمود که نه ولیکن آن مرد خالص
 النعل است یعنی دوزنده نیلین است و چون نیلین مصطفی پاره شدی
 بمده مرتضی از او خیر از آن را بگذر بخا صفت النعل بلیغ شد و این
 حدیث در صحیح بخاری و ترمذی آمده است بدین عبارت که یا معشر
 لتبین او لیعثن الله علیکم من یضرب رقابکم علی الدین

فدا

قد امتحن الله قلبه علی الايمان قالوا من هو یا رسول
 الله و قال عمر بن الخطاب صفت النعل میگوید که ای
 کرده قریش از این گفتار و کردار باز گردید یا خود بفرستد الله تعالی
 بر شما کسی که زندگانه های شما و ذرات و وزن و بکثر شمار البته بر جا
 و نصرت دین که تحقیق تجربه کرده باشد الله تعالی دل او را بر محبت
 ایمان صحابه بفرستد کس ای رسول الله و عمر نیز گفت کس است
 آنحضرت فرمود که کسی که خالص صفت النعل است و اخطب خوارم در
 از مطلب بن عبد الله روایت کند که رسول صلعم فرمود با گروهی که
 نزدی از بنی نضیف آمده بودند لسلطن او لیعثن الله رجلا منی
 لو قال مثل نفسی فلیضربن اعناقکم و لیسبن یرارکم و لیا
 اموالکم فقال عمر فوالله ما تمیت الا مارة الا یومید جعلت
 انصب صدق له رجاء امین بقول هو هذا قال فالتفت
 الی علی بن ابی طالب فاخذ سیده فقال هو هذا هو هذا
 یعنی باید که مسلمان شوید ای کرده تقیغ یا خود البته بفرستد خدا
 مردی را که از اهل بیت من بود یا خود گفت مردی را که مثل و مانند
 من باشد پس البته گردنهای شما را بر زند و ذرات و وزن و بکثر شمار البته
 اسیر و برده کند و اموال شما را البته بستاند مطلب بن عبد الله گو
 که چون عمر این حدیث یاد کردی با صحابه گفتی که والله عتی و از روی
 حکومت نمودم که در آن روز درایت دم و از بار حضرت رسالت سینه

قال هو ا

خون

خود را

بنشینید اشتهایم بامید آنکه گوید آنکس اینست پس آنحضرت بسوی علی بن
 ابی طالب اشاره کرد و دست او را بگرفت و فرمود که آنکس اینست
در سند امام آمده است که رسول صلعم در حق بعضی از عیوب فرمود
 که اینست اولاً یعنی الیهم رجلاً یعنی فیهم امری تعالی الله
 و یسبی الله تعالی فقال ابو ذر فاراعنی الا بربکف عیوبی
 من خلقی قال ما تراها یعنی قلت ما یغنیک و لکن یعنی خاضع
 النعل میگوید که از اقوال و افعال شیخ خود باز گردید بسوی
 ایشان مردی را فرستیم که درباره ایشان امر زمان را بجای آورد
 بکشد مردان کار زمان کنند و را و اسیر و پرده کنند و بجهت آورد
 غفاری گوید که چون حضرت رسالت این حدیث فرمود
 نترسید و بگفتند و در و را الا گفت دست عر که از ناگاه در
 میان بند من زد از قنای من و گفت که امان می بر که بانی سخن
 مراد و مقصود باشد کفتم تو نیستی مراد و مقصود هم خاضع
 نعل اوست مقصود و مراد بغوی در شرح سینه از ابو سعید
 خدری روایت کند که رسول صلعم فرمود آن منکم من تعالی
 علی تاویل القرآن که قالم علی بنیریه قال ابو بکر انا
 هو یا رسول الله قال لا قال عر انا هو یا رسول الله قال لا
 و لکن خاضع النعل و کان علی قد اخذ نعل رسول
 و هو یحضرها بنی بدر که از جمله شما کسی هست که تراویل

معنی آن

و معنی قرآن تعالی و جهاد کند مجتنبی من بر تنبیل قرآن تعالی
 و جهاد کردم ابو بکر گفت منم آنکس ای رسول خدا آنحضرت فرمود
 که نه پس عمر گفت که منم آنکس ای رسول خدا فرمود نه لیکن آنکس
 خاضع النعل است و مرتضی در احوال نعلی رسول الله را
 سنده بود و بدو وقتی آن مشغول بود در منافات خطیب از محمد
 بن خالد ضعی مرویست که گفت خطیب عمر قال لو صرناکم عاقراً
 ال ما شکرونا صافیعی قال فیکون قال ذلک ثلث مقام
 علی قال اذا التفتنیک فان قلت قبلناک قال وان
 لم قال اذا یضرب الذی فیه عیناک قال الحمد لله الذی
 جعل فی هذه الامة من آخر الاعوجج اقام او دنی بنی
 عمر خطبه خواند و در انشای خطبه گفت اگر شمارا بیکر دانیدم از
 آنچه بیشتر سید بچیزی که از انکرا باشید چه میکردید را و گوید که
 حاضران همه خاموش گشتند و عمر این سخن را سه نوبت گفت
 پس مرتضی درخواست و گفت که هرگاه که تو چنین میکردی ما از تو
 توبه و بازگشت می جستیم اگر توبه می نمودی ترا قبول میکردیم عمر گفت
 و انیکردم مرتضی گفت هرگاه که تو توبه نمیکردی میزدیم آنچه در تو
 بود و چشم تو پس عمر گفت حسابش آن خدا می را که درین هست
 انجین کسی بدیده کرده است که احوال و لای غایم لای را که
 کند باب چهارم در نبوت افضلیت مرتضی بسبب آنکه از صاحب

فون

و وجوب موالات و مودت ایشان بر جمیع مخلوقات در مقام
خطبه در روز النبی از جابر بن عبد الله انصار مرویست که رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود جانی خیر مثل من عند الله عز و جل بی برقه
آس خضره مکتوب فیها **والله عنی بحی صلی**
ذلك عنی بنی جبرئیل از حضرت
حق تعالی برگزیده آمد و در آن برگزیده نوشته
بود بدینست که محبت علی ابن ابی طالب بر جمیع مخلوقات خود
فرض و واجب کرده ام پس یا محمد باید که این سخن را از حضرت ایشان
برسانی و روایت فرموی چون است جانی جبرئیل بی برقه آس
من عند الله عز و جل مکتوب فیها بیاضی انی افترضت
محبت علی ابن ابی طالب علی خلقی بسلامک و حافظه انی
در حلیه الاولیا از پیغمبر روایت کنند که رسول الله صلعم
فرمود ما امره سلیلہ المعراج فاجتمع علی الانبیاء فی السماء
فاوحی الله تعالی الی سلم ما ذابتم قالوا بعتنا علی
شهادة ان لا اله الا الله و علی الاقرار بنسب تک و محمد
والولاية لعلی ابن ابی طالب یعنی چون ما با شما را کردند در
انبیا و مرجم شدند پس خوف حق بنور منور وحی کرد که ای محمد
از انبیاء پرس که کجای کار فرستاده شده اید چون پرسیدیم

گفتند

گفتند که فرستاده شده ایم بر اطهار و کلمه توحید و بر اقوام کورین
بنیوت تو دلالت و محبت علی ابن ابی طالب علیه السلام و در مقام
اختطاب خوارزم از جابر بن عبد الله مرویست که رسول صلعم فرمود
ان الله لما خلق السموات و الارض دعاهن فاجتبهن فخلق
علیهن نبی و ولایة علی جبرائی طالب قبلنا تمام خلق الخلق
و فرض الینا امر الدین فالسعيد من سعد بنا و الشقی من
شقی بنا یحیی الخلقون کماله و الحرمون بحرامه یعنی بدینست که
حق تعالی چون آسمانها و زمینها را خواند و اجابت حق کردند
و یکد گفتند پس حق تعالی نبوت مرا و ولایت علی ابن ابی طالب را
بر ایشان عرض کرد و آسمان و زمین آن نبوت و ولایت را قبول کردند
بعد از آن حق تعالی مخلوقات را آفرید و کار دینی و شریعت را بآنها
خاندان سپرد پس بیکت ایست که بسبب دوستی اینکست
و بدعت الیک بسبب دشمنی ما بدعت شد ما یم حلال کنند حلال خدا
و حرام کنند حرام خدا **ای دل محمد** غفور و میطوب این دوسه حدیث
متفق بر اعلی اسلام فرض است و لازم که هر کس را بعد رسول الله
افضل خلق الله دانند تا در ضلالت و جهل و غمای عظمت نباشند
چون که محبت و ولایت ابوالحسن بر همه واجب و مفروض است
و محبت صحابه بر همه فرض و نه واجب باشد علی غایت ما فی الباب
محب باشد یا منسوب نماید پس در افضل و اخی بوده باشد

در انار آمده است از سلمان ماز که گفت با یمن رسول الله
للمسلمین والایقام بعلی برانی طالب والمالات له یعنی ما رسول الله
بعثت کردم بر شما این مسلمانان و اقدار تقصیر مولای ان امام اولما
و در مناقب محمد خوار و مردود و س الاخبار از ابن عباس مرویت
که رسول الله علیه فرمود لو اجمع الناس علی حب علی برانی طالب
لما خلق الله عز وجل النار یعنی اگر مردمان بر محبت مرتضی جمع
شدند ی خدا عز وجل آتش و دوزخ را نیافریدی و در زل النار
از عمر مرویت که رسول الله صلی الله علیه و آله علی برآة من النار
یعنی محبت علی بن ابراهیم و ازادی است از آتش و دوزخ و در فردوسی
الاخبار از جابر بن عبد الله آمده که رسول صلعم فرمود عنوان
صحیفه المؤمن حب علی ابن ابی طالب و در مناقب خوار
از انس بن مالک و در فردوسی الاخبار از معاذ جبل مرویت که
رسول الله صلعم فرمود حب علی ابن ابی طالب حسنة لا یقصر
معها سبیه و یفهمه سبیه لا یتفع معها حسنة یعنی محبت
مرتضی حسنة و بنکوی عظیمی است که با وجود آن هیچ سبیه و بدی
زیان ندارد و بنقض و دشمنی و سبیه و بدی عظیم است که با وجود
آن هیچ حسنة و بنکوی سود ندارد و در فردوسی و سید و تزل
از ابن عباس مرویت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
حب علی ابن ابی طالب تامل الذوب کما تامل النار لخطب بنزدی

ان

مرتضی گفته را بخور و بخور و بخور و بخور را بخور و در وسیله و تزل
از ام سلمه زوجه رسول صلعم مرویت که رسول الله فرمود علی شیعیه
هم النبی یوم القيمة و روایت وسیله جنتی است که ان
علی بنی که بدستی که علی و شیعیه وی روز قیامت ایستاده که ناز
و رشکارند و در وسیله المتعبدین از ابن عباس مرویت که رسول
والله فرمود علی افضی امتی لکتاب الله فمن احبنی فلیحبه فان
العبد لا ینال الا بالیابی الا بحب علی یعنی بهترین امت نیست
در حکم کردن بکتاب خدای تعالی پس هر که مرادوست دارد و یابی
که دوست دارد او را بنا بر آنکه سعادتمند میسر سعاد
ما خود گفت که نمی آید روز قیامت الا محبت علی ای دل پرست
هر که از مراد صاف درین پنج شش حدیث سابق تا مل کند افضلیت
مرتضی معلوم فرماید چه بخوای این احادیث جابجاء معلوم میشود که
صحابه باید که از شیعه و موالیان و همان مرتضی باشند مادر
روز قیامت سعادتمند و رشکار آیند بدلیل ضمیر فصل که هم العیون
و کلام تعریف که فان العبد است و در وسیله از ابو النضر الطیفی
مرویت که رسول صلعم نماز صبح ندارد و پشت بخواب داد و کرد
نظر کرد فرمود مالی لا ادری علی ابن ابی طالب عم قال یا فی النوا
ولا فی الارض مؤمن الا و یحب علیا حبه فرض و بغضه
کفر بغض است مرا که علی در میان شماست یعنی بعد از ان فرمود

که در آسمان و زمین هیچ مؤمن نیست الا که علی را دوست میدارد و
مجت علی فرض است و دشمنی علی کفر است **ای دل پرور** قرینه
کلام بحسب دوق و اقتضای تمام دلالت میکند بر آنکه حضرت
مصطفی از بعض صحابه بعضی مرقض معلوم کرده بقیه در حق آن
این سخن فرموده است و الله اعلم و در فردوسی از عمار یاسر است
که رسول الله فرمود و اوصی من امن بی و صدقنی بولا یه
علی ابن ابی طالب فنی فی لاه فقد تقی لانی یعنی وصیت
و انور ز میگویم آنکس را که عمر گوید و تصدیق حر کرد که بولایت
موقضی تک نماید بی هر که بوی تو لا کند تحقیق که عمر تو لا کرده
باشد و هر که عمر تو لا کرده باشد تو لا بخدا کرده باشد و در فردوسی
از ابوذر غفاری مرویت که سقر صلح فرمود علیا باب علی
و هدیتی ی مینی لاتی ما ارسلت به من بعدی حیة
ایمان و بغضه تعاقب و النظر الیه سرافتر و مودته عبا
یعنی علی در علم فرو میرفت بکوی نیست و سان کینه است نه
از خبر برای است حرانچ بایان فرستاده شده ام محبت او ایان
است و دشمنی با وی منافعی است و نظر سوری رافت است
و محبت وی عبادت است و در فردوسی از ابی عباس مرویت
که گفت حضرت مصطفی مرقض نظر کرد و فرمود انت سید فی الدنیا
و سید فی الآخرة فمن احبک فقد احبنی و حبی حبیب الله

جهت

دست نواز آمد و نام

دلی بقتل

و من افضک فقد افضی و بغضی و بغضی بغضی الله
بغضی الله قال ابی بل من افضک بعدی یعنی که تو کمتر در دنیا
و در آخرت هر که تو را دوست داشت بس تحقیق مرادوست است
است و دوست داشته مرادوست خداست و هر که ترا دشمن داشت
بس تحقیق مراد دشمن داشته است و دشمن داشته مراد دشمن خداست
بی و ابرار کسی که ترا بعد از مراد دشمن داشت و در حلیه الا و لیا از
امام حسن مرویت که رسول فرمود ادع لی سید العرب یعنی
علیا فقلت عایشه انت سید العرب فقال اناسید
ه لدا دم و علی سید العرب فلما جاءه ارسل الی الانصار
فاقاه فقال لهم یا معشر الانصار الا ادکم علی ما ان
تسکتون لی فی تفضلوا بعدة ابدا قال ابی بل یا رسول الله قال
هذا علی فاجبه بحیثی و اگر موه بکرامتی فان جبریل
علیه السلام امرنی بالذی قلت لکم عن الله عز وجل یعنی
از رار مر سید عرب را که علی است بخوانید بی عایشه گفت یا رسول الله
توسید عرب نیستی الخفرب فرمود که مر سید او لا دادم و علی است
سید عرب و چون مرقض آمد رسول الله به طلب انصار فرستاد همه
انصار آمدند الخفرب باین فرمود که اگر کرده نما را دلالت میکند
بلکی که اگر تک بوی نماید هر که اند از مر که راه نشوید **نویس** گفته
بی ای رسول خدا دلالت کن ما را فرمود که اینک علی است بی دی

سبب دوزخ دوست دارید و سبب کرامت مرا کرامت کنید
بدان که هر سال ۴۰۰ هزار نفر از خدای عزوجل که بگویم شما را بگویم
در باب یازدهم خواهد آمد که رسول صلعم با فاطمه فرمودند و جنگ
سیدانی الدنیا و انه فی الآخرة لمن الصالحین **احمد بن محمد**
چون حضرت مصطفی صلعم مرتضی را سید گفته است چنانکه درین
روایات متعدد گذشت پس آنکه که در سید نبی است مصطفی را
هم مکتوب کرده باشند و هم سید نبی است باشند اما مکتوب است
که آنحضرت میفرماید که مرتضی سید است و آن گروه کور دل
نیکویند که سید نبی و اما آنکه مصطفی را سید خداوند نامید است
که آنحضرت را تحت آن سید میگویند که خود در حق خود فرمود
که انا سید ولد آدم و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین را
از آنحضرت سیادت میخوانیم که درباره آن فرمود که می
سببه النساء فی العالمین و سید شباب اهل الجنة
و محسن مرتضی را بنی آنحضرت سید میدانم و چون جامع میان
سیادت آنحضرت و سیادت مرتضی است پس بنی سیادت
مرتضی مستلزم بنی سیادت مصطفی میشود چرا که هر دو سیادت
بعینی آنحضرت ثابت است و هرگاه که سیادت یکی را نفی کرد
بما که سیادت آن دیگری را نفی کرده باشند و در فردوسی از
ابن عباس روایت که رسول صلعم فرمود قال لعله عرج بنی

الی الله

الی السماء را سید علی باب الجنة متکوناً لا اله الا الله
محمد رسول الله و علی حبیب الله الحسن و الحسین صفوة الله
و فاطمه امة الله علی باعظیمهم لعنة الله و در مناقب خطب
و مسند ترمذی هم آمده است رسول الله بعث علیاً فی مرتبة
نوابته را فعاید به یقول اللهم لا تمکننی حتی یربونی
و وجه علی یعنی بدتر که رسول الله مرتضی را در گروه شکر فرستاد
ام عطیه که راوی این حدیث است گفته که حضرت مصطفی
در آن حالت دهم که هر دو دست برداشته بود میگفت ای بار خدایا
مرگم ده تا آنگاه که بنامی عمر روی علی را و در مناقب خطب
حسن بصری از عند ابن عباس را و نه گفته که رسول الله صلعم فرمود
اذا کان یوم القیامة تقعد علی انی طالب علی العرش
و هو جلی قد علا علی الجنة و فی قد عرش رب العالمین
و من تحتی تنفیج انهار الجنة و تنفیر فی الجنة و هو جلی
علی کرسی من نور تجری بین یدیه النسم لا یجوز احد
الصراط الا رجعت برأه فی لایته و ولایته اهل بیت
یشرف علی الجنة فدخل محبة الجنة و غفصه النار یعنی هر
گاه که روز قیامت باشد مرتضی نشیند بر فردوسی که آن کو بی است
بلند شده بر جنت و بالای آن فردوس عرش برورد و کار است
و از شیب او آب انهار جنت میبارد و در جنت غرق میشود

و مرتضی بر گزاردن زشت باشد و از پیش وی آیت می رود که
از انستیم گویند بجای بر صراط نگذرد مگر که همراه او براتی بولت
مرتضی و ولایت اهل در باشد علیهم السلام بر اهل جنت شرف و
مطلع بود پس همان خود را بجنت و دشمنان خود را جهنم گذرانند
ای ولی مومنین در فضیلت و جامعیت این حدیث فکر فرمای و از
مرتضی با اهل تعصب بنمای که از آن جمله لفظ احد در لایحز احد
مکره است و در سیاق عموم من دلیل بود بلکه بجای از صحابه بی
ولایت ابو تراب بر صراط عبور نتوانند کرد و هیچ وجه باب
و در وسیله و مسند هم آمده است که اخذ النبی بید الحسن
و الحسنی و قال من احببني و احب اهله و احب ابائهما
و انهما كان معي في درجتي يوم القيامة و در روایتی
ضمی است که ان رسول الله اخذ بيد الحسن و الحسين و قال
من احببني و احب اهله و احب ابائهما التحدث يعني مصطفي
دست امام حسن و امام حسین گرفت و فرمود هر که مرا دوست دارد
و این دو کس را و پدر و مادران را دوست داند همراه
من باشد در مرتبه و درجه من روز قیامت و در مناقب خطیب
از عبد الله بن مسعود مرویست که رسول صلعم از خانه رفت
جنت جحش بخانه ام سلمه رفت و هر دو حرم مصطفی بودند هنوز
مصطفی نیک نشسته بودند که مرتضی بر دو مصراع در را جان

اخر

گرفت که مرتضی برده شدم و چون صدای بای فرستید بخانه در
آمد رسول الله فرمود که ای ام سلمه این مرد را میشناسی گفتم بلی
علی ابن ابی طالب است رسول فرمود که هو ای سحیبه
سیحیبه و لحی من لحی و دمه من دمی و هو عیبه علی
اسمعی و اشهدی یا ام سلمه هو و الله محیی منی
من بعدی و اشهدی یا ام سلمه هو و الله محیی منی
بعد الف عام بین الکرن و المقام ثم لقی مستبعضا علی
کلمة الله علی محمده فی یوم حجه و همی حدیث در وسیله آمده
باین عبارت آمده هذا اخي لحی و دمه من دمی و هو
عیبه علی و هو محیی منی یقاتل الناکثین و الفاسطین
من بعدی اسمعی و اشهدی یا ام سلمه ان رجلا عبد
الف عام ثم لقیه و هو یفعض علیا و عترة کلمة الله
فی النار علی ام راسه یعنی مرتضی بر او دست خوی و خلق
و سر خوی و خلق منت و گوشت و خون وی گوشت و خون منت
و او محل علم منت بشنو و گواه باش که وی بعد از من میزند و پیوست
شکنان و ظالمان و از دین بیرون شدگان است بشنو و گواه باش
و الله که وی زنده کننده منت منت بشنو و گواه باش اگر نمی
گویم که بنده و گدای خدا کند هزار سال از من هزار سال و بعد از آن

بنی

الله

بر دشمنی علی علیه السلام و خدای تعالی او را برین و در درانی ختم کرد
از اوردن **روز** در مقابل خود از ابوسعید خدری روایت کند
که گفت بگو در قصد زیارت رسول الله کردم آنحضرت فرمود که ای
ابوسعید نعم لک یا رسول الله فرمود که ان الله عموذ تحت
العرش یضی لاهل الجنة کما تضی الشمس لاهل الدنيا لا
یشالہ الا علی و محبوه یعنی خدا را استونی است زیر عرش
که روشنائی میبخشد بآهل جنت همانکه آفتاب روشنائی میکند
بآهل دنیا و نرسند بآن ستون مگر علی و محبان و در روایت
از عروسی الحقی الحرم روایت که گفت یا رسول الله شسته بودم که
فرمود **یا عمر ایضا ان اریک عموذ الجنة** یعنی دوستی بدار
که بقوتیایم ستون جنت را لقمه بلی بعد از آن مرتضی در گذر آمد
آنحضرت فرمود بگذار اهل بیت عموذ الجنة آن خود و کندن
و سبک دل جنت اند **و ای نهادی** ماکلی در مقابل خود از ابوسعید
روایت کند که رسول الله نماز صبح گذارد بعد از آن فرمود اللهم
یا اهبط جبرئیل علیا قال یا محمد ان الله غرس فی قلبک
فی الجنة ثلثة من یا قوت حمراء و ثلثة من زبرجد خضراء
و ثلثة من لؤلؤ مرطبة ضرب علیها طاقات جعل
من الطاقات غرفا و جعل فی کل غرفة شجرة جعل
حطبها الخمر العین و اجری علیہ عین السلام

هبط جبرئیل

عم لک فثبت رجل من القوم قال یا رسول الله
لین ذاک القضب فقال من احب ان تمسک بذک
القضب فلیتمک بحب علی بن ابی طالب ینعم
ایا امید آیند که جبرئیل بکار فرود آید باز خود فرمود که جبرئیل فرود
آمد و گفت ای محمد بدرستی که خدای تعالی شاخ درخت در جنت نهاد
که ثلث و سه یک آن از یا قوت سرخ است و ثلث آن زبرجد
و ثلث دیگر آن لؤلؤی نر است و بر بالای آن طاقها قرار
ساخته و در هر غره درختی کرد و حور و عین را بیوه آن درخت
کرد آیند و آن چشمه سلام را آن شاخ روان کرد و بعد از این سخن
رسالت خاموش شد بر مردی از قومی که حاضر بودند از جای برخاست
و گفت ای رسول خدای صاحب آن شاخ در جنت کیت آنحضرت
فرمود هر که دوست دارد که بان شاخ تمسک جوید باید که محبت
علی بن ابی طالب تمسک نماید و در وسیع المتعبدین از حدیث
مروست که رسول فرمود من احب ان یحیی حیوتی و یموت
موتی و تمسک بالقضب الیا قوت الذی خلق الله عزوجل
فلیتیمک او یلقمک علی ابن طالب بعدی معنی هر که
دوست دارد که حیوة و موت وی چون حیوة و موت من باشد
و تمسک نماید بان شاخ یا قوت که خدای عزوجل از او دیده است
بس باید که بعد از من تمسک نماید یا خود گفت باید قول کند بر علی بن

این طالب و در فردوسی و وسیله و مناقب خطیب و نزل الباری
 از امیر المومنین مردیست که رسول صلعم فرمود که یا علی بن ابی
 عبد الله عز وجل مثل ما قام یحیی فی قومه و کان له مثل
 اهل ذریه یا فافعه فی سبیل الله و مد فی عمره حتی حج
 الف حجه علی قدمیه ثم قتل بین الصفاد المرفه
 مطلقاً ثم لم یزالک یا علی لم یشمر رایحه الجنة لم
 یدخلها و هو و امیرت نزل جنین است که حتی حج الف عام
 یعنی که فرض کنیم که بنده بندگی خدا را در سال و او را
 معذور که چند بار باشد و از او در راه خدای صرف کند و عذرا
 در از کرد و تا هزار سال در سال حجی کند بیاد و بعد از آن میان
 خدا و مر و بطلان گشته شود با وجود آن همه اعمال و مناقب
 و محب تو نباشد ای علی بود چنان بنویسد و بخت نکند
 و در وسیله و مناقب خواهر از عایشه مردیست که گفت لما
 حضر رسول الله الموت قال ادعوا الی جیبی فدعوت
 له ابی بکر فنظر الیه رسول الله ثم وضع راسه ثم قال
 ادعوا الی جیبی فدعوت له عمر فلما نظر الیه وضع راسه
 ثم قال ادعوا الی جیبی فقلت و یلکم ادعوا له علی ابن ابی
 طالب فوالله لا یرید غیره و قالت فلما راه اخرج
 التوب الذی کان علیه ثم ادخله فیه قلم یزل یحفظه

کتاب

حقیقات و اول روایت خطیب خواهر از جنی است که قال رسول
 صلعم و هو فی بیتی لما حضر الموت ادعوا الی جیبی و اخر
 روایت جنی است که قلم یزل یحفظه حتی قبض و یدیه علیه
 یعنی چون وفات رسول صلعم نزدیک شد که وفات کرد فرمود
 که ادعوا الی جیب منی بخوانید از بر رخسار من عایشه گفت
 ابو بکر خواندم پس رسول الله سر برداشت و بسور ابو بکر نظر کرد و ما
 سر خود بر بالش نهاد و فرمود ادعوا الی جیب منی لعنه الله
 خواندم چون بسور او نظر کرد سر بر بالش نهاد و فرمود که ادعوا
 الی جیب منی و بر رخسار من ای علی ابن ابی طالب را بخوان
 و الله که غیر از او نمیخواند عایشه گوید که چون حضرت را در آن
 گذرانید چنانکه هر دو سر از یکدیگر بیان بدر کردند و همه مرتضی
 در اغوش میداشت تا بجا آمد قیامت و بختان دست وی در
 مرتضی بود ای ولی محمد این حدیث به پی و حدیث دیگر که
 در مصابح و غیره از عایشه روایت که از او پرسیدند و گفتند
 که ای ام المومنین مردمان میگویند که حضرت مصطفی و تقی اوصی
 و قائم مقام خود کرده است عایشه گفت که مصطفی در روز من و در
 خانه من در میان سحر و نوحه وفات کرده است و بدر که وفات
 کرد در حالتی که ما غوشی مر بود و معلوم نکردم و وفات کرده است
 پس کی وصیت به علی کرده و ویرا وصی و قائم مقام خود دانسته

و در این برای آنکه شنیده
 بالا کشید و مرتضی را

باشد و در نیت که عایشه روایت ثانیة قرب رفت حضرت
رسالت و جلوس پیر او و خلافت گفته باشد و روایت اولی را
بعد از حجب چهل گفته باشد چون حروت و کرم و تقی را بعد از
ظفر دید چنانچه در تواریخ مذکور است که مرتضی عایشه را مخفی
ساخت در میان بودن در بصره و رفتی بمدینه و چون مدینه را
اختیار کرد مرتضی چهل دختر را لباس مردان پوشانید و همراه
وی فرستاد عایشه با هر کس حکایت و سخات میکرد که علی را با مردان
نامحرم روانه کرد چون بمدینه رسیدند آن دختران خود را
اظهار و تعرف کردند عایشه از گفته و کرده بعد از این پشیمان شد
شرمند بود و احادیثی که از سحر در حق حیدر شنیده یا دیده بود
روایت میکرد **در مخفی** در کتاب ریح الابرار از جمیع بن عمر روایت
کنند که گفت بخانه عایشه در آمدم و از وی سوال کردم که من کیان
احب الناس الی رسول الله قالت فاطمة قلت انما اسألك
عن الرجال قالت نزلوها و ما يمنعهم عن ذالک فی الله
ان کان لصو اما قواما و لقد سألت نفس رسول الله
فی بدنه فردھا الی فیہ قلت فما حلت علی ما کان فإبر
سلت خادھا علی وجهها و بکت و قالت امرت علی
یعنی پرسیدم که بوی رسول الله دوست من مردمان که بود عایشه گفت
که فاطمه گفتیم که هرگز از حجة مردان سوال کردم گفت سوپر فاطمه

دو کلمه

دوست من بود و وجه منع میکنند ویرا از آنکه دوست من مردمان باشد
والله که در سوسنة روز و دار و شب سیدار بود و بدو سر که اسب از زمین
مصطفی در حق و فوات در کف دست رتق حار رسنه و مرتضی را
باز خورد و جمع عمر گوید که بخانه گفتم چون خفی بوده است بی
ترام بران داشت که باور در بوم الحبل فوب کردی نمی عایشه چار
خود بر روز کشید و گریست و گفت که این قصه را هر قدر رود و
ابو نعیم در حلیة الاولیا از ابوابهمه روایت کند که رسول صلعم
فرمود ان الله عهد الی عهد فی علیا فقلت یا رب بیته
لی قال اسمع فقلت سمعت قال علیا رایة الهدی
و امام الان لیا و نور من اطاعنی و هو الکلمة الی
الزمتها المتعین حلیة احبته اجبت و من انقضه
نقضه بدک مجاء علی فبشرته قال یا رسول الله
انا عبد الله و فی قبضته فان یفیدنی فیدنی و فی ان
یم الذی بشرته به فوالله اوی لی بی قلت اللهم اجل
قلبه و اجعل ربه الایمان قال الله قد فعلت
به ذالک ثم اندفع الی الله یختصه من السلام
قد یصلح یخص به احدا من اصحابی قلت یا رب
اخی و صاحبی قال ان هذا شیء قد یسبق ان یسبق
و یقبل یفید یعنی بدو سر که خدای تعالی با هر قدر کرد و فرمودی و رود

در حق تو گفتیم یا رب انرا از برادر من بیان کنی حجت
حق گفت کوس کنی گفتیم که کوش کردم فرمود که بدرستی که علی
رایت علم دهد است است و امام و بشوای اولیاست و نور
اعانی کسی که مطیع هر شد و دوست آن کلمه که متقن و حب
و لازم کرده ام هر که ویرا دوست داشت و دوست داشت
دوست که ویرا دوست داشت و دوست داشت بی ای محمد مای سحر علی
بشارت ده حجت و رسالت میفرماید که هر نفس ابدی و نشانی
گفت یا رسول الله هر بنده خدا ام و در قیض قدرت وی اگر غذا
من میکنند بسوخته گمان منست و اگر با تمام پیرسانان عطارا
که مرابان بشارت داد پس حق تعالی تصرف در من از من
اولیه است پیغمبر فرمود که چون رفتی این سخن گفت هر دروای وی
دعا کردم و گفتم ای بار خدای دل علی را جلاده و ایمان را ببار
او گردان پس خدای خود جل گفت که چنین کردم بعد از آن عمر رسانید
که حجت حق زود باشد که ویرا ایلامی مخصوص گردانند که بان بلا
مخصوص نکرده باشد حکمی را از صحابه من پس گفت یا رب علی را
مبتلا کنی که برادر و وارثت حصه حق گفت بدرستی که جبریت که
سبق یافته است در علم هر که وی مبتلا و مبتلی به است یعنی بهم
ویرا تجربه و امتحان کردن ختم است و بهم نسبت وی بقرای خود را
امتحان و تجربه لازم است و در وسیله ابوذر غفاری را در روایت که
فرموده بود الله

رسول الله یا آبا جعفر علی اخي و صهر و عضدی و ان الله
فرموده که یا آبا جعفر علی اخي و صهر و عضدی و ان الله
لا یقبل فريضة الا بحب علی ابن ابی طالب یا آبا جعفر
أمری بی الی لسماء و حررت بملک جالس علی سر بر من
نور و علی براسه تاج نور و احدی جلوه فی الشرف
و الاخری فی المغرب و بین یدیه لوح ینظر فیه والد
کلهما بین علیه و الخلق بین ریکیه و بده تبلیع المرق
و المغرب فقلت یا جبرئیل من هذا فقال هذا عزرائیل
تقدم و سلم علیه قال فقدمت و سلمت علیه و قلت
السلام علیک یا حبیبی ملک الموت فقال علیک السلام
یا احمد ما فعل ابن عمک علی ابن ابی طالب فقلت هل عمر
این عمری علی ابن ابی طالب قال و کیف لا اعرفه فان الله
و کلنی بقیض ارواح الخلق ما خلاد و حک و روح
علی ابن ابی طالب فان الله یبقی فاکما بمستیة میفرماید ای ابو
غفار من نظر عا برادر من و داماد من و عضد و باز و وصیت و بدرستی
که خداوند تعالی از بندگان هیچ فریضه قبول نمیکند مگر آنکه بدو می
مردن باشد از او در خون شب معراج را با آسمان بردند و فرستاد
که نشم که بر تخت از نور نشسته و بر سر او تاج از نور بود و یکی ای و در درون
و یکی در مغرب و در پیش و در لوجی بود که در آن نظر میکرد و دنیا به
در پیش و چشم وی و همه خلایق در میان دو زانو و در دست

نیا

السلام

در عیش و مغرب میرسد هر گفتم ای جبرئیل ای کتب کسان
عزرا سئل است پیش در و بروی سلام کن پیغمبر فرمود که پیش رفت
و بروی سلام کردم و گفتم سلام علیک ای حبیب من ملک الموت
عزرا بیل گفت و علیک ای احمد این عم تو که علی بن ابی طالب است
کرد گفتم تو میثاقی عمراده مرا که علی است گفت چگونه ویرانشام
بنابر آنکه حق تعالی مرا قبض ارواح جمیع خلایق موکل کرده است
بغیر روح تو و روح علی بن ابی طالب که خدای تعالی روح
شما را بعیثت و ارادت خود قبض کند و در زمان خطیب
از انس مالک مرویت که رسول الله صلعم فرمود خلق الله
من نور وجه علی بن ابی طالب سبعین الف ملک
بیتغفرون له و الحجة الی یوم القیام یعنی خدای هم از
نور روی علی بن ابی طالب هزار فرشته آورده است که استغفار
میکند برای وی و برای محمد و برای روز قیامت و در حدیث
و در کتابت الطالب هم از انس مالک مرویت که رسول صلعم
فرمود هر که لیلۃ اسری الی السماء فاذا انا علیک
جالس علی منبر من نور و الملائکة تحذف به فقلت یا جبرئیل
من هذا الملك قال اذن منه و سلم علیه فد ثوت
منه و سلمت علیه فاذا انا اخی و ابن عمی علی بن ابی
طالب فقلت یا جبرئیل سبعین الف الی السماء الرابعة

فقال لی

فقال لی یا محمد لا لکن الملائکة تسکت حینما علی خلق الله
هذا الملك من نور علی فاما الملائکة یزورنه فی کل لیلۃ
الجمعة و یوم الجمعة سبعین الف مرة و یسبحون الله و
یقدسونه و یهذون ثوابه لحج علی یمینا ید که در شب
معراج میکند شصت در طرف السماوات که نگاه فرشته دیدم بر منبری از
نور شیشه و فرشتهها را در آورده گفتم ای جبرئیل این فرشته چیست
گفت نزدیک و بر او احمد نزدیک و در نعم و جود و سلام کردم دیدم
که بر او و نعم زاده محمد علی بن ابی طالب بوده است گفتم ای جبرئیل
علی بنی از میانان چهارم آمده است گفت نه ولیکن فرشتهها از
در درخت علی شکایت کردند خدای تعالی این فرشته را از نور علی
آفرید پس هیچ ملائکة در شب جمعه و روز جمعه مستأجر از تو
و مارت وی نمیکند و هیچ و تقدیس خدای تعالی را نند و نوا
از احمد به محمدان علی میکند و در زمان خطیب از عبد الله
عمر مرویت که گفت از حضرت مصطفی رسیدند که خوف
بروردگار در شب معراج بگذاشت گفت تا تو خطاب کرد
رسول صلعم فرمود که خاطبتنی بلقنه علی بن ابی طالب
فاطمتنی ان قلت یارب خاطبتنی لم علی فقال
یا محمد انا سنی و لیس کلا شیء و لا انا سنی
ولا او صف بالاشیاء خلقک من نور و خلقت علی من

من نهرک فاطمعت علی سرایر قلبک و لم اجد الی قلبک
 احب من علی بن ابی طالب فاطمعتک بلسانه لیلی قلبک
 سزانه که می توانی با هر زبان علی ای طالب خطاب کردی الهام
 می کرد و در دل می انداخت که کتم تار و تو ما سخن کردی علی
 سخن کرد و خود که ای محمد من شیء نه خون اشیا و مرا مردمان نفس
 نشاید کرد با شاه و امسال و نظایر وصف نیاید کرد تو را از
 نور خود آفریدم و علی را از نور تو پس بر سر ایدل تو مطلع شدیم
 و بسور دل تو از علی دوسته نیافتیم تا از آن با تو بزبان وی سخن
 کردم تا دل تو مطمئن گردد و از نسبت این حضرت دلت از غای
 زد و دور فردوس از غایت غروب که گفت از رسول الله شنیدم
 که کدام یک از مردمان بسور تو دوست است و بود فاطمه کتم هم از
 مردان میگویم فرمود شوهر وی و خطیب خطبای محرم حوازم در
 مناقب از انس روایت میکند که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم با من گفت ما حاکم علی ان لا نقدی ما سمعت منی
 فی علی ابن ابی طالب حتی ادرکت المقبلة و لولا
 استغفار علی ابن ابی طالب لک ما شمت براجم الجنة
 ابدا و لکن استغفار فی قبعة عمرک ان اولیاء علی قهره
 و محبتهم السابقون الاولون الی الجنة و هم جیران الله
 و جیران اولیاء الله حمزة و جعفر و الحسن و حسین و اما

علی نهر

علی فهو الصديق الا کبر لا یجشی من الیقین من حیث
 معبر تراحم رن داشت را که ادا نکرد را که از من شنیدی
 در فضل و کمال علی تا ترا عقوبت دریافت و اگر نه استغفار
 مرخص تدارک و طمانی نقصان تو میگرد را که و بوی جنت
 سر را غیب سیدی ولیکن آشکارا کنی در باقی عمر خود این خبر را
 که اولیا و دوستان علی و ذریه وی و مجانبان ایشان پیش روان
 و سابقانند بسوی جنت و اینانند عسایای خدا و مسایبای
 اولیا خدا که حمزه و جعفر و حسن و حسین اند و هر چه علیت او
 خود صديق اکبر است هر که و برادری دارد از رسول و در
 نرسد ای ولی اگر از سر انصاف درین احادیث نظر کنند تبار
 و فکر در هر یک نقطه نزار فضل و انصاف معلوم و مفهوم گردد
 و بحاکم در باب فضایل عز از انس مالک روایت میکند که مردی
 از حضرت مصطفی سوال کرد که قیامت کی است آنحضرت فرمود
 که از برای قیامت چه چیز امیدوار کرده گفت هیچ چیز بجز آنکه خدا و رسول
 خدا را دوست میدارم آنحضرت فرمود که انت مع من اجمیت
 یعنی تو با منی که دوستی میدارم انس مالک گوید که هیچ چیز نداشتم
 بجز آنکه دوستی و نسبت قول پیغمبر که انت مع من اجمیت میدارم
 انس گفت که هر سعه و ابابکر و عمر را دوست میدارم و امید

و آمده

که براه این باشد بپسب مجتبی که با ایشان دارم و اگر هم علی
صالحی مثل اعیان ایشان کرده بپسب و الله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم **باب پنجم** در تشریح افضلیت مرتضی بحجة
اللقب و لغت صورت مصطفی و برابریه المسلمین و امام
المتقی و حجة الله علی عباد و حجة الله علی خلقه و ابرار و
و قائل النجوه و خیر البشر و خیر هذه الامة و خیر البریه و خیر
من عینی علی وجه الارض و خیر الصیابة و افضلهم و
وصی و وارثی و خلیفتی و خلیلی و موضع سری و خیر من
اخلف بعدی یقینی دینی و یحیی موعدی و قاضی دینی
و یجود علی غیر الطان و التلیقه **حافظ** در حلیه الاولیاء
آورده که آن رسول الله صلعم قال لعلی بن مرجم حاضری
المسلمین و امام المتقین و در مردوس از انس مالک روایت
که رسول صلعم فرمود که انا و علی حجة الله علی عباد و در
آمده که انس مالک گفت گفت جالساً مع النبی ص اذ اقبل
علی قال النبی انا و هذا حجة الله علی خلقه یعنی شش
با پیغمبر که علی آمد انحضرت فرمود که مرا و این کس حجة الحق علی الخلق
و اخطب خوارم در مناقب آورده که زید بن صوحان را پیغمبر
لجمل در عرب عایشه مجروح کرده بودند و در مکه بحال تنگی
افتاده بود که مرتضی را باین دی حاضر شدند این صوحان

دی انفر

روی بر تفر کرد و گفت رحمت الله و الله ما عرفتم الا بالله
عالمنا و ایاة عارفنا و الله ما قانت معک من جهل
ولا کنی سمعت حدیقة الیمان یقول سمعت رسول
صلی الله علیه و آله یقول علی امیر البرة و قائل النجوه
منصور مرتضی محمد و اول من خذله الا و ان الحق
معهُ یلتصع الا فیمیلوا معه یعنی بر مرتضی رحمت فرستاد
و گفت و الله من ترا عالم بالله و عارف بایات الله شیا ختم
و الله که در پیش تو از سر جهل و نادانی خجک کردم و کن
از حدیقه شنیدم که گفت شنیدم که رسول الله را پیغمبر
علی امیر شکوکارانست و کشنده فاجران و بدکاران مشهور
است امکه نفرت و سرداد و محمد و است امکه ترک نفرت
دی کرد اگاه باشید بدتر که حق براه علیست و در پی او برو
اگاه باشید و میل باور کنید و از کتاب مناقب ابن مردود
حدیث است که از نقل کرده ام حدیث اول از حدیقه
فرودیت که رسول صلی الله علیه و آله فرمود علی خیر البشر من ابی
فقد کفر علی بهترین بزم است سر که این سخن قبول نکرد کافران
حدیث دوم بروایت متعدده از عطیبه فرویت که گفت
دجلنا علی جابر بن عبد الله و هو شیخ کثیر القلب خیر
عن هذا الرجل علی ابن ابی طالب اندفع حجة

ثم قال ذاك من خير البشر يعني در آدم در خانه جابر بن عبد الله
 انصار و او در آن روز پیر و بزرگ سال شده و ابو روی چشم
 او فرو داده بود گفتیم خبر ما را ازین مرد که علی بن طالب است
 جابر در او بر خود از منشی چشم برداشت و گفت اینکس بهترین
 بشر است حدیثیم سئل جابر عن علی فقال کان خیر البشر
 یعنی کیفیت فضل علی از جابر بر رسیده شد گفت علی بهتر بشر بود
 حدیث چهارم از سالم بن ابی الجعد مرویست که گفت تذکره
 فضل علی بن جابر من عبد الله قال کان خیر البشر و فی
 روایتی قال و تشکون فیہ فقال بعض القوم انما احدث
 قال لا تشک فیہ الا کافر او منافق یعنی ذکر علی را کردند و
 جابر من جابر گفت که علی را بهترین بشر بود و بروایت دیگر جابر
 گفت که در فضل علی کان و شک میکنند منی یکی از قوم حاضر بود
 گفت که علی احداث کرد یعنی کارهای نو کرد که در زمان محمد و ابوبکر
 و عمر نبود از آن جهت در فضل و در شک داریم جابر گفت شک نکنند
 در فضل علی مگر کسی که کافر و منافق است حدیث پنجم سئل حدیث
 عن علی قال خیر هذا الامة بعد نبیای لا شک فیہ
 الا منافق برسدند حدیث را از زینب بنت جحش روایت شد که
 علی را بهترین این امة است بعد پیغمبر و شک میکنند در آن سخن و یا
 در فضل و کمال او بجز کسی که منافق است حدیث ششم ابو رافع

ازین روایت

ازین روایت خود را روایت کند که قال رسول الله صلعم لعلی
 انت خیر امتی فی الدنیا و الاخرة یعنی مصطفی امرتقی
 گفت که بهترین امت هر دو دنیا و در آخرت حدیث هفتم ازین
 مرویست ان النبی قال لفاطمة ان زوجک خیر امتی اقول
 اسلامای اکثر هم علما یعنی بیشتر که پیغمبر با فاطمه گفت که شوهر
 تو بهترین امت است و اقدم صحابه است با سلام و اطاعت
 و اکثر بعلم و معرفت حدیث هشتم از جحش بن خناده مرویست
 که رسول صلعم فرمود خیر من عیشی علی الارض علی ابن
 طالب علیه السلام عمر که بهترین کس که میرود بر زمین علی
 بن ابی طالب است حدیث نهم از ابوسعید خدری روایت
 که گفت قال سلمان مرا فی رسول الله فنادانی فقلت لیک
 قال اشهدک الیوم ان علی بن ابی طالب خیر منی و افضلهم
 یعنی سلمان گفت که رسول مرا دیده و خوانده من گفت لیک الخیرت
 فرمود که احدی را گواه بگیرم بر آنکه علی بن ابی طالب بهترین و
 صحابه است حدیث دهم از عطاء مرویست که گفت سألت
 عایشه عن علی بن ابی طالب فقالت ذاک من خیر البریة
 و لا شک فیہ الا کافر یعنی عایشه را از زینب بنت جحش روایت شد که
 گفت آنکس بهترین خلایق است که درین سخن یا در فضل علی شک
 نکنند بجز کسی که کافر است و در باب دهم نزد ائمه ان الدین

آمنوا و عملوا الصالحات اوليك هم خير البريه خواه آمد
که در زمان رسول الله مقرر خیر البریه میگفتند و در مناقب اخطب
از امیر المومنین مرویت که رسول صلعم فرمود انا فی جبرئیل و قد
نشر جبرئیل فیها ما یتلوه لکم لا اله الا الله محمد بنی
و مکتوب علی لا خیر الا الله علی الوصی بنی جبرئیل
بنی مرآه و حال الله هر دو مال خود کن ده بود پس دیدم که در کتاب
و در نوشته بود که لا اله الا الله محمد پیغمبر هدایت و در مال دیگر
نوشته بود که لا اله الا الله علی وصی و در نزد وی و در
و وسیله از بریده مرویت که رسول صلعم فرمود لکل نبی وصی
و وارث و آن علیا و وصی و وارثی و در این و در حدیثی
که علی بنی هاشم و در رسیده از انس ماکم مرویت که گفت به
مسلمان گفتم که از پیغمبر پرس که مروی کیت و چون برسد آنحضرت
فرمود که مسلمان وصی و وارثی و قاضی دینی و بخیر و عدل
علی ابن ابی طالب پس که ای مسلمان و مرو و وارث دینی و
مرو و جای آورنده و عده مرو علی ابن ابی طالب است و در مناقب
این مرویدیه ابو سعید خدری از مسلمان روایت کند که گفت از او
رسالت برسیدم و گفتم یا رسول الله لکل نبی وصی و وارث
فقلت عنی فلما کان بعد ان رآنی قال یا مسلمان فاعلم
فیه و قلت لیک یا رسول الله فقال تعلم من وصی موسی

نبی

مرو قاضی

لکرم

قلت نعم یوشع بن نون قال لم قلت لانه کان اعلمهم نبی
قال فان و مرو موضع مروی و خبر من اختلف بعدی
یخرج من بعدی و یقضی دینی علی ابن ابی طالب یعنی
گفتم ای رسول خدا هر پیغمبر را وصی است پس و مروی کیت
آنحضرت جواب داد چون بعد از آن مرادید فرمود که ای مسلمان
مروی آنحضرت شتاب کردم و گفتم لیک ای رسول خدا فرمود
میدانی که و مروی کیت گفتم علی یوشع بن نون فرمود چه گفتی
که یوشع بود گفتم براس الله در آن روز کار اعلم است بود فرمود
بدر سر که وصی و قائم مقام مروی موضع مروی و جای راز مروی
میگذازم بعد از خود که بجای می آورد و عده مروی و صلوات و دوام
مرو علی ابن ابی طالب پیغمبر و در مناقب این مرویدیه افشای
روایت میکند از مسلمان که گفت یا رسول الله عنی ما خذ
بعدک فی بمن یتیق قال فیکت عنی حتی سالت عشر
ثم قال یا مسلمان ان وصی و خلیفتی و اخی و وزیر من
و خیر من اختلف بعدی علی ابن ابی طالب بودی عتی
و یخرج من بعدی یعنی گفتم ای رسول خدا امور شریعت و اعدا
تو از که فرا گیرم در قول که اعتماد کنیم مسلمان گفت که حضرت
جواب مرند اما نه نوبت سوال کردم بعد از آن فرمود ای مسلمان
بدر سر که و مروی و خلیفه مروی را در مروی و وزیر و دبیر من کسی که بعد از من

مسکند ارم علی ابن ابی طالب است که علم شریعت و طریقت و حقیقت
از حراد امیکند و عده مرا جای مراد و در مناقب ابی و در
و وسید از اسرار ملک و رویت که رسول صلعم فرمود آن خلیل
و در بری و خلیفگی و خیر من اتو که بعدی یقظی دینی
و پنجره موعدی علی ابن ابی طالب و روایت و سید جبر
که و من پنجره موعدی علی یقظی دینی علی ابن ابی طالب یعنی
دوست خود و در بر و خلیف من و بهتر کسی که میگذارد بعد از خود
و امی که عده مرا جای مراد و دوام مرا میگذارد علی
ابن ابی طالب است ای ولی تفرق میان من و ابوبکر
انجا حاصل است که مصطفی در حق من رضی گفت در آن حدیث
بحرف تحقیق منواید که آن خلیلی بمن خلیل و دوست من
علی مرتضی است و در حق ابوبکر بحرف امتناع منواید که گویند
متحد اخیلا لا متحدت اباما مگر خلیلا یعنی اگر از اهل
بیت خود دوست گرفتیم ابوبکر را دوست گرفتیم و در مناقب ابی و در
آن اسرار روایت کند که رسول صلعم فرمود آن خلی و در بری
و خیر من خلف بعدی علی ابن ابی طالب و روایت دیگر علی
بن ابی طالب خیر من خلف بعدی در این کتاب از مرق
روایت که گفت بجای عایشه در آمدم عمر گفت ای مرق خوارج
که بقتل در آورده گفت علی قتل کرد عایشه مع گفت گفت ای مادر من

و تفضی

طی و ادبی

حق خدا و بنعمه او که اگر خبر از رسول الله شنیده مرا اخبار کن
عایشه گفت شنیدم که رسول الله صلعم میفرمود که هم سر الخلق و الطلیعة
یتسلم خیر الخلق و الخلیفة و اعظمهم عند الله یوم القیمة و سید
یعنی ایشان بدترین خلق و مخلوقات اند و میگذران ایشان را کسی
که بهترین خلق و مخلوقات و عالم در روز قیامت نزدیک حق عظیم
ترین خلوات است بحسب سید و در این کتاب روایت دیگر مرق
گوید که عایشه بمن گفت تو نزدیک من اگر کم واجب است اولاد منی به
خبر داری از آن ناقص یعنی ذوالنثیه که بزرگ خوارج بود
من گفتم بلی علی مرتضی او را در هر دو ان گشت عایشه از من گواه
طایفه هرشت در مدح ابوبکر آوردیم و تصدیق حر لواء ابی دادند
عایشه گفت لعن الله عمر بن العاص فانه کتب الی الله قبله علی
بیل مصر یعنی لعنت خدای بر عمر و عاصی که بسوی من کتابت فرستاد
که ذوالنثیه را او کشته است بر کنار بیل مصر و بروایت دیگر گفت
قال عمر بن العاص فانه کتب الی الله اصابعه بمصر پس مرق
گفت که گفتم ای مادر عمر خبر ده که از رسول در حق خوارج شنیده
عایشه گفت از رسول شنیدم که میفرمود هم سر الخلق و الخلیفة
یتسلم خیر الخلق و اخرهم عند الله و سید یوم القیامة یعنی
یعنی ایشان بدترین خلقند ایشان را میگذرد کسی که بهترین خلق است
و در روز قیامت بشی حق تعالی نزدیکترین خلق است بحسب سید

واین اجاد و روایات را از کتاب مناقب این مردود نقل کرده
بطریق متعدده که وارد شده است و هم چنین است بهر چه این
مردود در این کتاب روایت کرده است **باب ششم** در نبوت
افضلیت مرتضی بواسطه تلقیب و نعت حضرت مصطفی و بر
باول المومنین و عیسی و المومنین و فاروق الصدیق الاکبر
و افضل الصدیقین و اکرمهم علی الله و غیر آن کثرت آن را
تراب و ابوالاعجم و غیره مشتمل بر دو فصل **فصل اول** در کتاب
خصایب طبرستان از ابوذر غفاری و از سلمان مرویست که گفتند رسول الله
صلی الله علیه و آله ای ای طالب گفت و فرمود آن هذا اول
من آمن بی و هذا فاروق و هذه الامة و هذا عیسی
المومنین و اول من یصالحنی يوم القيامة و هذا الصدیق
الاکبر یغیر ید بر سر که انبیا اول کسی که بر سر اوید و ایمان آورد
و اینست بغایت فرق کننده میان حق و باطل و اینست شاه مرتضی
حجت الله شاه زینوران عمل را عیسی و یامند و اینست
اول کسی که در روز قیامت بان مصاحف کشند و اینست بر سر که
آمان که بی راست گویند و در تزلزل السیرین و کتاب الطالب
و مناقب خطب خوارزمی از ابویلی غفاری مرویست که رسول
فرمود استکون فتنه فاذا کان ذالک فالزموا علی ارباب
ای طالب فانه اول من یرانی و من یصالحنی يوم القيامة

الصدیقین

بعده

هو

و هو المعنی فی السماء العلیا و هو الفاروق بین الحق و الباطل
قال مؤلف الکتاب هذا حدیث حسن قال رواه فی
ابونعیم فی آئله و روایت خازن مرصی است استکون
من بعدی فتنه فاذا کان ذالک فالزموا علی ارباب
فانه الفاروق بین الحق و الباطل و از آن بحیثه مرویست
که گفت من و سلمان فارسی رفتیم و بر زبده عیسی کردیم بر سر
ابوذر غفاری شدیم ابوذر با گفت اما الله استکون بعدی
فتنه و لابد منها فعلمکم بکتاب الله و السج علی ابن ابی طالب
فالزموا مما شاهد علی رسول الله صلی الله علیه و آله و هو یقول
علی اول من آمن بی و اول من صدقنی و اول من یصالحنی
يوم القيامة و هو الصدیق الاکبر و هو فاروق لا تفرق
بین الحق و الباطل و هو عیسی المومنین و المال عیسی المصالحین
یعنی آگاه باشید بر سر که بعد از وفات هر زود باشد که فتنه بشود
و اینست چاره از بودن آن فتنه پس بر شما باد که کتاب خدای تعالی
و فرمان شیخ که علی ابن ابی طالب است کار کنند و راه پیوستن
که بید که هر کوی میدهم بر رسول که تحقیق شنیده ام که پیغمبر خدا علی
او کسیت از آنهاست که نبوت حرایان آوردند و اول لیت که بعد
مر کرد و ترجمه بانی حدیث از ما تقدم معلوم است و در سند و کتب
از ابویلی غفاری مرویست که رسول فرمود الصدیقین ثلثة

حبیب النجار مین ال بی الذی قال یا قوم اتبعوا المرسلین
و خیر قیل مومنان ال عمران الذی قال اتبعوا رسول الله
ان یقول ساری الله و علی ساری طالب و هو افضلهم یعنی
سخت زاست کویان و صدیقان سه کسی اند یکی حبیب النجار
که مومنان ال بی است الیهم یا مردم خود گفت که ای قوم
منی روی مرسل عیسی عا کنید و یکی خیر قیل که مومنان ال
عمران است یا مومنان بر سبیل ایا گفت که ایا میکنید
مردی را یعنی مومنان را عا که میگوید که رو در کار خدا
و یکی علی ساری طالب است و او فاضلترین این سه است
و روایتی است که الصدیقین ثلثه خیر قیل مومنان
ال عمران و حبیب النجار مین ال بی و علی ساری طالب
مومنان ال محمد و افضل الثلاثة و اگر هم علی الله علی ابنی
ابی طالب یعنی صدیقان سه کسی اند خیر قیل که مومنان ال عمران است
و حبیب النجار که مومنان ال بی است و علی ابنی طالب که مومنان ال
محمد است و فاضلترین این سه و گاهی نیز اینان را خیر قیل
علی ابنی طالب است امام احمد در مستند آورده است که قال
ابن عباس سمعت علی ابی طالب یقول انا عبد الله
و اخیر رسول الله و انا الصدیق الا کبر لا یقولها بعدی الا
کاذب مقتر و لقد صلیت قبل الناس سبع سنین و امام احمد در

آورده است

آورده است که قال ابن عباس سمعت علی ابن ابی طالب یقول
انا عبد الله و اخیر رسول الله و انا الصدیق الا کبر لا یقولها
بعدی الا کاذب مقتر و لقد صلیت قبل الناس سبع سنین
یعنی ابی عباس گفت شنیدم که علی ابی طالب میفرمود انا عبد الله
یعنی منم قطب این زمان و فاضل مقام حبیب الرحمن چرا که اسم عبد
مخصوصی اقطابت و لهذا اکابر انبیاء را که اوطاب اعصار بود
هر گاه ذکر آورده اند به عبد الله تسمیه کردند و لما قام عبد الله
بدعوه کادوا و اتی عبد الله اثانی الکتاب بی مرقی
میفرماید که منم قطب این زمان و منم برادر رسول و منم صدیق البی
و این کلمه را کسی نگوید بجز من الا که مغتری و کاذب باشد و اقتر
اختلاف کذب است و بدین ترتیب از مردمان هفت سال فاراده
ای دل منی لفظ بعدی در خبر بعضی روایات نیست بقرینه و لقد
صلیبت قبل الناس و بدلیل آنکه مرقی را معلوم نبود که بعد
از وفات وی محکمی این لقب بر خود ننهاد که این
سخنی همه بدینه مردمان در روع از آنکس گویند بنابر آنکه
مرقی و اشبال وی هر چه گویند مبنی بر معلومات و مشاهدات
خود گویند و بعد از وفات وی هم شنیدیم که کسی این لقب
بر خود بسته باشد پس لفظ بعدی بمعنی غیر باشد و هر گاه
که لفظ بعدی بر حقیقت خود بود بمعنی جنبی باشد که محجب

است

زمان و بحسب رتبه و شرف هم درین لقب بر دیگران مقدم
 جم حضرت رسالت را بصدیق اکبر لقب و مخصوص کرد
 و در احادیث و روایات که از امام مرویت که رسول
 فرمود یا علی ان الله قد غفر لك ولا هلك ولن یغفر
 و محبتی شیعیان و محبتی محبتی شیعیان فافسر فانك للاربع
 البطین منزع عن الشک بطین من العلم علی علی
 بدرتر که الله تعالی را آفرید و اهل بیت را و شیعه را و جهان
 شیعه را و جهان جهان شیعه را آفرید بی خرد و مادر که
 بدرتر که تو بی اربع بطینی یعنی منزع و کشیده از نهاد کبر
 و بطینی و بزرگ شکی از علم و ابو عبیدرندی در صحیح خود
 آورده است که حضرت رسالت مرتضی را اربع بطی گفته
فصل دوم در وسیله و مناقب این مردویه آمده است که جابر
 بن عبد الله گفت که شنیدم که رسول صلعم مرتضی بشی از
 وفات خود به روز گفت که سلام علیک یا ابا الرحمان
 او صیقل بر جانی من الدنیا فمن قلیل ینهدم رکباتک
 یا الله خلیفنی علیک بی ترا و صیبت و اندر زینکم بیست
 حسینی که هر دو ریحان من اند از دنیا یعنی حاصل من از
 دنیا ایشانند به اندک روزی دور کنی تو فرود آخواهی
 و خدای تعالی بر خافظت تو خلیفه و قائم مقام من جابر

در روزی

که به کرم چون

گویم که چون حضرت مصطفی عالم تعارف مرتضی گفت که این
 یک رکن است از آن دو رکن که حضرت رسول فرمود چون
 فاطمه زهرا بعد وفات کرد مرتضی گفت که این رکن دوم است
 که رسول صلعم فرموده بود و حضرت فاطمه بعد از حضرت مصطفی
 بی و پنج روز وفات کرد و گویند که به تبعاد و پنج روز در بخاری
 آمده که بیست و شش ماه چنانکه در باب دوازدهم گفته شود و در
 خطیب خوارزم از سهل بن سعد یا عدی مرویت که گفت جدی
 از آل مروان بر مدینه حاکم شد و والی آن دیار گردید و کمال بی حد
 خواند و اگر کرد که علی را سب کنی و بنا بر کوی سهل بن سعد قبول
 نکرد و در آن گفت که چون علی را سب کنی فیکر لعن الله ابو تراب
 بگو سهل گفت که علی از ابو تراب دوستی نمی نمود چنانکه خود
 شعر مروان و ابی ابو تراب خواند مروان گفت که ما و فاطمه
 وی خبر ده که ما ابو تراب را سب می شد و علی گفت حضرت رسول
 بخانه فاطمه آمد و علی را در خانه ندید با فاطمه گفت
 این عم من کیست گفت میان مروان و معاویه من از من
 مروان رفت و منی مریض بودم نکرد رسول انسخی گفت
 بنکر علی کیست انسخی آمد و گفت یا رسول الله مرتضی در
 خفته است بی حضرت رسالت بحمد در آمد مرتضی را دید
 بر بهلوی خفته و در دای وی دور افتاده و سرور وی وی

از

خاک آلوده شده آن حضرت در آید و بدست مبارک
 خود خاک از سر و جامه مرتضی دور کرد و میفرمودم یا ابا تراب
 هم یا ابا تراب یعنی برخیز ای بدر خاک برخیز ای بدر خاک
 و لفظ حدیث اینست قال اسفل علی المدینه رجل من
 آل مروان قد عا سهل بن سعد فامر ان یسقم علیها
 قال فبائی سهل فقال انما اذ ابیت فقل لعن الله ابا تراب
 فقال سهل ما کان لعلی اسم اجد الله عزالی تراب
 وانه کان لیفرج اذا دعی به فله قال اخبرنا عن فضیل
 عن ابي اتراب قال جاء رسول الله صلعم بیت فاطمه
 علیها السلام فبائی الیه فقلت فقلت کان
 بی بی و بی بی فبائی فخرج و لم یقل عندی فقال
 رسول الله لا تبیان انظر انی هو فجا و قال یا رسول الله
 هذنی المجدی فطیلع قد سقط مرزاه عن شقه فایضا
 تراب جعلی رسول الله صلعم عنده و یقول فبائی تراب
 اما تراب و سب ابی فینه و سمعه در صحیح بخاری و
 هم آمده است و ابو غیر زمری در سنن خود از عامر بن
 سعد بن ابی وقاص را روایت میکند که معاوی بن ابی سفیان
 علیه السلام با سعد و فاضل را سب میکند که معاوی بن ابی سفیان
 گفت که ترا از سب ابو تراب چه باز داشت سعد گفت مرا از

اسهل

فابی

رجل

راویان حدیث

بشیر

سب وی سه منقبت باز داشته است که رسول الله از برای
 او فرموده است از اجمت من هرگز سب وی نخواهم کرد که
 حصول یکی از آن سه منقبت مراد و ستر است بنزد من از ستر
 سرح موی یکی آنکه شنیدم از رسول در حالتی که علی را در بعضی
 عزوات بخانه گذاشته بود علی با رسول ای گفت مرا همراه
 و کودکان میگذار را خفرب با مرتضی گفت که آیا راضی نیستی که
 مرا با منی بخانه هر روز بود و مرا و لیکن بعد از من نبوت
 و یوم آنکه شنیدم که رسول الله در موضع خیر میفرمود البتة رایت
 و علم بر می خواهم داد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا
 و رسول و پیروان و دوست میدارند سعد گفت که هرگاه از صحابه
 طبع و چشم آن در شنید که صاحب رایت شوند و اهل منقبت گردند
 پس رسول فرمود که علی را بخوانید سعد گفت یا رسول الله علی
 آمده اما مرد دارد حضرت رسول فرمودند که ویرا طلب کنید
 چون مرتضی علی را حاضر ساخت رسول علیه السلام اب و بی مبارک
 خود را در چشم وی انداختند و رایت را بوی دادند تا فتح
 خیر نمود سیوم آنکه فرمود و فرمود که این آید فرود آمد که نفع
 و انباء که جاب در باب دهم گفته شود سعد گفت که رسول
 علی را و فاطمه و حسن را علیهم السلام خواند و فرمود ای یار
 خدای این کرده اند اهل بیت مرا و زمری در آخر این حدیث گفته

بائنا

که هذا حديث حسن غريب صحيح من هذا الوجه ولما
 حديث اینست که عن عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ابيه
 قال امر معاوية بن ابی سفيان سعدا فقال ما منعك ان
 تاتب ابا تراب فقال اما ما ذكرت فالتفت قال هو رسول
 الله صلى الله عليه وآله لان تكون بي واحدة منهم لحي
 الى من جهر النعم سمعت رسول الله يقول لعلي وخلفه في
 بعض غزاة فقال له علي يا رسول الله تخلفني مع النساء
 والصبيان فقال له رسول الله اما ترين ان تكون بي
 بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي سمعت
 يقول بنو مخزوم لا عطين الراية غدا فخلا بح الله و
 رسول له ويحيه الله ورسوله قال قطار لينا لها فقال
 ادعوا لي عليا قال فانه وبه رعد فصرخ عيسى فصرخ
 الراية اليه فصرخ الله عليه واتت هذه الآية فصرخ
 انباء وناو ابناءكم فدعا رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة حبا
 وحيثما قال اللهم هو لا ايلي ودر احاديت وارد شده است
 که رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود که انا و انت ابو هذه لامة
 اي علي و تو پدران ان ايتيم و چون فيي و تربيت امت از نور
 نبوت و ولايت پيشانند و حق محمد و علي و ظاهر و باهر ان دو
 نرايتيه پدران ان امت باشند و در فردوس الاخبار از جابر

متقبت

انصاري

انصاري مرويت که رسول الله صلى الله عليه وآله فرمود که حق
 علي بر ابي طالب علي هذه الامه فحق الوالد علي
 و لاه يعني مرقضي بواين امت حق پدر دارد و در
 مناقب خطيب از مرقضي مرويت که گفت جند المرحوم
 رسالت در قهر حيات بود حسي و ابا الحسين خواندي
 و حسي و ابا الحسين گفتي و پدر در غيواند نه يعني اياه عييشه
 بخر حضرت رسالت و چون آنحضرت بعالم تافت مراياري
 خواندندي و يا اياه گفته مرقضي را عبد الواسطي حتمه ان
 گفتند که سبط فرزند زاده را گوئيد و امام حسن و امام حسين علم
 هم فرزند و هم فرزند زاده رسول بودند صلعم و مرقضي را ابو محمد
 ميگفته حتمه فرزند او محمد خفي رحمه الله **باب اعظم** در نبوت
 افضليت مرقضي علم بسبب تلقب حضرت حي علي را با مير
 الموصيني و خليفه و صي بغير كز دانيدن و نعت حضرت
 مصطفي ان را با مير الموصيني و امام المعز المجلي و قايد
 المعز المجلي و سيد المسلمين و سيد العرب و عبيد العلم
 الرسول و خاتم الوصين و خير الوصين و اولي الناس
 بالناس بالنبين و خليفتي و وصيي و غير ان در فردوسي الا
 اخبار از خذلقه مرويت که رسول صلعم فرمود لي بعلم الناس
 صتي ستمتي علي امير المؤمنين ما انكر و افضله بعدك

موسوم

و آدم بین الروح و الجسد چنی قال اجعلوا السبیلکم
 قالوا بلی قال ما انا بکم و محمد بکم و علی امیرکم یعنی اگر
 مردمان دلیستند که مرتضی در جمیع زمان مسمی شده امیر المومنین
 مرکز انظار فضل او نگردند و مسمی شده امیر المومنین و قال الله
 آدم میان جان و تن بود در آن حین که حی قال کنت انت
 بر بکم و جواب قالوا بلی شنید حی فقال فرمود پس برورد کارام
 و محمد شمع نما و علی امیر شماست و این مردویه در مناقب ازین
 روایت میکنند که امرنا رسول الله ان نسلم علی علی بن ابی طالب
 معی رسول الله بما امرک و له بر مرتضی علی سلام کنیم و کونم سلام
 علیک یا امیر المومنین و در مناقب این مردویه از اسم غلام
 امیر المومنین مرویست که گفت همراه مرتضی بودم در زمین که ملک
 بود آن زمین حوث و شخم میکرد که ابو بکر و عمر آمدند و سلام کردند
 و گفت سلام علیک یا امیر المومنین و رحمة الله وبرکاته پس بعضی
 مردم از این پرسیدند که شما در حق حیوة رسول الله ای سلام و کلام
 میکنید و گفت یون فرما رسول الله بما امرک و له و بر امیر المومنین
 کونم و لفظ خبر اینست عن سالم مولى علی قال کنت مع علی
 فی ارض له یحییها حتی جاز ابو بکر و عمر فقالا سلام
 علیک یا امیر المومنین و رحمة الله وبرکاته فقیل کتم تقبلون
 فی حیوة رسول الله ذلک فقال عمر بن الخطاب و ابی بکر و ابی
 سفيان و ابی بن کثیر و ابی بن جراح و ابی بن کثیر و ابی بن کثیر

مناقب از داود

مناقب از داود بن عرف راویة کند که گفت حدیثی معویة
 بن ثعلبة اللبثی قال الا احد تک بحديث لم یختلط
 قط قلت بلی قال مرض ابو داود فاصی الی علی
 فقال بعض من یعوده لیا و صیت الی امیر المومنین عمر
 لکان اجل لوصیتک مر علی قال والله لقد اوصیت
 لامیر المومنین حق امیر المومنین والله انه للرسول الذی یکن
 الیه و لو قد فارقم لقد انکرتم الناس و انکرتم الاذن
 قال قلت یا ابا ذر انما تعلم ان حاتم الی رسول الله من
 اجبتهم الیک قال اجل قلت فایتم احب الیک قال هذا
 الشيخ المصطفی المظلم بحجة یعنی علی بن ابی طالب
 و او دگب که معاویه بن ثعلبة که از بنی لیت بود با من گفت
 ترا اخبار بدیم بحدیثی که بر کز بدو و مختلط و مشوب شده است
 گفت بلی گفت که ابو ذر خسته شد و وصیت خود بر مرتضی علی کرد
 پس بعضی از آن مردمان که بیعت او در آمده بودند با وی گفتند
 که اگر وصیت با علی کردی و حسب ترا بهتر از علی بجای فر آورد
 ابو ذر گفت والله که تحقیق وصیت کرده ام با امیر المومنین
 امیر المومنین است و الله که دی آن بهار است که بپوری میل میکند
 و اگر او غارت نماید کردی تحقیق که ابو ابی فیضی را شتاب میدی
 و ما تبه بیایم می بودید نه مردمان می شناسید و نه زمین معویة بن ثعلبة

حقه
بن عوف کوفه

گفت که نعم ای ابوذر که ما البته بختی میدانم که دوستی صحابه
بپوشد رسول الله اکبر است که بپوشد دوستی است ابوذر گفت
اجل یعنی بلی نعم که دوستی صحابه بپوشد بلیست گفت این شیخ
مضطرب و مضطرب که حق ویرا از در ظلم استاده اند یعنی مرتضی
علی ۴ و در کتاب کفایت الطالب از ابوذر عماری مرویست
که رسول صلعم فرمودید علی الخوض رایب علی امیر المومنین
و اما من الغر المحجلین فاق مرا خدیجه فیلیض و جهده و
وجوه اصحابه چون عرب پشانی سفید را اغری بپوشد
و دست های سفید را بچل کوبند بی مرتضی ۴ امام مکه باشد
پشانی و دست و پای آنس در روز قیامت سفید و منور شود
و ضویعی رایت و علم مرتضی علی که امیر المومنین است بار خوض
کو ترسور مرآید پس بر پیچیم و دست وی میگردم فی الحال بخت
سفید گردد روی وی و روی اصحاب وی روان وی و در کتاب
خطیب از ابن عباس مرویست که رسول خدا فرمود هذا علی بن
ابی طالب محم من لحمی و دمه من دمی و هو منی بمنزله هارون
من موسی غیر انه لا نبی بعدی و قال یا آسم سلمه اسمعی و
اشهدی هذا علی امیر المومنین و سید المسلمین و عبته علی
و بای الذوات منه و اخی فی الدین و خدای فی الآخرة
و معی فی السام لا علی یعنی مرتضی علی جای علم نیست و عبیه های

از او

بتررا کوبند و علی در حصار رفت که هر چه آید و هر که آید بن آید
در در آید و برادرش در دین و یار و دوست مرد آخرت و با
در کوهان اعلاجه سناقم لوان مشورت و از سایر بدن شریفند
و زجر اول این حدیث از ما تقدم معلوم است و در مناقب اخطب
خوارزم از انس مالک مرویست که رسول صلعم فرمود یا انس اسبک
لی و ضو اثم قام فصلی رکعتین ثم قال یا انس اولی کل علیک
من هذا الباب امیر المومنین علیه السلام و سید المسلمین
و یاید الغر المحجلین و خاتم الرضیین قال قلت اللهم اجعل
رجلای من الانصار و لقمته اذا جاء علی قال من هذا
یا انس قلت علی قام سیکر فاعنقه ثم جعل یسبح عرق
و حبه و یسبح عرق و حبه علی علی و حبه قال علی یا رسول الله
لقد رايتک صنعت شیئا ما صنعتی قبل قال ما ینعنی و ا
تؤدی عتی و تسمعهم صوتی و تبین لهم ما اختلفوا فیمن
بعدی یعنی رسول صلعم فرمود که یا انس برای من اب وضو
در کوزه بریز و بعد از آن که وضو کرد برو خواست و در رکعت نماز
لذارد بعد از آن فرمود که ای انس اول کسی که بر تو از در میگذرد
امیر المومنین است و سید المسلمین و امام و پسرای غر المحجلین و خاتم
رضیین است و چون انس مالک از مردم انصاف بود گفت که
دعا میکرد و میگفتم که بار خدای این مرد را که سقیر و صف کرد

از مردم انصار کنی انس مالک گفت چون مرتفع آمد آمدن
 ویرا از حضرت پوشیده و پنهان داشتیم پس آنحضرت فرمود گفتم
 این که بر در است ای انس گفتیم که علی است حضرت را ملت
 بیشتر فرود یافته برخاست و با تفرغ عافیه کرده او را
 در اغوشی گرفت بعد از آن ایستاده عرق روی خود را مسح
 میکرد یعنی حرالید و عرق روی علی بر روی خود مسح نمود
 پس رفتی گفت که ای رسول الله ترا از روی دیدم که کاری کردی
 که آن را با جهر منی ازین نگویم آنحضرت فرمود که مرا ازین کردار
 چه باز میدارد و حال آنکه تو احکام دین مرا از فراداد میگوئی و از
 مرا بپوشوانی و از بهر این بیان میکنی ای منی را که بعد از من
 در این اختلاف گفته و حافظ ابو نعیم این حدیث در حلیه
 الاذلیا آورده است و در ذائقه دی جانی است که جعلی است
 عرق و جهر و جهر و عرق وجه علی و جهر یعنی صورت رسالت
 عرق روی خود بر روی علی مسح میکرد و عرق روی خود را بر روی
 مسح میفرمود و منی حدیث حافظ این مردودیه در کتاب مناقب
 آورده است و روایت و بر نیز چنین است کان رسول الله
 صلعم فی بیت ام حبیبه بنت ابی سفیان قال ام حبیبه
 اعن لی یا فانا بعلی حاجه ثم دعا بوضوء فاحسن الوضوء
 ثم قال ان اقل من یدخل من هذا الباب هو امر المؤمنین

رسالت

تم

خود مسح میفرمود
 و عرق روی علی را
 مسح بر روی خود

در باب العرق

و رسید العرق و خیر الوصیین و اولی الناس ما الناس
 قال انس فجعلت اقول اللهم اجعله رجلاً من الانصار قال
 قد دخل علی فجاویشی حتی جلس الی جنب رسول الله
 فجعل رسول الله یمسح وجهه بیده ثم یمسح بهما وجهه علی
 ابن ابی طالب فقال علی یا رسول الله قال انک تبلغ
 سالتی من بعدی و توادی عنی و تسمع الناس صوتی
 و تعلم الناس من کتاب الله ما لا یعلمون یعنی رسول
 در خانه ام حبیبه گفت کناره گیر از ما که بر سر حاجتی و در کار
 هستیم بعد از آن آب وضو خواست و آنحضرت وضو ساخت
 و فرمود که بدرستی که اول کسی که ازین در میگذرد امر المؤمنین
 و رسید عرب و بنی اوصیاست و او بهترین مردمان بنی قریظ
 کردن در مردمان انس مالک میگوید که بعد از ایستادن و دعا کردم
 و کفتم الی انکسی را که بنی مسکونه از مردم انصار کنی انس
 مالک گویند که علی در آمد و میرفت تا آنکه به بهلوی رسول
 نشست پس آنحضرت به ایستاد و روی خود بدست خود مالید
 پس بر روی علی مالید پس علی گفت ای رسول خدا این دست
 بر روی ما لیدن چیست آنحضرت فرمود بدتر که تو بعد از هر رسالت
 مرا بامت پیرسانی و احکام دین مرا از فراداد میگوئی و او از مرا
 بر مردمان می شنوای و مردمان را از کتاب الله بجز نمیدانند می

ما ذاک

آموزی و جمعی حدیث در مناقب خطیب خوارزمی روایت
 دیگر چنین است قال انس انا عند رسول الله كنت جال
 اذ قال رسول الله الان يدخل سيد المسلمين وامير
 المؤمنين وخير الوصيين واولي الناس بالقبيل اطلع
 علي ابن ابي طالب فقال رسول الله اللهم وال اللهم وال
 قال جلس بين يدي رسول الله فاخذ رسول الله يسبح
 العرق من جبهته ووجهه ويسبح به وجه علي بن ابي طالب
 ويسبح العرق من وجه علي ويسبح به وجهه قال علي ان
 نزل بي نبي قال ترضي ان تكون نبي منزلة هرون من
 موسى الا انه لا نبي بعدي انت اخي ووزير خيرا
 من اخلف بعدي وخبير موعدى وبعسى لهم ما خلفوا
 فيه من بعدى وتعلمهم من تاويل القرآن ما لم يعلموا
 وتجاهلهم علي الثاني بل كما جاهدتم علي التثنية بل
 يعني انس مالك كنت که هر نزد رسول الله بودم که آنحضرت فرمود
 این دم بگذرد سید المسلمین و امیر المؤمنین و بهترین اوصیا
 و اولیترین ردمان با نبیا که از انگاه علی بن ابی طالب بر آمد
 پس حوت رسالت را می دعا کرد و گفت اللهم وال اللهم وال
 یعنی ای بار خدای دوست من ای بار خدای دوست من انس مالک گفت
 که هر قضی نشد در پیش رسول من آنحضرت در ایستاد و عرق

از پیشان

از پیشانی دروی خود مسح میکرد و مسح میکرد بان روی علی
 ابن ابی طالب و باز عرق از روی علی مسح میکرد و مسح
 میکرد بان روی خود را پس علی گفت یا رسول الله فرود آمده
 چیزی در میان من آنحضرت فرمود ما ترضی آیا را رضی نیستی
 که باشم را چنانکه هر او بود سوسی را تو برادر منی و وزیر منی
 و بهترین کسی که بگذرد از خود و مسکداری و ام مرا و بجای
 من آری و عده مرا و بجان من بکشی رای صحابه و امت مرا که اختلاف
 کرده اند در آن بعد از من و فی آخر از ان ان را از تاویل
 قرآن انچه ندانسته بودند جهاد جلیس با ان را تاویل قرآن
 خاتمه هر کردم با ان بر تنزیل قرآن و حافظ این مرد دیده
 در کتاب مناقب خود از امین عباس روایت کند که گفت دخل
 علی بن رسول الله و عنده عایشة فجلس بين رسول الله
 وبين عایشة فقالت ما كان لك مجلس غير محدي فصر
 رسول الله على ظهرها قال ما لا تؤذيني في احدى فانه
 امير المؤمنين وسيد المسلمين وقايد الغر المحجلين يوم القيمة
 يقعد على الطراط فيدخل اوليائه الجنة ويدخل اعداءه
 النار يعني در آمد مرتضی در خانه مصطفی و عایشة نشسته بود و از
 آنحضرت و مرتضی در میان عایشة و رسول الله نشست عایشة گفت
 که ترا بنود مجلس و جای نشستی بجز از من و مرتضی حوت رسالت برشت

عانه دست زد و فرمود کوتاه کن دست بردار از من سخی و درجا
 مرا برنجش را در من بدرستی که او است امر المؤمنین و سخی
 و قاید عمر بن الخطاب یعنی پیشوای آنانکه که روی و دست و پای
 ایشان سفید و نورانی است در روز قیامت بر صراط می
 نشینند و دوستان و اولیای خود را بخت میکند از
 واعداد دشمنان خود را با تش دوزخ میرد و اخطب الخطابی
 بخوارم در مناقب خود از مرتضی علی روایت کند که رسول
 فرمود لما اسرى بنی السامه ثم من السماء الى سدره
 المنبي وقف بين يدي برقي عز وجل فقال يا محمد
 اتخذك لنفسك خليفة قلت لبيك وسعدك قال قد بليت
 خلقي فأيهم رايت اطوع لك قال قلت نبي عليا قال
 صدقت يا محمد فهل اتخذت لنفسك خليفة نبي دي عنك
 و يعلم عبادي من كتابي ما لا يعلمون قال قلت اخبرني
 فان خير لك خيرة قال قد اخبرت لك عليا فاختده
 لنفسك خليفة و وصيا خلفه علي و هو امير المؤمنين
 حقان بيله احد قبله و ليست لاحد بعده يا محمد علي
 الهدى و اما من اطاعني و هي الحجة التي الزمتها المتقي
 من احبته فقد احبني و من ابغضه فقد ابغضني فبشر بذلك
 يا محمد فقال النبي صلعم قلت رب قد بشرتني فقال اما عبد الله

دینی بقیه

و فی بقیه ان یعاقبتی قید نبی لم یظلم شیئا و ان تم
 وعدی فانه موکلائی قال قلت اللهم اجل قلبه و اجل
 ربه لا یمان یقال قلت ذلک یا محمد غیرانی بختی
 بیتی من اللہ لم اخص به احدا من اولیائی قال قلت
 ربی اخی و صاحبی قال قد سبق فی علی انه مبتلی و لولا
 علی لم یعرف خونی و لا اولیائی و لا اولیاءه و لا
 قول حضرت رسالت در این حدیث که قلت ربی قد بشرتني انما
 است بان حدیث که ابونعیم در حلیه الاولیاء از ابو بزره روایت
 کرده است که رسول صلعم فرمود ان الله عهد الی عهده علی و در
 باب چهارم گذشته است میفرماید که یعنی جوان شب معراج مرا
 با سنان بردند و بعد از آن از آسمان بسدره المشی رانیدند و من
 در منی رو در کار خود غرق و غلبه من ان حضرت با منی فرمود که ای محمد
 کلم لیک و سعدیک فرمود تجربه کرده خلق ترا پس کدام یک را مطیع
 تر داری رسول الله گفت ای پروردگار علی را مطیع تر دهم فرمود
 راست گفتی ای محمد هیچ فراتر از رای خود خلیفه مقام مقام
 که احکام دین را بعد از تو ادا کند و تعلم سزای من کند
 از کتاب آخر میداند رسول الله کوبه گفت ترا حقیقا کنی را
 من هر که اختیار تو اختیار رفعت فرمود که علی را از برای
 تو اختیار کردم پس او را خلیفه و ضی خود بیکر و علم و حکم

ایدا

کوبه

وعرضه الف سنة قال وقير بلواي الحسين عن عبيدك الحسين
عن يارك حتى تقف بيني وبين ابراهيم ثم يكسني حلة خضراء
مرجعة ثم ينادي ما ديا من تحت العرش نعم الاب ابوك
ابراهيم ونعم الاخ اخوك علي ابراهيم علي ابك فكمي اذ كسيت
وندمي اذ ادعيت ونحي اذ احيت يعني بدعتي که رسول صل
میان مسلمانان مواخاة و برادر و برادر گری فرمود و گفت
ای علی تو برادر منی و توبه بشت من همچون هر و ن فست بکر
اما انقدر هست که هیچ پیغمبر بعد از من نیست ایامندستی از علی
که اول کسی که خوانده شود در روز قیامت مر خوانده شود پس ای
چشم از دست راست عرش در سایه وی و در محله پوشیده
از حلهای سبز بهشت بعد از آن پیغمبران بعضی از بعضی و یکی در پی
یکی خوانده شوند و در وصف از دست راست عرش برای باشند
و در ایشان حلهای سبز از حلهای جنت در پوشند آگاه که کن
که من ترا احبایم ای علی که امت مر در روز قیامت اول
جمع آنها محاسب شوند بعد از آن تویی بجهت قرابت تو نسبت مر و نسبت
تو نزدیک مر و لوای مرا تسلیم تو کنند و ادلوی حمد است بن تو میان
آن دو صف میرکنی و آدم و جمیع خلق روز قیامت در زیستند
لوای مر باشند و طولانی مسافت بر ارمالی بودند آن اوزان تو
احمر جوب او قفسه ایض بکان او از در اخضر باشد و او را سه

باش

وایر

و وایب یعنی کیس با از نور بود یک ذوبه در مشرق و یکی در مغرب
و سیم در میان آسمان بود بران لواء سه سطر نوشته است سطر اول
بسم الله الرحمن الرحیم سطر دوم الحمد لله رب العالمین و سطر
سیم لا اله الا الله محمد رسول الله یا شد طول هر سطر مسافت
بر ارمالی و عرض او بر ارمالی فرمود که لوای مر بر دشت بر روی
رحمن از دست راست و حسین از جانب چپ تو تا آنکه که
میان من و ابراهیم مرا ایستی بعد از آن در توحله سبز از جنت
در پوشند و فادس از زیر اندکند که خوش پدر که بدست
ابراهیم و خوش برادر که برادر است علی است یا در ترا ای علی
که تو کسوتی یابی هر گاه که مر کسوته یابم و خوانده شود هر گاه که من
خوانده شود و زنده شود هر گاه که مر زنده شود و در وسیله المنقذ
و کتاب الطالب از جابر بن عبد الله انظار مر و دیت که بر دل
فرمود لما سجد فی الی السماء فخرجت من الحجب نادانی مناد
منی و مرا الحجب نعم الاب ابوک ابراهیم و نعم الاخ
اخوک علی ابن ابراهیم فاستسقی به خیر اینی بردند
مرا با آسمان و بیرون آمد از حجابها فنادی دبی حجابها
ند کرد در او گفت خوش پدر که بدست ابراهیم و خوش برادی که
برادر است علی ای طالب او را بنکو دار و رویه کنایه است
اذا کان بنی المصطفی دیت من بطن العرش نعم کاب ابوک

عرش

کتاب

جون

ابراهيم خليل الرحمن ونعم لاج اخوك علي بن ابي طالب حضرت
رسالت بنو مايد هرگاه که روز قیامت بودند آید بجز از درون
عرش که نعم الالب و ترجمه این گذشته است و در مناقب خطبه
و مناقب این معازل ناکلی و وسیله المعبدین از جابر و ردت
که رسول صلعم فرمود مکتوب علی باب الجنة محمد رسول الله علی
بن ابي طالب اخير رسول الله قبل ان یخلق السموات
و الارض بالفیض هم یعنی نوشته است بر در جنت که علی بن
ابی طالب اخ و برعم رسول است بیشتر از آنکه آفریده شود آسمان
و زمین بر و هزار سال و روایت وسیله اینست که مکتوب علی
باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخير رسول الله
قبل ان یخلق السموات و الارض الی الفیض و روایت
ابن معازل این که مکتوب علی باب الجنة قبل ان یخلق الله
السموات و الارض بالفیض عام محمد رسول الله و علی اخو
یعنی نوشته است بر در جنت پیش از آفریدن حق تعالی آسمانها
و زمینها بر و هزار سال که محمد رسول الله است و علی برادر اوست
و همین حدیث در مناقب خطیب آمده و بر و این دیگر که روایت
مکتوب علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو
یعنی دیدم نوشته بر در جنت که لا اله الا الله محمد رسول الله علی
برادر رسول الله است و در سند از ابن مسیب روایت ان

امولاد

رسول الله اخي من الصحابة فبقی رسول الله و ابي بكر و عمر
علی فاحی بنی ابی بكر و عمر و قال لعلی انت اخي یعنی بدر که در
الله صلعم برادر گیری فرمود میان صحابه باقی ماند رسول الله
و ابوبکر و عمر و علی مواخاة نمود میان ابوبکر و عمر و علی را گفت
تو برادر منی و در سند از ابن عباس روایت که ان رسول الله
صلعم اخي من الناس و ترک علیا حتی بقی اخیری له
اخا فقال یا رسول اخیت بین الناس و ترکشی قال
و لن ترانی ترکک انما ترکک لنفسی انت اخي و انما
فان ذاکم احد قتل انا عبد الله و اخير رسول الله لا اله الا الله
بعدک الا کذاب یعنی بدر که رسول الله صلعم میان مردمان برادر
گیری فرمود و علی را ترک کرد تا آنجا که آخر مردمان ماند و برای خود
هم برادر سفید پدیس گفت یا رسول الله میان مردمان مواخاة نمود
و مرا ترک کردی آنحضرت فرمود که می بیند ار که ترا ترک کرده ایم
ترا ترک نکردیم اما برابر خود تو را در منزل و برادر تو را که کسی
از فضل و کمال خود گوید تو بگوئی که هر قطب زمان و عبده الله و برادر
رسول الله ام دعوی این منقبت محکم غیر نزن کنند مگر که اب و دروغ
گوی بود و لفظ بعدک در حدیث یعنی غیرک است چنانکه در باب
ششم در تفسیر سخن صدیق اکبر گفته است که فرمود انا عبد الله و اخو
رسول الله و انا الصدیق اکبر یعنی لها بعدی الا کاذب

مغتر یعنی نگوید که انا اکبر من غیر از من بچسب که انکه دروغ
 گوئی باشد و در مسند و سنن ابی داود و صحیح ترمذی از ابن
 عمر روایت که رسول صلعم در روز مواجات با رفیق گفت انت
 اخي فی الدنیا و الآخرة در مسند ابی عباس مرویت که رسول
 صلعم فرمود که خیر اخوانی علی بنی بهتری برادر من علیست و در
 از خدیجه بن الیمان مرویت که اخی رسول الله صلعم بنی الهاشمی
 و ملائکة رکبان یوافرنی الرجل و نظیره ثم اخذ یسجد علی
 علی ابن ابی طالب فقال هذا اخي قال خدیجه فی مسند الله
 سید المرسلین و امام المتعین و رسول رب العالمین الذی
 لیس له شیهة ولا نظیر و علی اخوه یعنی مواجات و برادر گوی
 فرمود رسول الله صلعم بیامر بها جوی و انصار رضا که سانه هر دو نظیر
 مانند و برادر گوی میفرمود بعد از آن دست علی گرفت و فرمود که
 این برادر منست خدیجه در اخوانی روانه گفت که رسول الله سید المرسلین
 و امام متعین و رسول رب العالمین انکه او را هیچ مانند و نظیر
 نظیر نیست و علی برادر منست **باب نهم** در ثبوت افضلیت
 در تفسیر علیهم بجمع بودن وی با قرآن و حق و بودن قرآن و حق
 با و دوستی در مای پیوست صحابه که در سجد بود بخود خانه وی
 و ای مشعل بر دو فصل است **فصل اول** در مناقب خطب خوارزمی از
 عایشه مرویت که رسول صلعم فرمود که الخی مع علی و علی مع

بد و هر جا دار

جست ما زال

جست ما زال یعنی حق همراه علیست میگردد با او هر جا که رود
 با او هر جا که رود و از امام سلمه مرویت که رسول صلعم فرمود
 ان علیا مع الحق و الحق مع علی یعنی من و لا حق حق یرد علی
 الخی یعنی بر سر که علی همراه حق است و حق همراه او است هر که
 نمیکرد با او هر جا که رود و از امام سلمه مرویت که رسول صلعم
 فرمود ان علیا مع الحق و الحق مع علی یعنی من و لا حق حق یرد
 علی الخی یعنی بر سر که علی همراه حق است و حق همراه او است هر که
 جدا نمیکردند از محمد مکر تاباب حوضی کوثر بر سرند و از ابی ایوب
 انصاری مرویت که رسول صلعم با عمار را میفرمود که تفکک القیة
 الباعیة و انت مع الخی و الخی معک یا عمار اذا رایت علیا
 سلک و ادیا و سلک الناس و ادیا غیره فاسلک مع علیا
 و دع الناس انه لن ید لیک فی ردی و لن یخرجک من
 الهدی یا عمار انت من یقلد سیفا اعان به علیا علی عذر
 قل الله تعالی یرم و یخلف من دمر و من یقلد سیفا اعان
 به عذر علی قل الله تعالی یرم القیة و شاحات من امر
 یعنی بر سر اگر که باغی تبع بر ترا میکنند و حال انکه تو همراه حق و حق
 همراه تو باشد ای عمار هر گاه که علی را بینی که برای حق و حق در میان
 رفته خدای بر تو همراه علی بر و در میان را بگذارد بر آن راه که
 بروند بر سر که علی مرکز از انجا بپایک فرود فرستد و ترا هر گاه از آن

از سجد مکر تاباب حوضی کوثر
 عمر زید

راه هدایت بیرون بیاورد ای عمار بدو سر که سر که شمشیری در کردن
انگند و حایل کند که بان شمشیر علی را بر دشمن اعانه کند حق تعالی در روز
قیامت در کردن انبیا کردن بنده از در کردن او انگند و حایل
کند که دشمن علی را بان اعانت کند حق تعالی روز قیامت در کردن انبیا
کردن بنده از انبیا انگند و از عایه مرویت که رسول صلیم فرمود
الحی مع علی و علی مع الحی و لی یفرقا حی و علی مع الحی و علی مع الحی
و از ابو موسی مرویت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود یا علی انت
مع الحی و الحی بعدی معک یفرقا حی و حق با تو نیست بعد ازین
و از امام مرویت که رسول صلیم فرمود که علی مع القرآن و القرآن
معه لا یفرقان حتی یروا علی الحی و بردایت دیگر علی مع
القرآن و القرآن مع علی و لی یفرقا حی و علی مع الحی و الحی مع
القیمة بعد دوم در مسند امام از برادر غارب و ابی عباس فرمود
بن ارقم هم مرویت که گفت کان لفر من اصحاب رسول الله
ابواب شاد عتقی المجد فقال یوما ستد و اهذه لابیاب
لا یاب علی فکما فی ذلك اما س قال قال رسول الله محمد الله
و انشی علیه قال ما بعد فانی امرت بسده هذه الابواب
غیر اب علی قال فیه قایلکم فی الله ماشد دت شهاد و ک
نقحه و لکنی امرت لشی فایتبعه و رواست ان غارب حی است
ولا لی الله سند ابواکم قال قایلکم و انی والله در وایت ابیاب

سند ابیاب

محررا

حی است که و لکن الله سند ابواکم یعنی جدت از صحابه در سجده
در ای خانه باز کرده بودند حضرت رسالت میفرمود که بر او
این در را بنشیند در خانه علی بن مردمان در ان باب سجده و بنشین
گفتند راوی گوید که حضرت رسول به بای رخواست و حمد و شای
حق تعالی گفت و بعد از ان فرمود اما بعد بدو سر که من بسته این باب
بنیاب علی امر کرد پس گوینده و غیبت کند از شما در ان
ما سخن گفت و الله که هر چه نه بشم و نک دم و لیکن با جری
ما مور شدیم و متابعت آن کردم و بروایت ابی عباس و لیکن
الله تعالی در خانه ای نماز است و در منافق این منافق از عتدی
بن ثابت مرویت که خراج رسول الله الی المسجد فقال ان الله
اوحی الی نبیه موسی ان ابنی مسجد اطاهر الا یسکنه
الا موسی و هرون و ابنا هرون و ان الله اوحی الی
ان ابنی مسجد اطاهر الا یسکنه الا اما و علی و ابنا علی
پس رسول الله موسی و هرون آمده فرمود که بدو سر که الله تعالی به
خود فرمود علیه که برای هر مسجدی طاهری و پاک بنا کنی که در مسجد
ساک شود مگر موسی و هرون و بران بر او و دیدند که الله تعالی تعالی
رحمی فرمود که مسجد طاهر و پاک بنا کنم که در ان ساکن شود بحرم و عا
و بران علی و در مسند ابیاب مرویت که گفت ما می گفتیم که خیر
الناس و بهترین مردمان ابوبکر است و بعد از ان عمر و بدو سر که ابی ابی طاهر

موس
بحر

سه خصلت منقبت داده شده است که اگر یکی از آن سه خصلت
 نرا باشد دوست راست نزد خدا از شتران سخاکی الیه رسول الله و را
 جنت دختر خود کرد و برای وی فرمودی آورد و دوم الیه ابواب مسجد است
 بکریاب علی را یوم الیم روز خیر رایت که علم است بر وی داد و رایت
 انیت عن ابی عمر قال کتاتقول خیر الناس ابو بکر ثم عمر و لقد
 اوتی ابن ابی طالب ثلث خصال لان یكون لی واحدة
 منهن احب الی من حر النعمی و جبر رسول الله بنیته
 و ولدت له و سد الابواب الایامیه و اعطاه رایت
 یوم الحس و در چند از نافع غلام عمر روایت که گفت رسیدم از ابی
 عمر که گفت خیر الناس و بهترین مردمان بعد رسول الله آن عمری که
 ما در مبادا ترا تو از بی و ابی سوال از بی بعد از آن سفتا کرد
 و گفت بهترین ایشان بعد از او و انکی است که در احوال مرود
 انچه رسول الله و احوال مرود و بر او رسوا بود انچه رسول الله
 بود نافع گوید که گفت بکیت انکی ابی عمر گفت که علی است حضرت
 رسالت ابواب مسجد رایت و باب علی را که است و بادی گفت
 که ترا در ابی مسجد رو است مرجع و ارد است و تو و جبب و جبت
 در وی مرجع مرجع واجب و مندر است تو و ابی دومی حرام می
 ادا میکنی و دو عدای حرامی و آری و رست عرشته میشود در دانه
 انیت عن نافع مولى ابی عمر قال قلت لابن عمر عن خیر البشر

بعد از آنکه

بعد رسول الله قال ما انت وما ذاک کلام لک ثم استغفر الله
 و قال خیر هم بعده من کان یجل له ما یجل له و یحرم علیه
 ما یحرم علیه قلت من هو قال علی بن ابی طالب و ابی بکر
 باب علی و قال لک فی هذا المجد مالی و علیک فیه
 ما علی نانت و اریه و وصیتی تقضی دینی و یحرم عدائی
 و تقبل عا سستی در مناقب این مرد دیده آمده است که رسید رسول
 این آیه که و النجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما هوی
 الا لیه ان بود که رسول صلعم چون بت ابواب اصحاب را داشت
 باب ابی تراب را شخصی گفت که پیغمبر در تربیت و رفع منزلت این
 عم خود تقصیر نمیکند این آیه نازل شد که رسول الله سرمه میکند
 و حی است جنابکم در باب دهم گفته آید و در سند امام احمد نقل
 از حذیفه بن اسید غفار در مر و است که چون صحابه بدرینه آمدند شب
 در بدرینه بودند بنا بر آنکه خانانند استند حوت رسالت این را
 نمی کردند و خود که در مسجد خواب میکنند میباید که محکم شوند و در مسجد
 جنب بودن قناید بی اصحاب اگر اگر در مسجد خانانها نکردند
 و در خانانها از درون مسجد باز کردند بعد از آن بر در خند حاذ
 بنی جیل را سور صحابه فرستاد اول ابو بکر را خواند و گفت رسول الله
 میفرماید ترا که از مسجد بیرون نروی و در خود برادر او نکند صحابه
 و طاعت و در خود بر آورد و از مسجد بیرون شد بعد از آن سومی عمر

و همچنین او که عمر سمعا و طاعة گفت و یک در یک در جواب کرد تا در
نظاره کند و بعد از آن سر عثمان فرستاد و عثمان هم سمعا و طاعة
گفت و در خود بر آورد و بوی حمزه عبد المطلب فرستاد سمعا و طاعة
گفت و در بر آورد و در نفس در آن او تردد بود و بعد از آن
جمله عثمان است یا از دیگران و صورت رسالت خانه از خانه
خود بنام مفضل بنا کرده بود چون تردد در نفس را دید و فرمود پس
ظاهر اظهار اینی در مسجد بیارام پاک و پاک کرده شد پس عثمان
این سخن را بخبر رسانید نه حمزه در غضب رفت و نیز رسول الله
آمد گفت ای محمد ما را برودن مفضل و کمان بنی عبد المطلب را
باز میدار از آن خبر فرمود که اگر زمان را بود پس یکی از شما
نه ادعواته که مسجد را بخبرند و در صورت حق و توانی حمزه از
خدا و رسول خدا خیر عظیم دارم و ده باد ترا و چون انجوت
بدی که خنده داد و آنی شنیدی پس حمزه در خواهر آمدند نه
و مردی چند از صحابه ای منقبت نفس و حکایت غرور را در نفس بسیار
دیدند و در غضب شدند و فضل در بر آن و بر سایر صحابه ظاهر شد
و چون ای لحاسه که رسید بیای روح است و خطابت کرد و فرمود
که بدتر مودی چند در غضب دلینه می شود نه آنکه هر عمل را در مسجد
جای داده ام و آنکه آن را برودن مردم و او را جای نه آدمی بر
که حق قال سوی و برادر او دلی کرد که از برادر خود در مسجد با

جهنم

خند فرمود و خانه های خود را قبله گاه کشید و نماز قائم دارد و بخیر
او کرد که در آن مسجد آرام می گیرند و مسائرت نکند بخبر و فرزند
او بدتر که علی به نسب علم بمنزله برود است به نسبت موسی و از اهل
و اقربای من است و برادر من و یکی را نشاید که در مسجد
تزدیک زن شود مگر علی و فرزندان او پس هر که را خوش نیاید باین
طرف بنام که کافران بود اذاعت فرمود و روایت اینست
عن حدیث ابن اسید الغداری قال لما قدم اصحاب رسول
للدينة لم یکن لهم سوا مکان یأبسون فی المسجد فقال لهم النبی
لا یبسون فی المسجد فاحتلوا ثم ان القوم بنوا بیتا و جعلوا
البوابا الی المسجد و ان النبی بعث الیهم معاذ بن جبل فناد
ایما کو قال ان رسول الله یأمرک ان تخرج من المسجد و تستد بایک
فقال سمعا و طاعة فتد بایک و خرج من المسجد ثم ارسل الی
عمر قال ان رسول الله یأمرک بایک الذی فی المسجد و تخرج
منه قال سمعا و طاعة لله و لرسوله غیر فی ارغب الی الله
تعالی فی جرحه فی المسجد فایلفه معاذ ما قاله عمر فیرسل
الی عثمان و عنده رقیة فبال سمعا و طاعة لله فتد بایک و خرج
من المسجد ثم ارسل الی حمزة فتد بایک و قال سمعا و طاعة
و رسول الله و علی علی ذاک مژد لا یدری اهل نفس یقیم
و یقیم بخراج و کان النبی قد بنی له فی المسجد بیتا من

الله

ایاتة فقال له النبي لعلي اسكن طاهرا مطهرا فبلغ حجرة
قول النبي لعلي فقال يا محمد خرج جانك عنك علما نبي محمد
المطلب فقال له نبي الله لو كان الامر اتي ما حصلت دوني
من احد والله ما اعطاه اياه الا الله وانك لعلي خير
من الله ورسوله البشر فبشره النبي فقتل يوم احد شهيدا
ونفس ذلك رجال على علي فوجدوا في انفسهم وبين
فضله عليهم وعلى غيرهم من اصحاب رسول الله فبلغ ذلك
النبي فقام خطبة فقال ان رجلا لا يجدون في انفسهم
وثنين فضله عليهم في ان اسكن عليا في المسجد والله
ما اخرجهم ولا اسكنته ان الله عز وجل اوحى الي
واخيه ان تقبلا التوبة كما يقبلا التوبة اجعلوا بينكم قسما
واقبلوا الصلوة وامر موسى ان لا يبسك سجدة ولا
يتكلم فيه ولا يدخل الا برؤس وذريتيه وان عليا نبي
بمركت من راس موسى وهو اخي دون اهل ولا يحمل
سجدة ولا احد يتكلم فيه النساء الا على وذريتيه فمن
ساوه فلهنا وادى بيده نحي الشام برشيد فانه كدر
بخاز آية است كه حور رسالت فرموده باشد كه راورد برده
در كاي سجد را بنه از ديك ابوبكر و حديث ديكر راورد برده در كاي
سجد را بنه در ابوبكر **در ثبوت فضيلته رضي**

عنه

عليه بنص ايات واحاديث كه در شان اين نازل شده است
و وارد در مناقب اين مردويم از امير المؤمنين رويت كه گفت قول
القرآن ارباعا فرفع فيناه سراج في عدونا و مع سيرة
امثالنا و مع فرايض و احكام و لنا كرام القرآن رضي
قرآن بكار بخشي نازل شده است يك ربع در نعت و تعريف است
و يك ربع در مدح و ثبوت و ثبوت است و يك ربع سيرة
و قصص و اشعار است و يك ربع فرايض و احكام شريعت است
از نوادر و او احوال است ايات كرمه و شريعت كه در قرآن است
و از ابن عباس رويت كه گفت ما في القرآن آية الا على
و قايدها يعني است در قرآن مسج ايه مكرمه كه على بران
براي او است و عن ابن عباس ما قولت يا ايها الذين
امنوا الا على اميرها گفت نازل شده است خطاب يا ايها الذين
امنوا الا على اميرها ان الله نودي يعني امير اصحاب ان خطاب بود
عن ابن عباس ما ذكر الله في القرآن يا ايها الذين امنوا
الا على اميرها و بعد از ما لا تستغفروا له يعني
يا ذكروا الله يا ذكروا ان است خطاب يا ايها الذين امنوا
الا على اميرها ان الله نودي يعني امير اصحاب ان خطاب بود
بود يعني سر و امير آنان كه بايمان مخاطب اند و ديكر كه ما
شدم باستغفار كردن بر او و عن ابن عباس ما ذكر الله

سراسر

اتاني

فی القرآن یا ایها الذین امنوا الا و علی شرفها وامیرها
ولقد عابت الله اصحاب محمد فی ای من القرآن و ما ذکر
علیها الا بخیر یعنی بدسر که عتاب کرد الله تعالی با اصحاب
حضرت محمد مصطفی صلعم در بعضی آیات قرآن یا فرمود علی را که
بخیر و نیکویی و ارضای بنی ایمان مرویت که گفت ما که
فی القرآن یا ایها الذین امنوا لا کان لعلی لیتها و لیتها
یعنی ذکر نکرد در قرآن خطاب یا ایها الذین امنوا که علی است
و لیتها و معز آن بود و از جای مرویت که گفت لعلی ما بقدر
که اندر سببهم ای السلام یعنی علی را سابقه آن هست که امیر شو
در خطاب یا ایها الذین امنوا باشد بحکم که در جمیع مومنان
یا سلام سبق کرده و از این عباس مرویت که ما تنزل فی احد
حکایت الله ما تنزل فی علی یعنی فرود نیامد در شان هیچکس از
کیاست الله آنچه فرود آمد در شان علی و این روایت هم از کتاب
نصایب این مرویه منقولست قوله تعالی انما ولیکم الله رسول
والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتوا الزکوة و هم
راکعون غیر متصرف در شما نیست مگر خدا و رسول و آن مومنان
که اقامت صلو میکنند و صدقه و زکوة میدهند هر حالت
زکوة اهل قبیله ایچا کرده اند که ای ایده در شان ابوالحسن علیهم
السلام است و قصه ایچان بوده که سائلی در مسجد رسول سوال کرد و

استعطا نمود

استعطا نمود و مجلسی بر سر خیزند آنگاه سائل دست با سمان
برداشت و گفت یا خدا یا کواه باش که من در مسجد رسول الله
استعطا کردم و مجلسی بجز چیزی نداد و در آن جن ابوالحسن
تزییک حضرت رسالت در نماز رکوع رسیده بود که بجانب
سائل با انگشت خضر اشارت فرمود سائل آمد و مشتری از
خضر ابوالحسن بیرون آورد فی الحال چهره اش علیه فرود آمد و
انما ولیکم الله بر حضرت رسالت خواند و حسان بن ثابت انصار
که شاعر رسول الله بود درین باب گفت اما حسن بن علی و عیسی
و کل بطی فی المهد و مسیح ایدهب مدحی المخرج ضایع ما
المخرج فی جنب الاله یضایع فانت الذی اعطیت اذنک
ما کما قد تک نفوس القوم یا خیر راکع فاتزل فیک الله
خیر و لایة و ینتها فی حکایت الشرایع قوله یم ائمن کان
مومنا کس کان فاسقا لا یستوون الایه حتی تعالی بر
انکار میفرماید که ای انسان که مومن بود همچون کسی که فاسق
بود برابر نخواهد بود سبب نزول این آیه آن بود که ولید بن
عقبه که برادر مادر عثمان بود با رضی منازعت کرده گفت
اشکت فانک صبی و انا فی الله ابسط منک لسانا و احد
سنا یا عی خوش باش که تو که دکی و من و الله که لسان و سنان
از تو فضیحتر و نیز تو من عرضی ماوی گفت اسکم فاک فاسی

و حق تعالی بقصد حق قول مرتضی این آیه فرستاد و این ولید در روز
فتح مکه از خوف شکر مسلمانان شد و چون عثمان بخلاف نشست
او را دلی کوفه کرد پس بشرب خمر مشغول شد و یک نوبت درستی
تماز صبح را چهار رکعت گذارد و بعد از سلام ردی بامر هم کرد
و گفت اگر خواهید چند رکعت دیگر بنمایم و نوبت ذکر است بود
در حجاب تی کرد و حق او ظاهر آمد و از کوفه معزول شد و در رفته
که جانب غرب بغداد است مردی در آن نایت درین قضیه گفت
اتزل الله فی الکتاب العزیز فی علیا و فی الولید قرانا
فتبوا الولید من ذاک فستقا و علی صبروا ایمانا لیس من
کان مؤمنا عرف الله کسی کان فامثلا اخوانا سوف یجری
الولید خیرا نارا و علی لا شک یجزی جانا فعلی یلقی
لدى العرش عزرا و ولید یلقی هناك هوانا قوله تعالی
و تعیبا اذن واعیه یعنی در میان ما و فهم میکنند که حق بحسب
و کوشش بنوا و فهم کنند باشد این مرد و یه و تعبیر و واحدی و غیر آن
از علماء تفسیر آورده اند بر دایره بریده بلکه رسول صلعم با علی فرمود که
ان الله امرنی ان ادینک و لا افضیک و انا اعلمک ان حق
و حق علی الله ان تعی قرئت بنزد من آیهی تعالی فرموده است
یعنی که ترا نزدیک دارم و قدر بزرگ دارم و تعلیم و تعلیم تو کنم و روح تعالی
ثابت و حق است که تو هم کنی و در یابی و چون مصطفی این سخن فرموده

ما برقصی

و تعیبا اذن

و تعیبا اذن واعیه نازل اند از محل مریدیت که چون آیه
و تعیبا اذن واعیه نازل شد حق تعالی رسالت از خود
در ردی مرتضی کرد و فرمود انی سالت الله ان یجعلها اذن
یعنی در سر که درخواست کردم از حق تعالی که این اذن واعیه
کوشش تو گرداند و بر دایره فرمود فالت ربی فقلت اللهم اجعلها
اذن علی مندرخواست کردم از حق تعالی و گفتم ای بار خدا
این اذن واعیه را کوشش علی کن و مرتضی علی بعد از این میفرمود
که از حق تعالی نبوت هر کلام که شنودیم کنیم و یاد گرفتن از
و فراموشی نکردیم قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذنا یم
الرسول فقد موانع یم یلک یحکم صدقه الایة یعنی ای
ایمان بخدا و رسول آورده اند هرگاه مشوره در از کوشید
رسول پس مناجات خود صدقه مقدم دارید و تعلیمی واجب
و غیر این از علماء تفسیر آورده اند که اغنا الکن مناجات
معظم کردند چنانکه قرآن اهل صفا را مجال مجالت الخیر
و از لثرت مناجات و سطات جلوس این از ملاقات
و کرامت در جنب حق تعالی ظاهر شد و این آیه فرود آمد
که از پیش مناجات صدقه باید داد پس سر اهل عسرت
و اصحاب صفه و در بدیع و در تقدیرند آتش و سرم عیبا
بودند صفت کلش (قند و محبت جیفه مال دون دینوی

بر ما حالت خفوت نبوت ترجیح دادند تا بعد از روزی
 خدا این آیه بتوحش و تفریح این مازل شد و شفقت
 آن تقدیر این بدی بخوایم صدقه الایه بی
 اما نشی میسر شد از آنکه در معنی رازنا جاب بنحو ما صدقه
 مخدوم دار بد و تعلیم از بعضی علی روایه کند که گفت چون
 با ائمه الذین آمنوا اذنا جیم الرسول فرود آمد
 رسالت را خواند فرمود که ما برتری دنیا را چه چنان
 اجتماع میکنی که بکند یا در صدقه دهند من نعم که طاقه آن ندارند
 فرمود پس خدایم که چه یا حوی انحضرت فرمود که بسیار تعلیل
 کرد و روایه کرد که قال علی ان فی کتاب الله لایه ما یعمل
 بها احد قبلی ولا یعمل بها احد بعلمی لایه المناجا
 فانما لما تزلت کان لی دنیا فبعته بدارهم و کنت اذا
 ناجیت الرسول تصدقت حتی فلیت تحت یقول
 شفقتهم ان تقدیر این بدی بخوایم صدقه الایه بی
 مرتضی گفت بدتر که خدا را آیتی است که پیش از من هیچکس ندان
 اید عمل نکرد و بعد از من هیچکس ندان عمل کنند و این آیه مناجات
 بنا را که چون آن فرود آمد مرا بفرمود از آنکه در معنی رازنا جاب بنحو ما صدقه
 و هرگاه که قصد مناجات رسول آدمی از آن در این تصدی فرمود
 تا که آن در هم تمام شد و منسوخ گشت حکم آن آیه مناجات بر من

و آنچه در این

آیه الشفقتهم ان تقدیر این بدی بخوایم صدقه الایه بی
 باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم
 الایه من آنان که حرف میگویند اموال خود را است و روزی
 و اشکارا اجراتن تردک بروردگار این است و در حق
 بران طاهر میشود و نه مخزون میکردند و در مناجات این جزو
 از این عباسی دولت که گفته تزلت علی کان عیبه
 اربعه در این تصدیق بها یعنی آن آیه فرود آمد از آن
 علی و در تردک او چهار درهم بودمان تصدیق کرد و محدث
 از این عباسی روایه کرد که کان عیبه علی اربعه درهم
 لا یلک غیرها تصدیق بدینم لیل و بیدار هم تمام را و در هم
 سرا و بیدار هم علانیة تزلت یعنی تردک علی چهار درهم
 بود و بغیر آن نیست پس تصدیق کرد بیکدرم در رب و بیدار هم
 در روز و بیکدرم بندها و دیگر هم امکار از آن جهت آن آیه
 ز محضر در حق و واجبی در انبیاء نزول آورده است
 فی له تعالی و من الناس من یشری نفسه ابتغاء رضاء
 الایه یعنی داز مردمان گریست که می فرود جان خود را در راه
 حق راه رضای حق تا آن آیه فرود آمد در میان میقتدر یعنی
 بر توانی حق رسالت است بحجت این آیه در کتاب خلاف
 جامع است بیان تلف و کثاف آورد که ای آیه در حق علی

نازل شد بنبی نزول
 ای آیه را

ع

بلغت رسالاته والله يصمك بين الناس نزلت في شأن
الولاية مني مخوانم این آمد را در عهد رسول الله بدین طور که آن علیا
مولا المؤمنین منی ای رسول ما تبلیغ کن در میان این مختار که
مورق از پروردگار تو که علی خداوند موصافست و اگر این کار کنی
بس هیچ رسالت برود و کار نکرده باشی والله يصمك من الناس
یعنی این فرمان بجای آور که حق تعالی مصمم و محفوظ میدارد ترا از
مردمان بداند من این آیه نازل شد در شان ولایت مرتضی علیه
و این مردویه از عبدالله عباس و فیه بن علی دو ایعتاب خود
روایت میکند لما امر الله رسوله ان یقوم علی فیسئل له
ما یقال فقال یا رب قومی حدیث حدیثی اعمد بحیا
هلیته ثم مضی بحجة فلما اقبل راجعا نزل بغیر خم
فا نزل الله علیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من
ربک الایه فاخذ بعضه علی ثم خرج الی الناس فقال
یا ایها الناس استأوی بکم من انکم قالوا لی یا رسول الله
قال اللهم من كنت مولاة فلی مولاة اللهم قال منی واکلاه
وعاد من عاداه وابعض من ابعضه قال ابن عباس
فوحیت والله فی رقاب الناس القوم یعنی خون اند تمام
رسول خود را امر کرد تا به فضل و توفیق علی قیام نماید و در باره
وی گوید انچه حق تعالی فرموده است بس آنحضرت گفت که یارب منی

وعلی بن ابی طالب
را خدای خود را و الهی خود را
را حبس حبس

بدینتر که قوم را با مورجا علیه قریب و حدیث الحمدندانی ابر
و زمان را بر تنایند و بعد از آن گذشت از آن منزل و بطرف حج رفت
و چون رجعت نمود در موضع غدیر خم که میان مدینه و مدینه است نزول
فرمود و حضرت الله تعالی این آیه بر وی فرودستاد که یا ایها انزل
بلغ ما انزل الیک من ربک الایه پس آنحضرت باز وی علی
گرفت و سوی و سوی و مای بیرون آورد و گفت ای مردمان آیا
نیستم مرا اولی بالتعرف در نفس شما از شما نفست علی یا رسول الله
فرمود ای بار خدای هر که مرا مولا و خداوند و با شمس من مولا و خداوند
او علیست ای بار خدای دوست من با هر که دوستی کند با او دوستی
کنم با هر که دشمنی کرد با او دشمنی و بار برده از آنکه اعانت
او کرد و بار برعه از آنکه یار او نهاد و نفعی کن از آنکه نصیب او
کرد و دوست دارد از آنکه او را دوست داشت و دشمنی از آنکه
او را دشمن داشت این عباس گفتی بر من فرمود و الله که ولایت
م تقاضا واجب و فرض شد در کردن قوم یعنی صحابه و حسان با ش
در آن روز آن شرف گفت **سفر** نیا و یوم العید یوم یقیمیم **نجم** و سحر
بالرسول شاد دیا **بقول** منی مولاکم و یسکم فقالوا و لم یبدوا اینان الشا
الیک مولانا و انت ولینا **و** لم یثنا فی الولاية عایه **فقال**
لکم ما علی فانی **رضیتکم** من بعدی یا ما و یها **و** در منافعه و در
از این بیرون عبید و دست که گفت گفت اری را می الخوارج لارا

میا

ای

لی غره گفت اری رای الخوارج لا رای لی غیره حتی حلت
 الی ابی سعید الخدری سمعته یقول امر الناس بحسب
 فعلی یا ربیع و ترکوا واحدة قال له رجل یا ابا سعید ما
 هذه الا بعدة التي علیها قال الصلوة والزکوة والحج و صوم
 شهر رمضان قال فما الواحدة التي ترکوها قال ولا بد علی
 بن ابی طالب قال واثما مفضة معنی قال نعم قال فقد کفر
 الناس قال فما ذنبی یغیر رای واجتهاد من جون رای و اثما
 خوارج بود در تکفیر و تخطیة مرتضی در انبیا آن بمع رای بود
 تا انگاه که به یهودی ابوسعید خدری ششم ششم چهار فرض علی کردند
 و یکی را ترک نمودند پس یک مرد را و گفت که ای ابوسعید کدام است
 این چهار که بان علی کرده اند ابوسعید گفت صلو و زکوة و حج و صوم
 شهر رمضان پس آن مرد گفت کدام است آن یک که از ترک کردند
 ابوسعید گفت ولایة امیر المؤمنین علی بن ابی طالب پس آن مرد گفت و لا
 او با این چهار فرض مغفرض و واجب است ابوسعید گفت بلی این
 مرد گفت پس بدو که مردمان کافر شده باشند که حق ولایت مرتضی
 بجای نیامده اند ابوسعید گفت مرا چه کنایه باشد قوله الیوم
 اطلبکم دینکم و اطلب علیکم نعمی و رضیت لکم الاسلام و
 الایة یعنی امروز کامل کرده ایمم بر این شما را و تمام کردم
 بر شما نعمت خود را و راضی شدم بر این شما باسلام از جهت دین که

لعله

که گفتند که معنی

اسلام و طاعت

اسلام و طاعت خدا و رسول دین و عادت شما بود و حافظ
 این مرد و به در مناقب از ابوسعید خدری روایت کند که گفت تولدت
 فی غدی حتم لما اخذ النبی بید علی و زعموا فقولت فقال
 النبی ص الله اکبر علی کمال الدس و اتمام النعمه ضا
 الرتب بر سالتی و الولاية لعلی مرابی طالب علیه السلام
 یعنی این که در روز غدیر خم فرو آمده در آن جایی که هست نبی است
 علی گفت و برداشت پس هست نبی در جایی نزول این آیه بکبر
 کرد و گفت الله اکبر را کمال دین و اتمام نعمت و رضای پروردگار
 بر سالت حر و ولایت علی بن ابی طالب قوله تعالی و من بالندیا
 و یحافون یما کان شره مستطیرا و یطعمون الطعام علی حبه
 سکینا و تمنا و اسیر الایات یعنی بند ز و فایستند و مرا رسند از
 روزی که شر او منتشر و برانگنده باشد و اطعام عام بکنند با وجود
 شدت حاجت بان تا بر دو تر هست رخص بکنی و ستم و است
 اخطب خطیبی خو از من در مناقب خود و تعبیر و و اجدی و هیچ
 اهل تفسیر آورده اند که اما حسن و اما حسین شدند پس مرتضی
 رسالت و هیچ معجابه و عامه عرب بیجا است این آمدند و با هم
 گفته یا ابوالحسن اگر نوری میکردی جهت صحت امامی بسیار
 مناسب می بود ابوالحسن گفت اگر فرزندان من صحت یافته اند روز
 روز به شکر حق روزی دارم و قصه کنیز که این گفت اگر خدا

و فاطمه زهرا گفت که اگر مردی
 صحت باشد سه روز او را
 حاد

حضرت با بند سه روز روزه دارم لی اما بینی صحت و عافیت
یافتند و در خانه آل محمد از طعام نه قلیل بودند لیکن بی مهری
نخانه نمون خبر رفت و از او سه صاع جو قرضی خرید و برد
گویند که مقدار در ششم بسته تا حضرت فاطمه از اغل کند و او
آن سه صاع جو گرفت و پشم و جورا نخانه آورد و صورت حال
ما حضرت فاطمه عاقلست فاطمه از قبول کرد و اطاعت فرمود و در
دیک صاع جو آورد که در پنج قرضی نان جو بخت هر یکی را قرضی و چون
حضرت و قاضی مصطفی نماز مغرب گذارد و بعد از خود آمدن نان
در پیش او نهادند که مسکنی بر در او از داد و گفت السلام علیکم
یا اهل بیت محمد و مسکنی ام از ساکنین مسلمانان عمر خوردنی و
که حق تعالی شما را بر مویاید جنت خردنی دهد حضرت قاضی
وال عبا آن پنج قرضی را با و دادند و باب افطار کردند و دوم
روز صاع دوم را آورد کرد و پنج نان بخت و چون قضا از نماز
مغرب آمد و طعام در پیش آوردند و میتر او از داد که تیمی ام از
فرزندان معاویین بر هر در بوم القبه نهید شد طعام به پید غری
که حق تعالی شما را بر مویاید جنت طعام دایمی آن پنج قرضی را
به بقم دادند و باز به آب افطار کردند و سوم روز صاع سوم را
آورد کردند و پنج قرضی نان بخت و بعد مغرب در پیش قاضی نهادند که
او از داد و گفت السلام علیکم یا اهل محمد ما را برد و کسیر از طعام

نمودند

عبد بنده خوردنی به پید عمر که کسیر محمد آن پنج قرضی را انبار
آوردند و به آب افطار کردند و چون روز چهارم بنده روزه
کردند بودند حضرت قضا اما حسن و اما حسن را بردند اما حسن
بدست راست و اما حسن را بدست چپ گرفت و بجانب رسالت
مستقیم شد و اما بین از خستگی متعادل گشته و سه روز طعام نخورده
بودند همچون کبوتر بجه ارتعاش و اضطراب می نمودند حضرت نبوت
چون ایشان را دید فرمود که یا ابا الحسن فرزند ان مرا چه حالتی است
صورت حال باز نمود و بهم رخو استند و بجانب فاطمه زهرا آمدند
حضرت فاطمه در محراب عبادت رب الارباب مشغول بود پس جبرئیل
فرود آمد و گفت یا محمد بشاک الله فی اهل بیتک و در آسای تمنیت
سوره اهل الی بر حضرت مصطفی تا آخر خواندند و نه قل سالوا ابع
ابا یا انا و ابنا و کم الا یه بعد نفع ملک چون اسلام فتنه شد و از هر
طرف مردمان بدین حضرت رسالت می آمدند بود خانه که شفق ایشان
بود یعنی بزرگ نصرا بود همراه سه و عاقب و عبد المسیح و همی از نصرا
بعبرینه آمدند بی پیوسته مدینه نزدیک نصاری آمدند و با عبد مکرزاع
و جدال کردند و با نصرا رفته تمانیستیه ریخته که حقیقت دارد و نصرا
با یهود همی گفتند و حضرت حق این آید نازل ساخت که و قالت
الیهود لیست النصرا علی شیء و قالت النصرا لیست الیهود
علی شیء و تم یملکون الکتاب الا یه و چون حضرت رسول نماز عمر کرد

امو حار که

واستغفار با اصحاب خود پیش حضرت آمد و گفت یا محمد صریحاً در
حق سید ما که هیچ است آنحضرت فرمود که او عبد الله است اصطفی
و انتخاب یافته است استغفار گفت که هیچ پدر دارد فرمود که از نخل
بنوده تا او را پدر باشد استغفار گفت پس چون میگوید که او عبد الله
و مخلوق است و حال آنکه تو هیچ عیدی را بی پدر عیدانی حضرت ای
ایزداد آورد آن مثل عیسی علیه السلام که مثل آدم خلقه من تراب
ثم قال له کن فیکون الحی من ربک فلا تكون من المحرم من فی
حاجک فیه من بعد ما جازک من العلم قل تعالی ابدع
ابناءنا و ابنا و کرمنا و نسا و کرمنا و انفسکم ثم
یتبدل فجعل لفته الله علی الکاذبین یعنی پدری که مثل و در کمال
عسر و زحمت خدا ما شده مثل و درستان آدم است که او را خلقت کرد
از خاک و بخله کنی موجود کرد ایند قول حق از حضرت پروردگار
تو است ای محمد پس میبایستی از اهل سنگ و مجادله نبایستی فرموده هر که
حجت کرد با تو در کار عیسی بعد از آنچه رسیده تو از علم نبی بی
بگوی محبت گیران که بیاید تا برسی از ما و شما خوانم و حاضر سازم
و بر زبان و زبان و انفسی اشیاء خود را و بعد از آن میبایستیم
یعنی گویم بملت خدا بر دروغ گوی باز از ما و شما و هدایت نصیب و
فتح با و سکون ما لغنت است پس حضرت رسالت انبیاء را
بر نصاری ملا و کرد و ایشان را میبایست خواند بی استغفار و صحاب

ادب و نه

جمع شدند و مشاورت کردند و اتفاق نمودند که با حضرت نبوت فرزا
میبایستیم و چون بخلوه رفتند استغفار با اصحاب خود گفت اگر چه
فرز امان است و اولاد خود مرآه از شما میباید او خدای کند و اگر
ما اصحاب و گنیمت مرآه میبایستیم که بر چیز نخواهد بود و چون
باید ادا شد حضرت نبوت است حضرت ولایت گرفت و امامی
در پیش و سیده الف عالمین در قهای آنحضرت و در کسای گفت
که حضرت امام حسین را بر داشت و امام حسین را بدست راست
گرفت و فاطمه زهرا در قهای آنحضرت و در قهای فاطمه زهرا
بعد بر نشاند و حضرت با ایشان می گفت هر گاه که من دعا کنم شما
این گوید بی استغفار با ایشان خود گفت ای گروه نصهارا بفرست
که حرکتی فرستیم که اگر الله ما خواست بر عای ایشان گوئی را
از میان خود زایل کردی پس میبایست نکردند و مصاحبه نمودند را
رساله دو هزار حدیسی در آنحضرت رسالت رسالت و زدن
خود باشند قولند اجعلکم سقایه الحاج و عماره الحی
الحرام کن امن بالله و الیوم الاخر و جا هدی سید الله
الابر و احد در کتاب خود آورده که علی و عباس و طلحه و زبیر
افتخار کردند طلحه گفت که عرض صاحب خانه کعبه و مفتاح اوید
منیت و عباس گفت که عرض صاحب سقایه ام یعنی آب دادن کجا
تعلق بخیر دارد و در تفسیر علی گفت بیدار میباید بر سر که بر پیش

از مردمان نماز کرده ام و منم صاحب جهاد پس حجت حق تعالی این
ایده خود آورد اجعلتم سعایة الحاج و عمارة المسجد الحرام
کسی آمن بالله و اليوم الآخر و جاهد فی سبیل الله لا یسب
عند الله نفسی اما گردانید باب داین بجا چنان و عمارت کردن
مسجد حرام را همچون کسی که ایمان بخدا و اخوت آورده و در راه خدا
جهاد کرده باشد این صفات نزدیک خدا برایش شود و بعد از آن
حضرت حق تعالی همه از دیار پیمان فرمود الذین امنوا و هاجروا
و جاهدوا فی سبیل الله با اموالهم و انفسهم اعظم درجه
عند الله و اولیک هم الغایرون پیشتر هم در هم مرتبه خیر
و مرضیان و جنات لهم فیها نعیم نعیم خالدين فیها ابدا
ان الله عنده اجر عظیم یعنی آنان که ایمان آورده و مهاجرت
و جهاد کردند در راه خدای تعالی با اموال و انفس خود درجه ایشان اعظم
از دیگران نزدیک حجت رحمن و ان کرده ایشانند یا زور و شکار مرده
و بشارت ایشان میدهد بر ورود کار ایشان رحمت از حضرت خود
برضوان و خوشنودی و بخت و لذاتی که ایشان را در آن نعیم
و نعیم است و حال آنکه در آن جنات جاویدان و همیشه باشند در
که نزدیک الله عزوجل و در بزرگ حاصل است و واحدی بعد
از ابرار داین آید گفت فصدق الله علیا فی دعواه و شهد الله
بالایمان و المهاجرت و الجهاد و زکاه و نفع قلعه بما انزل
به

فیه و علماؤکم من المزیایا التي لا یبلغها احد اسواه
یعنی الله تعالی علی را در و عویر خود و صدق کرده و ابرار و ایمان و مهاجرت
و جهاد کو ابر داد و او را تزکیه نمود و بتو و قدر و منزلت او را
بسیب انچه در شان او فرود آمد و رفیع و بلند کرد و او را ازین خوا
و اخرون بسیار است که بغیر او و بجای بر آنها نرسد قوله تعالی
جا علك للناس اما قال ان ذریتی قال لا یزال عیدک
الطالین هر چه الله تعالی با ابراهیم خطاب کرد بر سبیل اصفیا
و امتنان میفرماید که بدر سر که فرزند ابراهیم و سابق خلاق و امام
گردانید ابراهیم علیه السلام از حضرت حق صفت نمود که ذریه و فرزندان
مرا میخواهند گردان حجت حق فرمود که عهد و پیمان من که امامت و
خلافت است می رسد بان فرزندان تو که بت برستند باشند
حمید از عید الله معود روایت کند که حضرت رسالت در شان
و تولد این آید فرمود انتهت الدعوة الی امام لم یجد
صفا قطا فاختد فی بنی و اختد علیا و صیبا یعنی دعوی
و رسالت ابراهیم علیه السلام که حجت در تیره گردانیده شده و با ما می رسد
که سرگزشتی بحجت سجود نموده باشند پس بنابرین معنی حق
مرا پیغمبر و من خود کرد و علی را و صر خود کرد و قوله تعالی یا ایها
الذین امنوا اتقوا الله کونوا مع الصادقین یعنی ای آنان
که ایمان آورده آید در راه خدا برهنر کار شوید و همراه را

من

گویند باشند این مردود در مناقب خود از ابن عباس رواه کرده
که قال ابن عباس کف فوج علی علیه السلام و اخطت خاتم
در مناقب خود آورده که قال ابن عباس کف فوج علی علیه السلام
فوله ثم انما انت مندر و لكل قوم هاد یعنی تو خراجیم
دهنده نیستی و هر قوم را هادی و راه نایی است محدث جنبی
و ابن مردویه در مناقب و شبهه در فردوسی الاخبار از ابن
عباس روایت کند و روایت جنبی اینست که لما تولت هذه
الاية وضع رسول الله يده على صدره فقال انا المنذر
و او ما بیده الا منكب و قال انت الهادي يا علي
یستندی بک المهندون من بعدی حرم ای آیه نازل
شد حضرت زین العابدین دست بر سینه خود نهاد که منذر و بیم دهنده
ستم و بهت خود سوی منکب و دوش منقش علی ایما و اشارت کرد
و فرمود که تو نبی هادی و در نهایی اسی علی راه یا فکیان بعد از من
بسیب تو راه یا بند و روایت فردوسی اینست لما تولت قوله تب
انما انت مندر و لكل قوم هاد قال رسول الله انا المنذر
و علي الهادي و بک یا علی یستندی المهندون یعنی چون
فرود آمده این آیه رسول الله فرمود که من منذر و بیم دهنده و
هادی و بواسطه تو ای علی هدایت یا بند اهل هدایت تقدم کلمه بک
دلیل حصر است یعنی بواسطه تو ای علی راه یا بند نه بکلمه غیر

فرواده

تو و بروایت ابن مردویه اینست قال رسول الله صا انما انت
منذر و او ما بیده الی صدره و لكل قوم هاد و اشارت
الی علی و قال بک یستندی المهندون بعدی یعنی هر که
انما انت مندر خوانند و بهت خود اشاره بعلی کرد که راه فکیان
بعد از من سیب تو راه یا بند و ابن مردویه این رواه در مناقب طایف
مستعده آورده و همچنین است جمیع روایات او قوله ثم الذین امنوا
و علی الصالحات یحصل لهم الرحمن یعنی هر که که ایمان
ایمان آورده و عمل صالح کردند و رود باشد که حوت رخصت
کنند برای اینان و دوی و مجتبه خطب خواهم در مناقب از ابن عباس
روایت کند که کنت تولت فی علی ابن ابی طالب جعل الله له و ذی
فی قلوب المؤمنین یعنی این آیه در شان علی علیه السلام نازل شد
الله تعالی برای او مودت و محبت در دل مؤمنان آفرید و این مردود در
مناقب خود از ابن عباس آورده که قال رسول الله لعلي
ابن ابی طالب یا علی قل اللهم اجعل لی عندک عهدا و اجعل
لی عندک و ذی و اجعل لی فی صدر المؤمنین مودة فقلت
یعنی حوت مصطفی گفت بر قضا که ای علی بگو برای باز عهدی
برای هر عهد و مودت و میان و محبت تو و یک خود بیا فرین و برای
هر در سینه مؤمنان مودتی بیا فرین از انجمله این آیه فرود آمد
فوله ثم اقصی کان علی بیسته من تر به و یملوه شاید معنی

یعنی آنکه کسی که برینچه و کواهی از پروردگار خود باشد و حال آنکه
 درمی آید و در شاهیدی و کواهی از پروردگار نفس او بوده نه
 همچون کسی است که نایب باشد و اخطب و خوارزم در مناقب
 آورده است که قال ابن عباس هنی علی شاهد للبیت هنی
 ای عباسی گفت که مراد ازین شاهد و کواهی مرقض است که کواهی
 و ادراک بی غیر و از اهل بیت است و ای مردویه در مناقب خود
 از ابن عباس بن عبد الله اسدی روایت کند که گفت شنیدم علی
 که میفرمود بر بالای منبر که ما من رجل من قریش الا قد ترک
 فیه آیه او ایقان فقال رجل من تحتها قول فیک غضب
 ثم قال اما انک لولدت لانی علی رؤس الغنم ما حد
 و حکم هل یقرأ سورة هود ثم قرأ علی علیه السلام افمن
 کان علی بینه من ربه و یبلیه شاهد منه رسول الله
 علی بینه و انما شاهد منه یعنی هم مردی از قریش نیست الا
 که در شان او یک آیه و دو آیه نازل شده است پس مرقض و غضب
 شد و گفت اگر نه آنست که بر زمین الملائه از هر سوال کرده می بایست
 سخن نمیکرد و جواب تو نمیدادیم بخوان سورة هود بعد از آن
 مرقضی علی ای آیه خود و لب علی بینه رسول الله است و شاهد
 منه هم قول حق تعالی و قفوا هم انهم مسئولون یعنی در قیامت این
 زمان آید که و قفوا هم خلایق را ایستادند شنیدم که در

این روایت از آن که در این حدیث مذکور است
 که در این حدیث مذکور است

و این

اثن رسول و پیغمبر خواهند شد و این مردویه در مناقب
 از ابن عباس روایت کند که انهم مسئولون عن ولایت علی ابن
 ابی طالب و محدث جنلی گفت که قال ابو سعید الخدری
 رسول الله مسئولون عن ولایت علی ابن ابی طالب
 یعنی ابو سعید خدری که مصاحب رسول است گفت مسئولند
 خلقی از ولایت مرقض علیه السلام و شیرویه در فردوس الا
 خبار از ابن عباس و ابو سعید خدری روایت کرده که هر دو
 گفتند قال رسول الله ص فی قوله نعم و قفوا هم انهم مسئولون
 یسلون عن الامر یعنی ولایت علی ابن ابی طالب یعنی رسول الله
 در مرقض قول حق تعالی و قفوا هم انهم مسئولون یعنی خلق
 بر سید و بنشیند از اقرار کردن بولایت علی ابن ابی طالب و در
 اول باب چهارم آورده ایم که جمیع انبیاء در شب معراج با حضرت
 مصطفی گفتند که تبعوث شده ایم بر شما دلت لا اله الا الله و
 قرار کردن بنوت تو و ولایت علی ابن ابی طالب قوله نعم ان الذین
 امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه و این مردویه
 و اخطب خوارزم بر یک در کتاب خود آورده اند و از زید بن
 انصاری که کاتب مرقضی علی بود روایت کند که گفت شنیدم مرقضی
 علی را که می فرمودند که رسول الله صلعم با من گفت در حالتی که او را بر
 سینه خود بکبید و میل داده بودم که ای علی الم تسبح قول الله

همه
 مناقب

تعالى ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خير البرية
انت وشيعتك وموعدى وموعدك الخوض اذا جئت
الامم للحساب تدعون غرا محجلين يعنى اياي انشيدى
قول ضاى تم را که گفت بدر که آنان که ایمان آوردند و عمل صالح
کردند آنان ایشانه بهتری مخلوقات آن طایفه قومی و شیعه تو و بزر
گاه هر دشمنی که زرتشت هرگاه که امتها برای حساب دادن را
در آینه خوانند می بینند و حال آنکه پیشانی و چهار دست و پای شما سید
و نورانی باشد و اخطب خوارزم یک روایت دیگر آورده از جابر
بن عبد الله انصارى گفت که عند النبی ص قایل علی ابن ابی طالب
فقال رسول الله قد اتاكم اخي ثم التفت الى الكعبة فصرها بیده
ثم قال والذي نفسي بيده ان هذا وشيعته مع العائرين يوم
القيامة ثم قال انه اولكم ايمانا و اولكم بعهد الله و آخركم بامر الله
و اعد لكم في الرعية و اقسمكم بالسوية و اعظمكم عند الله حرمة
قال و نزلت هذه الاية ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات
اولئك هم خير البرية قال وكان اصحاب محمد ص اذا قيل علي
عليه السلام قالوا قد جاء اخرا البرية يعنى تزيك بغير مردم که ز
آمدن رسول الله فرمود بدر که برادر هر سوره شام آمد و بعد از آن
بسر لعیه کرد و کعبه را بدست خود زد و فرمود بخی آنکه جان هر بد
اوست که این کس و شیعه او باشد رسکار در روز قیامت

بعد از آن

بعد از آن فرمود بدرستی که شخصی شاست در ایمان آوردن بخدا
و بیشترن شاست در وفا کردن بعهده و همان خدا و عادل ترین شاست
در حق رعیت و نیکوترین شاست در قیمت کردن بر استی و سویت و غلظت
شاست نزدیک حق تم از روی افزونی در مرتبه و جابر گوید که فرمود آمد
این آیه ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات اولئك هم خير البرية
خير البرية و اصحاب محمد هرگاه که مرتضی علی آمدی کنشیدى جابر
البرية يعنى ابد بهترین مخلوقات قوله تم ان المتقين في جنات هم
في مقعد صدق عند مليك مقتدر يعنى بدر که متقین و برتر
کاران در جنات و در جوار روانند و در ششم صدق تزيك بغير مردم که ز
بسیار قدرت خطب خوارزم و این مرد و بد هر یک در مناقب خود
از جابر بن عبد الله انصارى روایت کنند و روايت خطيب است که قال
رسول الله ص اعلی من اجیک و تو کاک است که الله معانم الله
رسول الله ان المتقين في جنات الاية يعنى رسول الله ص با مرتضی
علی گفت هر که ز ادوت دارد و بد تو تو لا کند حق تم او را درین منزل
بمراه ما آرام دهد بعد از آن رسول الله ص این آیه را تلاوت کرد که ان
المتقين في جنات و نه در مقعد صدق عند مليك مقتدر
و روايت ابن مردويه است که کنا عند رسول الله ص قد اكرم الله
الجنة فقال ص ان اول اهل الجنة دخولا اليها علی ابن ابی طالب
فقال ابو جانه الانصاري يا رسول الله اخبرنا ان الجنة

و حریت

محرمة على الانبياء وعلى الامم حتى تدخلها آتكم فقال يا ابا
رجاء ما علمت ان الله لو اء من نور عمودا من ياقوت
مكتوب على ذلك النور لا اله الا الله محمد رسول الله ال محمد
خير البرية صاحب اللواء و امام القيمة و ضرب بيده الى على
ابن ابي طالب قال فسر رسول الله بك عليا فقال الحمد
الذي كرمنا فربنا بك فقال له اجترأ على ما من عبد يتجمل بمود
الابغض الله معانيهم القمقم قراء رسول الله في معقد صدق
عند ملك معتقد معي جازفت كه زديك رسول آتده بودم
اصحاب اوياد جنت كه زديك حضرت فرمود بدستی كه اول اجنت
آرزوي دخول و كدستی بخت علی ابن ابی طالب است پس او را
انصاری گفت كه يا رسول الله تو با خبر دادی كه جنت را بنده حرم
تا نگاه كه تو بخت بگذری و حرام است بر جمله امم نگاه كه مت
تو بگذری حضرت فرمود علی ای ابو دجانه ندانستی كه خدای تعالی را
لواهی است از نور و عمودی معی ستونی از یاقوت نوشته است بر آن
نور كه لا اله الا الله و محمد رسول الله و ال محمد بهترین مخلوق است
صاحب لواء حامل و امام و پشوی قیامت است و در رسكلام حضرت
رسالت بدست خود محو علی بن ابی طالب اشارت كه دجا بر كوه رسول
علی را بدی مقبوت شد كه داینده پس مرتضی گفت كه ستایش آن خدای را
كه بواسطه تو ما را بگرم و مشرف كرد اینده پس انحضرت با قضا فرمود

كان
المر

كه بارت باد ترا ای علی هم بنده بخت تو محقق نشود الا الله
او را همراه ما بر اینكه آن روز قیامت بعد از آن رسول الله ای ای
خوانده كه فی معقد صدق عند ملك معتقد معي جازفت كه زديك رسول آتده بودم
اصحاب اوياد جنت كه زديك حضرت فرمود بدستی كه اول اجنت
آرزوي دخول و كدستی بخت علی ابن ابی طالب است پس او را
انصاری گفت كه يا رسول الله تو با خبر دادی كه جنت را بنده حرم
تا نگاه كه تو بخت بگذری و حرام است بر جمله امم نگاه كه مت
تو بگذری حضرت فرمود علی ای ابو دجانه ندانستی كه خدای تعالی را
لواهی است از نور و عمودی معی ستونی از یاقوت نوشته است بر آن
نور كه لا اله الا الله و محمد رسول الله و ال محمد بهترین مخلوق است
صاحب لواء حامل و امام و پشوی قیامت است و در رسكلام حضرت
رسالت بدست خود محو علی بن ابی طالب اشارت كه دجا بر كوه رسول
علی را بدی مقبوت شد كه داینده پس مرتضی گفت كه ستایش آن خدای را
كه بواسطه تو ما را بگرم و مشرف كرد اینده پس انحضرت با قضا فرمود

كه بارت باد ترا ای علی هم بنده بخت تو محقق نشود الا الله
او را همراه ما بر اینكه آن روز قیامت بعد از آن رسول الله ای ای
خوانده كه فی معقد صدق عند ملك معتقد معي جازفت كه زديك رسول آتده بودم
اصحاب اوياد جنت كه زديك حضرت فرمود بدستی كه اول اجنت
آرزوي دخول و كدستی بخت علی ابن ابی طالب است پس او را
انصاری گفت كه يا رسول الله تو با خبر دادی كه جنت را بنده حرم
تا نگاه كه تو بخت بگذری و حرام است بر جمله امم نگاه كه مت
تو بگذری حضرت فرمود علی ای ابو دجانه ندانستی كه خدای تعالی را
لواهی است از نور و عمودی معی ستونی از یاقوت نوشته است بر آن
نور كه لا اله الا الله و محمد رسول الله و ال محمد بهترین مخلوق است
صاحب لواء حامل و امام و پشوی قیامت است و در رسكلام حضرت
رسالت بدست خود محو علی بن ابی طالب اشارت كه دجا بر كوه رسول
علی را بدی مقبوت شد كه داینده پس مرتضی گفت كه ستایش آن خدای را
كه بواسطه تو ما را بگرم و مشرف كرد اینده پس انحضرت با قضا فرمود

فصعد المنبر فلم يسمع من رسول الله خطبة اليه منها تجددت
فلما فرغ قال ايها الناس ما انا سددتها ولا انا فتحها
ولا انا اخبركم ولا انا اسكنتم قراءوا اليكم اذا هوى الي
قوله ان هو الا وحى يوحى يعني حوى رسول الله امره
ابواب وبيتى دراي صحابه كه در مسجد بوداي معني رصحا
مشاي خود و دشوار ابو جبهه عري كويد كه بدرت كه مر النور خرو
در زير قطيعه سرخ كويها حرم و بر در چشم او سيل اشك ميرزد
و خود بخود ميگويد كه غم خود و ابوبكر و عمر و عثمان را ببردن كدي
و عزا ده خود را در جاي خود آرام داداي پس بركي كردت كه
در تعظيم و رفع مقامت اين غم خود همچ قصبه نميكند رسول الله دست
كه اين معني رصحا دشوار آمده است الصلوة الجامعة خواند
و فاعده جيني بود كه چون الصلوة جامعة فرمودي جمع صحابه
جمع شدند بر پي اخوت بر بالاي منبر رفت و خطبه خواندند چنانكه
از رسول بچ خطبه شنیده شده بود كه از آن خطبه افصح و ابلغ
بوده باشد بحسب تجدد و توحيد حق تعالى و چون او خطبه فارغ
شد فرموداي مردمان نه مرسته ام دراي مسجد را و نه مرسته ام
و نه مرسته ام از مسجد ببردن كرده ام و نه مرسته ام در جاي خود
آرام داده ام بعد از آن آيه و اليكم خواند معني به طغي نميكنم ان
به از قبل و حراست نه از هوا و هوس قوله تعاليم لا يخزي الله

النبى

النبى و الذين امنوا معه نورهم يسعني ايدهم و ايمانهم
الاية يعني پيروي كه روزي كه خوار كنند الله تعاليم خود را و انا را
كه با و ايمان آوردند نوران را و ايد ميژود در پيش اينان و از
دست راست اينان محدث جليل آورده است كه نزالت في علي
و اصحابه يعني كه نازل اين ايد در شان علي و اصحاب او اين دو به
از ابن عباس روايه كند كه او گفت اول من يكي من حلال الجنة را
لحمته من الله عز وجل ثم محمد لانه صفا الله ثم علي يوفى بينهما اني
الجنة ثم ابن عباس الاية و قال علي عليه السلام و اصحابه يعني
اول كسي كه از حلال و جاهاي جنت كوه يابد ابراهيم بود عليه السلام
از جنة دو ستر او با خداي تعاليم بعد از آن محمد جنة انكه او بر زنده خداست
بعد از آن علي مرتضى عارف كرده شود ميان ايشان بنوي جنت دان
عباس بعد از آن اين آيه خواند و گفت الذين امنوا معه نورهم
يسعني الاية عليت و اصحاب او فوله تم هذان خصمان خصمون
في ربهم الاية يعني اي دو خصم اند كه خصومت كردند در راه كرامت
خود و در بجاي و صحيح مسلم از ابو ذر آمده كه قسم و سوكند ياد ميكند
كه ايه هذان خصمان اخصمو اي ربهم در شان علي و حمزه و عبيد بن
حارث عبد المطلب نازل شده است كه در روز بدر با مژگان عبيد
و شيبه بران رسيد و وليد بن عبيد بن عتبة سازد كرده عبيد و شيبه
بن عتبة هر سه در روز غار بدر مبارز جسته حضرت مصطفی سره غم غراده

شد

قراء

خود را بحسب آن فرستاد علی بن ابی طالب و ولید بن عقیله
 کث و حمزه سید الشهداء را بجهنم فرستاد و شبیه عقیله بن حارث
 را و بنای مجروح کرد و در ساق پای او زد و ساق پای او را مجروح
 کرد و بنای آن زخم سید علی بن ابی طالب را بجهنم فرستاد و چون
 این سه زندانی گشته شدند باقی کفار روی بپزیدند نهادند و فرمودند
 ان الله يدخل الذين آمنوا و عملوا الصالحات جنات لا لاية
 یعنی بدینتر که الله تعالی میکند را اندانک زیرا که ایمان آوردند و عمل صالح
 کردند بجهنم یعنی که روانه میگردانند از شبیه آن جویمای روان بنی مروان
 از مجاهد روانه کند که نزل فی علی علیه السلام و حمزه سید الشهداء و عقیله
 بن حارث بن عبد المطلب حبیب بارز و عقیله و شبیه و الولید علم
 و العذاب قرآن اما الکفار فقول فیهم اما الذین کفروا قطع
 لهم ثواب من حدید الی قوله العذاب للخریق و فی علی علیه السلام
 و اصحابه ان الله يدخل الذین آمنوا لا لاية یعنی قرآن در شان علی
 و حمزه و عقیله که فرزاده عبد المطلب است نازل شد در آن حبیب
 که با عقیله و شبیه و ولید مبارزت کردند هر چه در شان کفار را
 نازل شد که و اما الذین کفروا یعنی حق تعالی میفرماید که هر چه آن
 کسان که کافر شدند را از آن جایگاههای از آسمان بریده شد با عذاب
 این در آتش اصعب باشد و در شان علی مرتضی علیه افضل الصلوات
 و اصحاب او این آیه نازل شد که ان الله يدخل الذین آمنوا لا لاية

قوله تعالى والذین جاءوا بالصدق و صدق به ابن مروان از
 مجاهد روایت کرد که این آیه در شان مرتضی علیه السلام نازل
 شده و امام محمد باقر علیه و علی ابائهم السلام هم روایت کنند که او گفت
 الذین جاءوا بالصدق محمد است صلی الله علیه و آله و الذین صدق به
 علی بن ابی طالب است و لفظ روایت اینست عن مجاهد قال
 نزلت فی علی بن ابی طالب و عن جعفر قال الذین جاءوا بالصدق محمد
 و الذین صدق به علی بن ابی طالب و محمد بن جعفر آورده
 و الذین جاءوا بالصدق رسول الله و الذین صدق به علی بن
 ابی طالب قاله مجاهد یعنی این قول مجاهدست قوله فانما فاما
 یدهبین یک فانما منهم من یستقیمون یعنی حق است الله با حجت
 میفرماید که اگر چه ترا عالم بنا خواهیم بردن ولیکن از ایشان یعنی از
 منافقان انتقام و داد خواهیم بستن ابن مروان از ابن عباس روایت
 کند که قال ابن عباس مستقیمون لعلی یعنی بوسیله و بدست علی علیه
 انتقام و داد می ستایم و در فردوسی از جای بر عبد الله حرکه گفت
 نزلت فی علی بن ابی طالب انذینتقم من الناکثین و انما سطین
 بعدی یعنی این الله در حق و رضا نازل شد بنابر آنکه حضرت رسول الله
 فرموده است که او بعد از من از بعضی دشمنان و ظالمان داد خواستند
 قوله تع و را کما اجمع الی العینی یعنی نازل شد بر او و رکوع کند ما را
 که تاران و رکوع گشته کان محمد بن جعفر گفت که هو علی بن ابی طالب

و این مرد و به ازای عبا که روایت کند که تزلزلت رسول الله و علی علیه
 خاصه و سجاد اول من صلی و سید بنی ائمه خاصه در زمان رسول الله
 و حضرت عبا نازل شد و او است اول کسی که نماز و رکوع کرد و فرمود
 فان الله هو مولاه و جبرئیل و صالح المومنین من بعد محمد که امیر
 مولا و ناصر و غیر است و جبرئیل و صالح مومنان هم ناصر و مبارزینند
 پیغمبر اند و محدث جنلی از مجاهد روایت کند که او گفت که علی است
 صالح المومنین و این مرد و به ازای عبا که روایت کند و از امام و بنیت
 عیسی هم روایت کند که گفتند که شنیدیم که رسول الله پیغمبر و علی
 صالح المومنین است و قوله تعالی فالیوم الذین امنوا من الکفار
 ینفکون علی الاسرا یک شیطان الایه منی روز قیامت آنان
 ایمان آورده اند از حال کافران و خدند در تحت راسته نشسته و نظر
 میکنند خطب خوانم آورده است که قبل تزلزلت فی ابی جبر و الولید بن
 المغیره و الحاص بن ولید و غیر هم من مشرک مکه کافران و یفکون
 من عمار و بطال و غیرها و قبل ان علی مر ابن طالب جاری شود
 المسلمین الی رسول الله ففتح منهم المشرکون فقاوا الاصحابه را اینا
 الاصل ففتح کسانیه فارتل الله الایه قبل ان یصل علی الله صلی الله
 علیه و آله بعد گویند که چنانکه این آیه در شان کافران مکه نازل شد
 که از حال بطال و عمار و غیران میخندیدند و گویند که و تصادف
 خدا از مسلمانان نور حضرت رسول الله بی مشرکان از حضرت و اصحاب

و این

او افسوس داشتند با اصحاب خود در خلوت گفتند که اصلح بین
 یعنی داغ مراد را از طور او خندیدیم بنی الله تعالی این آیه فرود آورد
 بنی از این مرقع بمصلح رسد قوله نعم ام حبیب الذین اجتمعوا
 السیات ان یحکمهم کالذین امنوا سوا محبیهم و محبتهم سار
 مایحکون یعنی بنده باشند آنان که ایمان آوردند سوا او را بر این
 در مجازت و در محبت مکه سار و مایحکون چه بد بود و او را
 خطب خوانم روایت کند که این آیه در قصه غزای بدر نازل شد
 در شان حمزه و علی و عسید بن الحارث چون مبارزت کردند
 فقال عقبه و شیب و ولید بن عقبه قوله نعم المومنین رجال صدقوا
 ما عاهدوا الله علیهم ففتحهم من قضی محبتهم من مشرک منی
 از جمله مومنان مردان نه شده که راست گفتند و بجای آوردند
 آن عهد و پیمان را که با حق تمام بسته بودند ففتحهم من قضی محبتهم
 یعنی بعضی از ایشان شهید شدند و ففتحهم من یفتقر علی ابی
 طالب است قوله نعم رضی الله عن المومنین او بیایم و یک تحت
 الشجرة الایه یعنی بدر که راضی شد الله تعالی از مومنان در آن
 جایی که بیعت میکردند با تو در درخت حبیب حوازم از غار
 بن عبد الله روایت کند که گفت تزلزلت فی اهل حدیبیه گنایم
 الف و اربعه فی الایه انتم الیوم خیاری الیکم الارض
 فبا یفنا تحت الشجرة علی الموت قال جابر و ادلی الناس

و بعضی از ایشان مشرک شده اند
 و احطت حوازم را در دست
 که ایام در شان علی و حمزه و عسید
 نازل شد ففتحهم من قضی محبتهم من مشرک منی
 و اصحاب ایشان عهد کردند که در حدیبیه
 نشسته بودند گفتند و هم جعفری در هر
 قصه جهاد میکردند تا شهید شدند

بمنه الایة علی ابن ابی طالب علیه السلام قال وانا بهم نقا قریبا
بعضی فتح خیر وکان ذالک علی بن ابی طالب یعنی ابی ایه نازل
شد در شان اهل حدیث و حدیثی است فرستاد که جابر گوید که
که در آن روز زید را در چهار صد نفر بودم من حضرت پیغمبر را گفت که امروز
شما این بهترین اهل زمین و بیعت کردم زید را بر من یعنی پیغمبر دارم
روی نکردیم جابر گوید که اولی و آخری مردمان بیان آید علی ابن ابی
طالب است چه آنکه حق تعالی فرمود وانا بهم نقا قریبا یعنی مرداد با ایشان
مختارند که آن فتح خیر است و آن فتح بر دست پیغمبر علی ابن ابی طالب
بود قوله تعالی الذین آمنوا بالله ورسوله اولئك هم الصديقون
والشهداء عند ربهم اجمعین و نورهم یعنی آن کسانی که ایمان آوردند
خدا و رسول و آن گروه که نزدیک پروردگار خود منزلت صدقان
و شهدا دارند اینان را خرد و نور حاصل شود محدث گفت که
این آیه در شان مرتضی علی فرود آمده است قوله تعالی
یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین قالوا
هو علی ابن ابی طالب و هو راس المؤمنین یعنی پیغمبر الله
تعالی و آنکه که اتباع تو کرد از مومنان پس باشند ترا در مقام
و یاری کردن محدث گفت که قالوا یعنی اهل علم گفته که مراد
از من اتبعک علی ابن ابی طالب است که او سرور امام مومنان
قوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم قال بریده صاحب رسول

هو صراط المستقیم محمد و آل محمد قوله تعالی و اعظمی ارجل الله جمعا
قال جبرئیل الله علی و اهل بینه یعنی مومنان دست جبرئیل الله زیندر
گفت که جبرئیل الله علی است و اهل بیت او بر شیده مانند که جبرئیل و جبرئیل
که بعد ازین فی آیه سه از کتاب مناقب ملک الحافظ طراز الحی بن
احمد بن موسی بن مردویه منقول شده است قوله تعالی و لعلی الله المومنین
الضال و کان الله قریبا عنیرا حافظ ابن مردویه در مناقب آورده
که کان ابن مسعود یقرا هذا الطریف و لعلی الله المومنین الضال
یعنی من ابی طالب و کان الله قریبا عنیرا یعنی ابن مسعود در
زمان رسول الله صلعم این حرف بفرموده بودی طوریکه اندک و لعلی الله
المومنین الضال علی ابن ابی طالب یعنی علی بن ابی طالب از جنگ و قال
مومنان را بلکه دارا باشد ایشان را بواسطه علی بن ابی طالب از جنگ و قال
کردن با عروین و دو الله تعالی قوی بود و غالب و حکایت ابن جبرئیل قال
در تفسیر سوره اعراف مذکور است قوله تعالی یومئذ اذن الله ان
ترفع و تذکر فیها اسمی سبح لعلیها بالعدی الاصل رجال الایة
یعنی رفا نهایی که الله تعالی دستور داد و رضا داده باشند در رفعت بلند
کردن آن دنایم حق بودن در آن هر آینه تسبیح مکتبه حق را در آن خانه هر
بایداد و بشما نگاه مردان که مشغول نیستند ایشان را از ذکر حق و از اقامه
صلوة و دادن زکات نه بخاری و نه فرموده و فرقی بر سینه از روزی
منقلب و دیگر کون شوند در دهرها و دیده این مرد و دیده از افسان ملک
در برده اسلمی روایت کنند که مرد و گفته قرآن رسول الله فی صوت اذن

ان ترفع الى قوله القلوب والابصار فقام رجلا فقال اي بيوت هذا
يا رسول الله قال بيوت الانبياء فقال ابو بكر يا رسول الله هذه البيوت
منها البيت على وفاطمة قال نعم من افاضلها بعز رسول الله ان اية
خوانه بس يك مردی برخواست و گفت ای بیوت هذا یعنی این کدام
خانه است ای رسول خدا الحضر فرمود که این انبیاست بس ابو بكر
گفت ای رسول خدا این خانه از ان خانه است خانه علی وفاطمة است
الحضر فرمود علی این خانه از افاضل خانه است قوله تم وجعلسان
صدق فی الاخرین حتی تم از ابراهیم علیه حکایت کند که او گفته
اجعل لی یغیر از هر بنای نیکو در افراترین پیاوین این مردوب از امام
جعفر صادق روایت کند که او گفته حق علی ابن ابی طالب عرضت
ه لایته علی ابراهیم فقال اللهم اجعل من ذریتی تفعل الله ذالك الحق
سان صدق سان علی ابن ابی طالب است ولایت او بر ابراهیم معوض
بس ابراهیم گفت ای پادشاهای علی را از جمله ذریه گردان و حضرت علی
درخواست را بفرست آورد قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله
والرسول اذا دعاکم لما یحکم الایة یعنی ای آنان که ایمان آورده
اطاعت خدا و رسول کنید هرگاه که شما را بخواند چیزی که آن زنده کند شما را
این مردوب از امام محمد باقر علیه روایت کند که او گفته مراد از ما یحکم
ولایت علی ابن ابی طالب است یعنی بخواند شما را بولایت جعفر صادق علی
قوله تعالی و بعز الذین امنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم یعنی برت
ده ای محمد انرا که ایمان آورده اند باینکه ایشان را سابقه خیر

بیوت

م

هست نزدیک برورد کار خود این مردوبه از جابر بن عبد الله انصاری
وامام جعفر صادق روایت کند که گفتند نزلت فی ولایت علی ابن ابی طالب
یعنی این ایه در باره ولایت جعفر صادق فرود آمد قوله تعالی یا ایها الذین امنوا
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اول الامر منکم این مردوبه از امام
جعفر صادق روایت کند که اول الامر جعفر صادق است با ضابطه و سایر
احکام به تبعیت قوله بعد و من اطاع من کذب علی الله و من یضلل
و کذب بالصدق اذ جاء یضللک ظلمة از انکس که دروغ گفت
بر خدا و صدق و راست را دروغ زن کرد در آن جایی که پیشی مدعی
این مردوبه از جعفر صادق روایت کند که گفت الصدق ولایت اهل البيت
یعنی صدق عبارت از ولایت ماست که خانه این نبوتیم و امام محمد باقر
از پدر خود روایت کند که لفظ و من اطاع درین ایه اشارت است بانکس
که قول رسول را که در شان جعفر صادق فرموده است رد کند و از قبول تمام
قوله تم و شاقی الرسول من بعد ما یبقی لیم الایة یعنی گفت رسول
کردند در کار جعفر صادق علیه السلام قوله بعد و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اطیعوا اول الامر یعنی اطاعت کنید خدا و رسول و اول الامر را که
بعد ملک امانت نذر و الله علی کل قدیم یعنی بر هر کس که بگوید
بعضی امور و هر راه دل نسی بسبب اظهار آن بجهت کسی ضایع آن که
جرا از اسان یعنی بر محمد و فرستاده نشد یا خود همراه آن شخص
از آسمان نیا مدتی ای محمد بن زید و زری دهنده و آن ضایع
که برهم چند ناما و قار است از امام جعفر صادق علیه السلام روایت

ملوک که قو

که رسول گفت یا موصی که با علی انی سالت الله عزوجل ان یوالی بنی
 و یبذل ففعل و سالت الله ان یوالی بنی و یبذل ففعل و سالت الله ان یبذل
 و یبذل ففعل فقال رجل من القوم والله لصاع من عمره من خیر
 ما سأل محمد ربہ بلا سألہ ملکاً یعصی علی عدوہ او کثیراً یستعین
 به علی فاقته فارتل الله تعالی فلعنک تارک بعض ما یوحی لک
 به من امرک فخر الله تعالی در خواست کردم و سالت نمودم که میان من
 و تو موالات و محبت اندازد پس خدای تعالی ان درخواست را بفرستاد
 در آورد و سالت نمودم که میان من و تو موالات و برادری کنی کنان
 رسول را میزد و دل کرد و سالت کردم که ترا وصی من کند و جان کرد
 پس یک مردی از قوم که منافق بود در غیبت گفت والله که یک صاع
 خوراک در مشک کنه پوسیده باشد بهتر است از ان چیزی که محمد از دور
 خود سالت نموده است چرا در خواست نکرد از حق تعالی که بخواهد
 نماید بر تو وفای و شدة اجتماع خود پس حضرت الله تعالی ان آیه
 فرستاد قوله تعالی و لما ضرب عیسی بن مریم مثلاً اذا فی مکینه
 یصدون عن غیر بن عیسی بن مریم را ضرب المثل زدیم دیدم که قوم
 وای محمد از ان ضرب المثل صد و دینست یعنی اعراض می نمایند از حق
 امر الحق صریح مرویت که رسول الله صلی الله علیه و آله با من گفت که ای محمد
 ان فیک مثلاً من غیر احبہ قوم من ملوک اقیه و البعضه قوم من ملوک اقیه
 قال المناقون اما رضی له مثلاً الا عیسی فرقت بنی بدر که در حق

و سالت که خداوند را سالت کردی و سالت کردی که خداوند را سالت کردی

مثلی و در استانی از عیسی است چه عیسی را علیه السلام قومی دوست داشت
 و در محبت او هلاک شدند و قومی دشمنی داشتند و در دشمنی او هلاک
 شدند پس منافقان گفتند که از این علی هیچ مثلی و در استانی ندیدیم
 عیسی را علیه السلام از انجه این آیه نازل شد قوله و جات من
 من اعصاب و نزع و یخیل صنوان و غیر صنوان الایه صنوان
 دوسه درخت خرم را گویند که از بن و بیج باشند از جابر بن عبد الله
 انصاری مرویت که گفت شنیدم رسول الله را که با بعضی منوفه و منافق
 من انصار شتی و انا و انت من سبج و احده تم قر الایه یعنی
 بیض و دمان از درختان کونا کون اند و من و تو از یک درختیم بیض و دمان
 بعد از ان رسول ان آیه خواند قوله تعالی و نزعنا ما فی صدورهم من
 غل اخواناً علی سرر متقابلین یعنی سر و دل کشیدیم انچه در سینها و اهل
 جنت بود از لینه و صفات ذمیمه و درین حال که برادران که بر سر رها
 نشسته روی بر روی یکدیگر دارند از ابو هریره مرویت که قال علی
 یا رسول الله ایما احب الیک انا ام فاطمه قال فاطمه احب الیک
 منک و انت اعز علی منها و کانی یک و انت علی حوض قدود
 عنه الناس و ان علیه لابی ارق مثل عدد نجوم السماء و انت
 و الحسن و الحسین فاطمه و عقیل و جعفر فی الجنة اخواناً علی سرر
 متقابلین انت معی و شیعتک فی الجنة ثم رسول الله قرا اخواناً علی
 سرر متقابلین لاینظر احدکم فی قاضی حبه من راضی علی لک ای



رسول خداي که ام یک دو ستر است نزد تو از هر وفاطه انحضرت فرمود
 که فاطمه زهرا در هر دو ستر است از تو و تو نیز بر سر بر مر از و کویا می بینم
 ترا که بر حوض من ایستاده و مردمان شنی را از حوال حوض دور کنی
 و بدرستی که در حوض من از برقیات بشماره ستارها و اسماء و نو حسی
 و حبیبی وفاطه و عقیل و جعفر در جنت باشند و چون برادرانی که بر گریه
 نشسته باشند تو همراه مرا باشی در مکانی و منزلت من و شیعه بود در جنت
 باشند بعد از آن رسول الله این اید بر خواند که اخوانا علی سر من جالبی
 و گفت لاینظر احد هم فی قفا صاجه یغیر نظر یکنند هم یک از اینان
 در قفای یا رخود یعنی همه در شود و حال و حال حقانی همه یک مستغرقند
 اینجا نه عیب جنتی و نه در قفا غیبت کردن و نه از حضور غیبت نمودن
 قوله تعالی و من خلقنا امه یهدون بالحق و به بعد لون یعنی پس از
 جمله آن کسان که آخر دم امتی و جماعتی هستند که خلق را بجای راه
 راست میزنند و هدایت میدهد و بتوفیق حق از راه باطل عدول
 میجویند نقل از هر تفسیر کند که فرمود تفتقری امتی بهذه الامه علی
 ثلثه و سبعین فرقه ایشان و سبعون فی الازوا حده فی الجنة و هم الذین
 قال الله تعالی و من خلقنا امه یهدون بالحق و به بعد لون و هم انا
 و شیعتی پس این امه همانند و سه فرقه میشوند هماد دو گروه در دوزخ اند
 و یکی در جنت و این فرقه است که حق تعالی در حق اینان مفرمانه و من
 خلقنا امه یهدون و این فرقه هم و شیعه هم قوله تعالی طوبی لهم حسن

ادوی و روی یک
 دیگر

مایه

باب محمد بن سیرین گفت من شجره فی الجنة اصلها فی حجره علی لیس
 فی الجنة شجره الاولیها غصن من اعضا نایم طوبی و درختی است در جنت
 و اصل و بنج آن درخت در حجره مرتضی علی است و در جنت هم حجره
 نیست که در و غصنی یعنی شاخی از شاخهای آن درخت است فوله
 و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صفا این آیه در شان مرتضی
 وفاطه زهرا است قوله تعالی اولی الارحام بعضهم اولی بعض فی کتاب الله
 من المؤمنین و المهاجرین قل ذلک علی ذکاک من مناهج احوال
 رحم یعنی و اولو الارحام که خویشین نزدیک اند چون مؤمن و مهاجر باشند
 بعد یکدیگر احو و اولی اند در حکم کتاب الله گویند که انس که این آیه در شان
 او نازل شد مرتضی علیه السلام چرا که مؤمن و مهاجر و خویشین نزدیک رسول الله
 او بود و این معنی بر تقدیر است که لفظ من در بیان اولو الارحام باشد
 و اگر من بعضی و متعلق اولی بود معنی چنین باشد که اولو الارحام و هو
 نزدیک که مؤمن و مهاجر باشند بعد یکدیگر در حکم کتاب الله احو و اولی
 از مؤمنان و مهاجرانی که اولو الارحام نباشند فوله تعالی قل لا اسألكم
 علیه اجر الا المودة فی القربى پس بگوئی ای محمد که هر در جنت است
 نیکنم از شما هیچ فردی و اجر و برحق رسانیدن من بر شما مگر محبت
 در زمین با اقربای من و در مقدمه آورده ایم که رسول صلی الله علیه و آله
 فرمود لا تؤذوا علیا و فاطمه و ولد هما یعنی بر بچانید علی و فاطمه
 و الحسن و الحسین را و سعید بن خیبر از آن عباس روایت کرد که سئلی

رسول الله من مولاه الذين يحب عليا جهم قال علي وفاطمة وابائهما
فاما ثلاث مرات مفسر سوال کردن از حضرت رسالت که این کوفتیه
که واجب است بر ما بخت ایشان انحضرت سه نوبت فرمود که علی است
وفاطمه و هر دو بر ایشان و این حدیث در کثاف و غیره هم آمده است
قوله تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يظهر لهم
طهرا در مقدمه گفته شد که این آیه مخصوص حضرت مصطفی و مرتضی و فاطمه
زهره و امام حسن و امام حسین است بر و آیه ام سلمه و زهرا و عایشه و غیره
قوله تعالى مرج البحرين يلتقيان الایه از آنجا که در بیت که گفت
بحرین علیست و فاطمه یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان حسن و حسین و از
ابن عباس مرویت که گفت مرج البحرين علی و فاطمه یعنی بر رخ انبی
صلی الله علیه و آله یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان الحس و الحسین علیهما
السلام قوله تعالى و نادى اصحاب الاعراف رجالا یعرفونهم بآیهم
یعنی نه کردند و او از دادند اصحاب اعراف مردانی که ایشان بپوشان
بیش خند و اعراف کو بیت مرف بر جنت و از مرتضی فرودت که فرمود
حسن اصحاب الاعراف من عرفناه بسماء اذ خیلناه بالجنت یعنی ما
اصحاب اعراف هر که را بپوشان جنت که را ندیم قوله تعالى
ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عباده و اما الایه یعنی خدا را
بمیراث میدادیم کتاب را آنکه فی که را زدیم از نبیگان خود مرتضی
علیه السلام فرمود حسن او گفت ما یم ائمتن قوله تعالى و قالی احبنا

و نعم الیکم

و نعم الیکم فانقلبنا بنعمة من الله و فضل الایه از آن راغب
مرویت که رسول الله صلی الله علیه و آله مرتضی را با نبوی
چند بطلب ابوسفیان فرستاد پس یکایک از نبی خراجه
ایشان را دید و گفت ان القوم قد جمعوا الیک یعنی مدرستی که
قوم ابوسفیان بسباب جنگ از بهر تو جمع کرده اند پس مرتضی
و اصحاب او گفتند حبنا الله و نعم الیکم الایه قوله تعالى ان
الذین سبقتم له من الجنت اولیک عنما بعد و یعنی بدین
که آن کسان که سابقه بنکوبها از ما حاصل است ایشان را آن
کرده از جهنم و آتش دوزخ دور کرده اند از نعمان بن بشیر روایت
که گفت ان علیا تلا بالیله و قال یطعمه اما منهم و ایتت الصلوة
نقام و هو یقول لا یسمعون حیسه یا یعنی بدرستی که مرتضی علی یک
شب بی این آیه تلا و فرمود که من از آن کسانم که سابقه حسن
از حق ایشان حاصلت و چون اقامت صلوة گفتند مصطفی نماز
برخواست و این آیه بخواند که لا یسمعون حیسه یا یعنی نمی شنوند
با یک آتش دوزخ را قوله تعالى و اذان من الله و رسوله الی الناس
بوم الحج الایه یعنی این اعلام و شنوایند فی است حاصل شده
از خدا و رسول او پس مردمان در روز حج اکبر که خدای تعالی و رسول
او پیری و پیرانند از مشرکان این مردودیه گفت که هو چی اذان
علی بالایات من سورة براءت یعنی این اذان و شنوایند

اشارت به آنکه مرتضای مردمان را اکاه کرد باین آیات
 که از سوره برات خواند چنانکه در باب دوم گفتیم که مصطفی
 سوره برات با ابوبکر سوی مکه فرستاد تا از ابراهیم خوان
 بخواند و بعد از آنکه روز مرتضای علی را در عقب وی ارسال
 کرد تا سوره را از ابوبکر بستاند و خود از ابراهیم بیا آنکه بخواند
 باشد و رسول الله فرمود در جایی ارسال مرتضای که ما موافق شدیم ام
 بآنکه این سوره را از ابراهیم بیا کسی که از او باشد قوله تعالى
 الم احب الناس ان ينزلوا ان يقولوا المتوا لا يفتنون
 یعنی این مردمان پنداشته که متروک و معاف میشوند باین
 مقدار که گویند ایمان آوردیم و این از مودت محراب نشوند
 قال علي قلت يا رسول الله ما هذه الغشوة قال يا علي بك
 و انك غاصم فاعدا اسباب الخصومة يعني مرتضای گفت که لغشوة
 یا رسول الله این غشوة و بجزیه جیت فرمود که ای علی این غشوة
 بسبب است و بدترتر که با تو خصومة خواهند کرد پس اما در سبب
 خصومة را قوله تعالى و لتعرفنهم فی لحن القول ابوسعید خدری گفت
 لتعرفنهم فی لحن القول یعرفنهم علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی
 البته میشناسی منافقان را در لحنی قول و بدترتر ایشان بسبب
 دشمنی که با مرتضای دارند قوله صفاق ذق مودن بینهم ان لعنة الله
 علی الکافین یعنی اکاه کرد اکاه کشته میان مردمان که لعنت خدا

با دران

با دران کافران که دین خود را بدو و لعن فر گرفته اند و امام محمد
 با قرع گفت که این اکاه کشته علی است علیه السلام قوله تعالى
 من جاء بالحسنة فله عشر امثالها الا ان یمن هر که روز قیامت حسنة
 و نیکوی آید عشر او داده چنان نیکویی و ثواب و پرا خواهد بود
 و مرتضای فرمود الحسنة حسنة و السیئة بغضنا یعنی نیکویی محبت
 و رزیدنت با ما بدی دشمنی کردنت یا ما قوله تعالى من جاء
 بالحسنة فله عشر امثالها و هم من فرج یومئذ امین و من جاء بالحسنة
 فله عشر امثالها فی النار یعنی روز قیامت هر که نیکو آید بی او
 بهتر از آن ثواب است و آنان که بدین صفت آید از ترس آن روز
 ایمن اند و هر که بدی آمد در آتش دوزخ بر روی در افتد مرتضای
 فرمود که الحسنة حسنة اهل البيت و السیئة بغضنا منی جاء بها کتبت
 علی وجهه فی النار یعنی حسنة ماست که اهل بیت رسولیم
 و سیئة بغضنا ماست هر که با آن آید حق تعالی او را در آتش دوزخ
 بر روی در افکند قوله تعالى و الدین یبذون المؤمنین و المؤمنات
 بغیر ما اتفقوا الا لایه مقابل بن سلیمان گفت که ترک فی علی بن
 ابی طالب و ذلك ان نقرأ من المناقیب کان فی ذنبه
 و یکذبون علیه یعنی این آیه در شان مرتضای نازل شد و آن
 چنان بود که نفی جنبه از منافقان آید ای مرتضای میکردند و رو
 دروغ می بستند قوله تعالى و یقولون امنا بالله و الرسول و

الایة ابن عباس گفت که نزلت فی علی ورجل من قریب اتباع
 منه ارضایابی این آیه نازل شد در شان مرتضی و یک مردی از
 از قریبی که زمینی از او خرید و بود قوله تعالی تراهم رکعاً یجدون
 فضل الله ورضوانا امام سرکاه از ابای خود علیه السلام روا
 کند که نزلت فی علی بن ابی طالب در شان علی نازل شد قوله تعالی
 فاستوی علی صوفة قال استوی الاسلام بسیف علی عقری
 یجب الزرع لیغنیهم الکفا ورجع بن محمد قال هو علی بن ابی
 طالب علیه السلام قوله تعالی اهل تسوی هو و من باجر بالعدل هو
 علی صراط مستقیم قیل هو علی علیه السلام قوله تعالی سلام ال
 یس قال ابن السبیب الیس الی محمد علیه السلام قوله تعالی
 یؤت کل ذی فضل فضیلة امام سرکاه علیها السلام گفت هو علی بن ابی
 طالب اذ هم یروون الی الله علی بصیرة انا و من اتبعی هو علی
 ابن ابی طالب قوله تعالی و العمران الانسان لعلی خیر عمر ابن عباس
 ان الانسان لعلی خیر اوجیل الا الذین امنوا علی و سلمان انهم
 یعلم انما اتول الیک من ذلک الحق الایة هو علی بن ابی طالب قوله
 تعالی و العاجون علی و سلمان قوله تعالی و جبر الخبیین الی قوله تعالی و
 رزقاهم یتفقون قال منهم علی و سلمان قوله تعالی و تراصی الحن
 و تراصوا با صبر عمر ابن عباس انما نزلت فی علی عا ایت آخر
 این آیات که از کتاب شایب این مرد وید نقل کردم **باب نهم**
 در تفسیر

و اما من اونی کتابه
 هو علی بن ابی طالب
 قوله تعالی

در ثبوت افضلیت مرتضی علیه السلام بسبب کفویت و تزویج و
 با قاطعه زهر علیه السلام بنی بر دو فصل **فصل اول** در فردوس
 الاخبار از امام مسلم مرویست که قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 علی ما کان لغاطه کفوا و در مناقب خطیب از امیر المومنین
 علیه السلام مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود امانی
 ملک فقال یا محمد ان الله عز وجل تراء علیک السلام و یقول
 قد نزلت فی وجه من علی فز و جهامنه و قد امرت بحجة طوبی
 ان یحمل الدن و الیا قوت و المرجان و ان اهل السماء قد جوا
 لذلك و یولد منها یتید الشباب اهل الجنة و بها تزیین
 الجنة فابتر یا محمد فانک خیرا و لین و الاخرین یسیر
 بمن آمد و گفت ای محمد بدتر که خدای عز وجل تو سلام بفرستد
 که فاطمه را جنت علی کرده ام پس تو نیز او را جنت علی کن و
 طوفی امر کردم تا بار گرفت از در و یا قوت و مرجان و بدتر که اهل
 آسمان از جهه آن شاد شده اند و زود باشد که از ایشان متولد
 شود و امام که سپید جوانان اهل جنة باشند و جنت بدان دو امام
 مزین شوند نه بغیر ایشان پس شادت با ترا ای محمد اندک سپید
 اولین و آخرین قریبی و دیگر در مناقب خطیب از بلال بن جابر روایت
 که گفت طلع علینا رسول الله ذی الحیة و وجهه مشرق کدایرة القمر
 فقام الیه عبد الرحمان بن عوف قال ارسول الله ما هذا النور

جامه
 کدایرة

قال بشارة انتي من ربي في ابن عمي وابنتي وان الله زوج عليا
من فاطمة وامر رضوان خادن الجنان فمز شجرة طوبى محلت رفاقا
يعني صكا كما بعدد محبي اهل بيتي وان شاء من تحتها ملائكة من نور
ودفع الى كل ملك صكا فاذا استوت القيمة باهلها نادى الملايكه
في الملايكه فلا يبقى تحت لاهل البيت الا دعت اليه صكا فسر
فكاك من النار باخي وابن عمي وابنتي فكاك رقاب رجال و نساء
من امتي من النار يعني من روي رسول الله برامه وروي او رق
ذروني بود همچون دایره ماه بس عبد الرحمن بن عوف سوار بر حمار
وگفت ای رسول الله این نور چیست که در روی تو می بینم اخبرت فرمود
بشادتی هست که از پروردگار رحمت بر آمده درباره برادر و این عم و دختر
من بدتر که الله تعالی علی را جنت فاطمه گردانید و رضوان که خادان
است فرمود تا شجره طوبی را جنبانید بس طوبی صحیفه یعنی کتابها بار
گرفت بعد همچنان اهل بیت من و از شیب طوبی ملائکه از نور ان کرد
و خلقت فرمود و بدست هر یکی یک صحیفه داد پس هر گاه که اهل قیامت
جمع شوند آن ملائکه در میان خلایق ندا کنند و همچنان مارا بخوانند
بنابرین معنی صحیفه غایب اند این خانه و از بالا که بدست او صحیفه
دهند که در آن صحیفه فکاک و گردن ازادر او بود از آتشی دوزخ
بس بسبب برادر و این عم و دختر من اذادست رقاب رجال و نساء
یعنی گردنهای مردمان و زنان است مرا از آتشی دوزخ این حدیث را

ای فاطمه

این خالو بود در کتاب ال آورده و معنی حدیث از مالک بن حنانه
بروید که گفت طلع علیا رسول الله ذات یوم متبسی
فقام الیه عبد الرحمن بن عوف فقال ای و امی فداک
یا رسول الله ما الذي اضحک فقال بشارة انتي من عند الله
فی ابن عمی و اخي و ابنتی ان الله تم لما زوج فاطمه امیر
الجنان فمز شجره طوبی محلت رفاقا یعنی صکا كما بعدد محبتنا
اهل البيت ثم انشاء من تحتها ملائكة من نور فاخذ كل
ملك رقاقا فاذا استوت القيمة باهلها نادى الملائكة
و الخلائق فلا يلقون محبتنا لنا محضا اهل البيت الا عطوه
رقاقیه برآة من النار فسا راخی و ابن عمی و ابنتی فکاک
رقاب نساء و رجال من امتی النار یعنی رسول صلی الله علیه
و آله میگردانیده تبسم کنان و خندان بس عبد الرحمن بن عوف
برخواست وگفت فدای تو باد ما دریم و بدرم ای رسول فدای این
که ترا بخنده آورده است بصیحت اخبر فرمود بن رقیب که از
تو یک حق تعالی درباره این عم و برادر و دختر فرموده است
بدتر که الله تعالی در آن حدیث که فاطمه را از دوزخ کرد رضوان را
فرمود که تا شجره طوبی را جنبانید بس طوبی بعد همچنان ملائکه خاندان
بنویسم صحیفهها را گرفت بعد از آن از شیب طوبی ملائکه از نور ان کرد
و از نور او فرید و هر یکی یک صحیفه را گرفت پس هر گاه که اهل قیامت

جمع شوند ملائکه و خلایق در محله یکدیگر زند و بهم آیند پس هیچ محبت
 مخصوص و دوستی مخلص ما را که خاندان بتو می نه نیند الا بدینست
 او صحیفه دهند که در آن برآه و پیزی بود از آنش و درخ بنیاد
 برادر و این عم خرد و خرد آزادی کردن زمان و مردان است
 غلت از آنش و در غایت الطالب از جابر بن سمره و دست
 که رسول الله علیه و آله فرمود ابدا الناس هذا علی بن ابی طالب
 و انتم ترعون انی زوجته اینست فاطمه و لغد خطبها الی اشرف
 فریضی لم اجد کل ذلک لوقع الخبر من السماء حتی جاء جبرئیل
 علیه السلام و عشرين من شهر رمضان قال یا محمد العلی الاعلی
 فیما علیک السلام و قد جمع الروحانی و الکرمین فی وادی قال
 الاصحیح تحت شجرة الطوبی و زوج فاطمه علیا و احیى طنت را
 الحاطب و الله ثم الولی و امر شجرة طوبی تحت الحلی و الحلی
 و الله و الیاقوت ثم فترته و امر الحور العین فاجتمعن لمعقطن
 فیما یقینا دینه الیوم الیوم و یقولن هذا اشار فاطمه فی ایام
 علی بن ابی طالب استاده است و حال آنکه شما می پندارید و بجان
 میگیرید که بخودی خود او را بخت و خنجر و فاطمه کرده ام و نه برتر
 که اشرف و اکابر قریش خطبه و خواستداری او کرده اند و هر کس
 مشغول نشدم آن همه را از بهر آن میگردم که مشغول و مشغول اخباری
 بودم تا جبرئیل در شب است و چهارم ماه رمضان آمد و گفت ای محمد

الانبج
 و لفظی

علی اعلی

علی اعلی و تو سلام بخواند و جمع کرده است روحانیان و کرد و پیمان را
 در وادی که از افصح یعنی فراخ گویند در زیر شجره طوبی فاطمه را علی
 تزویج کرد و فرمود مرا که خواستد از فاطمه من بایستم و الله تعالی ولی
 کفاح شد و شجره طوبی او کرد تا حلی زیر شجره و حلی یعنی جامهای
 بهشت و در ویا قوت با گرفت و از آنرا کرد و بخود و عین
 فرمود تا جمع شدند از انقطاع کردند یعنی بر حیدر بن حور
 از ابید یک هدیه میبندید و میگویند که این نشان فاطمه است علیها السلام
 و در سبیل التقوی از آنش مالک مردیت که گفت پیغمبر رسول الله
 حاسن فی المسجد فی علی قال یا علی ما جاءک قال جئت استقم
 علیک یا رسول الله قال هذا جبرئیل یخبرنی ان الله تبارک و تعالی
 زوجک فاطمه و اسعدکم علی تزویجها اربعین الف الف ملک و وحی
 الی شجرة طوبی ان انتری علیهم الله و الیاقوت فترت علیهم
 و الیاقوت فاستدرت الحور العین لمعقطن فی اطباق الله و
 الیاقوت فتمت بها و نه الیوم القیامه یعنی رسول الله شسته بود
 در مسجد که علی آمد حضرت رسالت ما او گفت که ای علی ترا چه
 در پیش ما آورد گفت ما بول الله آدم که بر تو سلام کنم آن حضرت
 فرمود که اینست جبرئیل عا اخبار و اعلام هر میبندید که حق است حضرت
 فاطمه کرد و بر تزویج او جهل بزار بزار فرشته را گواه گرفت و شجره
 طوبی وحی کرد که در ویا قوت را نشان کرد و حور و عین ما

بنهم

نمودند و بنیاد نه و آن شاره در طبقه در و با قوت التماس پیدا
 پس از این بعد یک مدیه میفرستند تا روز قیامت و در مناقب خطب از
 عبد الله معهود هست که قال رسول الله ص ما فاطمه زهرا جنگ
 سیدای دنیا و آنه فی الاخره لمن الصالحین لما ادا الله
 ان املک من علی امر الله حرس فی السماء الرابعة فصنف
 الملائکه صفو قاع خطب علیهم فرجک من علی ثم امر شجرة الجنان
 محبت الحیا و الحلال ثم امر بانشر علی الملائکه فی اخذ منها شیئا
 اکثر مما اخذ غیره افیخ به الی یوم القيمة یعنی رسول الله فرمود که ای
 فاطمه تو را جنت کسی کرده ام که در دنیا سید است و همه و بزرگوار
 در آخرت از جمله صالحان یعنی در زمره انبیای فاطمه چون خود
 حق تعالی خواست که ترا بجای دهم جبرئیل را فرمود تا در آسمان چهارم
 ایستاده و ملائکه را صف صنف دهشته و بعد از آن برایش خطبه خواند
 و ترا جنت علی کرد بعد از آن اشعار و در خدای جنت را او کرده و زین
 و زبور و جامهای بهشتی بارگفت و فرمود تا از اشارت کرد بر ملائکه پس هر کس
 که سنده باشد از آن زین و زبور و جامها بیشتر از آنچه غیر او گرفته باشد
 افتخار کند باشد بان تا روز قیامت و همین و همین حدیث در کفایت
 الطالین از علیه حوست که فاطمه را در مایه و در کرده در اندام فدا
 پس رسول ص ما اولکنت که زو جنگ سیدای دنیا و آنه فی الاخره
 لمن الصالحین و در کفایت المطالب امام جعفر از امام خود علیه السلام

اولی الامر

روا به کند که آن ابا بکر اقی النبی ص قال ما رسول الله زو جنتی طه
 فاعرض عنه فانه عمر قال له مثل ذلك فاعرض عنه و ایضا عبد الله
 عرف فالا انت اکثر قریش مالا فلوا بینه رسول الله فخطبت
 الیه فاطمه زادک الله مالا الی مالک و شرفا الی شرفک فاقی النبی
 فقال له مثل ذلك فاعرض عنه فانه قال قد نزل بی مثل الذی نزل
 بکما فایضا علی بن ابی طالب ع و هو یسقی تخمات له قال قد عرفنا
 قرابتک من رسول الله و قد تنک فی الاسلام فلوا بینه رسول الله
 فخطب الیه فاطمه لزا داک الله فضلا الی فضلک و شرفا الی شرفک
 فقال له بنتی ما فاطمه فاطمه فاطمه فاطمه فاطمه فاطمه فاطمه فاطمه
 رکعتین ثم اقی النبی قال ما رسول الله زو جنتی طه قال اذان و
 خنکها فایضا فاطمه قال اصدتها سیفی و فرسی و دربی و ناصحی
 قال اما ناصحک و سیمک و فرسک فلا غنا بک عنها فاقی النبی
 و اما در عک فنانک بها فاطمه فاطمه فاطمه فاطمه فاطمه فاطمه فاطمه
 درهما قطره فضیله من تیری رسول الله فایضا فاطمه فاطمه فاطمه فاطمه
 و لا هو اخره یعنی بدستی که ابو بکر پیش پیغمبر آمد و گفت ای رسول خدا
 ترا جنت فاطمه کرد آن اخبرت از ابو بکر اعراض کرد پس عمر را بعد و بجهان
 گفت از وی اعراض کرد پس بر دو پیش عبد الرحمن عوف آمدند و
 گفته که اکثر قریشی بحسب مال اگر سنی رسول الله میفرمود و خواسته ای طه
 میکردی حق تعالی بر مال تو مالی و بر شرف تو شرفی دیگری افزود عبد الرحمن

پیش پیغمبر آمد و خواستداری کرد از وی هم روی کرد ایند بار پس آمد
پیش ابوبکر و عمر و گفت بر من نازل شد آنچه بر شما نازل شده بود از روی
کرد ایند پیغمبر و جواب ندادن پس ابوبکر و عمر شش مرتضا آمدند و او
تختی چند را که ملک او بود آب میواد گشته که ما را خرابه و خوشی تو
به نسبت با رسول الله و تقدم ترا در اسلام معلوم کرده و شناسنامه
اگر پیش رسول الله میرفتی و خواستداری فاطمه میگویی حق تعالی فضل
بر فضل تو و زلف بر زلف تو می افزد پس مرتضا گفت به هر که مراد ایدار
کردید و روانه شد و وضو کرد و بعد از آن غل بر آورد و عبا قطری
پوشید و دو رکعت نماز کرد و بعد از آن پیش پیغمبر آمد و گفت ای رسول
مرا خفت فاطمه کنی آخرت فرمود که هرگاه که ترا خفت اولم اوزم
مقدار صدق و کاپی مبلتی مرتضا گفت که سیف و فرس و درع و کلاه
یعنی شتر خود در وجه صدق و مهاد می نم آخرت فرمود هر چه ناضح
و سیف و فرس است انماست که استغنائی و کزوی نواد بهمه که
شتر متاع تو در سر بر میدارد و سیف و فرس الت کارزار است یعنی
از آن نافع و مستغنی نیستی و هر چه درع که زره است کار تو باوست
یعنی از آن مستغنی و فاخر فرس مرتضی روانه شد و درع خود بجا برد
پشتا در هم قطری فروخت و انرا در پیش حضرت رسالت رخت
نه آخرت مرتضی را از عدد آن بر سید دهنه و نظر او را خفت گیت آن
اجبار کرد و در مناقب خطیب خوانم از ام سلمه و سلمان مادر رسول

که گفته

که گفته که اگر در رکعت فاطمه بفت رسول الله ص مدبرک النساء
اخطبها اکابر قریش کلاما ذکرها رجل من قریش لرسول الله
اعرض عنه رسول الله بوجه حتی کان الرجل منهم یظن فی نفسه
ان رسول الله ساخط علیه و قد نزل علی رسول الله فیه و حق
من السماء و لعد خطبها من رسول الله ابی بکر فقال له رسول الله
امری الی ربه و خطبها من بعد ابی بکر عن الخطاب فقال
رسول الله کتبت لانی بکر یعنی چون فاطمه زهرا از رسول الله
بکد بلوغ رسید و از زمان شد اکابر قریش خواستداری او کردند
و هرگاه که مردی از قریش فاطمه را پیش رسول الله بخواستداری او
کردی رسول الله از آن کس روی بگردانیدی تا حدی که آن قریش
در خود کمان بردی که رسول الله بر او ساخط و خشمناک است یا خود
بر حضرت رسالت در حق او دوی از آسمان نازل شده است
و بدینستی که ابوبکر فاطمه را از رسول خواستداری که در آخرت
جواب داد که کار فاطمه موقوف با هر مرد در کار است و بعد از
ابوبکر عمر خطاب خواستداری که آن حضرت همی جواب داد و
چون مرتضا خواستداری که اتم سلمه گفت فرایت وجه رسول الله
تمثل فرحا و سرور اتم تبسم فی وجه علی یعنی وجه رسول الله را
دیدم که تمثل و روشن شد از فرح و شادی بعد از آن در روی
مرتضی تبسم نمود و گفت ای علی فان الله عز وجل قد زوجه لکها

و کان

لما قال

من السماء من قبل ان ازوجک فی الارض **صلی الله علیه و آله** در تعداد
 اولاد ذکر و انانیت موقفی علی علیه السلام از کتاب صفته ما
 الصفوة منقولست که اولاد ذکر و انانیت چهارده بوده
 و انانیت پوزده **ذکر** امام حسن و امام حسین و محمد اکبر
 عبدالله ابوبکر عباس عثمان جعفر عبدالله
 محمد اصغر یحیی عیون عمر محمد اوسط **انث** زینب کبری
 و مله الکبری ام کلثوم کبری ام الحسن ام هان
 میمونه زینب صغری رقیه فاطمه امامه خدیجه ام الکرام
 ام سلمه ام جعفر جمانه فقیهه دختری دیگرش از تنبیه
 وفات کرده بود و بعضی گویند که فاطمه زهرا را بعد از حضرت
 رسالت بگری استقامت شده که رسول الله او را در جی حمل
 محسن نام نموده بود پس حسن و حسین و زینب کبری و ام کلثوم
 کبری بر چهار از فاطمه زهرا اند علیهم السلام و محمد اکبر که تنبیه او
 ابوالقاسم بوده است این حقیقه و امام مادر او خوله بنت
 جعفر بن قیس حنفیه و عبیده الله دایه او بود و یار او در خود امام حسن
 در طفولت ملا شمیم شدند و مادران لیلی بنت مسعود است
 و عباس و عثمان و جعفر و عبدالله هر چهار همراه امام حسن شدند
 و مادران ام البیہی بوده بنت خزام بن خالد بن وادم و یحیی و
 عیون مادران اسماء بنت عیسی خنیمه است اول زن جعفر

و مله صغری

طبار آورد

طبار بود و چون جعفر در غرای مویه نرسید گشت زن ابوبکر شد
 و محمد بن ابی بکر از وی بود و بعد از آن زن رقیه علی شد و یحیی
 و عیون را آورد و محمد اوسط مادر او امامه بنت ابی العاص
 بود و این امامه دختر زینب است و زینب دختر رسول الله
 صلی الله علیه و آله را بعد از وفات خاتمه او که فاطمه زهرا است
 خواست و ام الحسن و مله کبری مادران ام سعید بنت
 عروه بن مسعود ثقیفی بود باقی اولاد هر یکی از اینها بوده اند
 و مرقی در جی وفات چهار زن در کج داشت امامه بنت
 رسول الله و لیث بنت مسعود تنبیهه و اسماء بنت عیسی خنیمه
 البیہی کلایه و هسته ام ولد یعنی لیلی بنت شد و شیخ
 بنید که از شایع علمای شیعه بود در کتاب ارشاد گفته که اولاد
 رقیه علی بیست و هشتند امام حسن و امام حسین و زینب کبری و
 صغری که ام کلثوم گفت داشت از فاطمه زهرا بودند علیهم السلام
 و محمد که گفت او ابوالقاسم بود این حقیقه و مادر او خوله بنت جعفر
 حنفیه است و عمر و رقیه توانان بودند و مادران ام حبیب
 و سمیه است و عباس و جعفر و عثمان و عبدالله هر چهار در کج
 شدند و مادران ام البیہی است و محمد اصغر که گفت
 او بکر بود و عبیده الله مرد در کج شدند و مادران ام
 لیث بنت مسعود کلایه است و یحیی و عیون مادران اسماء است

عیسیٰ خنیمه است و ام الحن و در طه مادر این نام معبودی
 عوده بن معبود ثقی است و نسیه و زنیب صفی و ام تانی و ام
 الکرام و جانه که ام جعفر کثیف است و امام و ام سلمه و مقونه
 و خدیجه و فاطمه این ده دختر هر یکی از ام ولد یی از کس که
 است و محسن برادر امام حسن و امام حسین بعد از حضرت رسالت
 سه چهار ماه بود که افتاد و الله اعلم **باب دوازدهم** در بعضی
 احادیث که بغرض مامعنی است و افضلیت مرتضی را بحسب
 مفهوم مستلزم شمل بر چهار خوف است **وف اول** در حکایت
 شیخ عمر بن محمد که از کتاب آن کتاب که در مرض موت خواست
 نوشتن بخاری در باب هل یجتمع الی اهل الذمه و در باب
 اخراج اليهود من جزيرة العرب و در باب مرض النبی ص
 از ابن عباس روایت کند که می گفت یوم الحس و یوم الحسین یعنی
 روز ششم و هج روزی بود پنجمه ثم یکی حتی بل دمه لخصاء
 یعنی بعد از آن کریت تا حدی که اشک او سنگ و زرا را
 خضاب کرد و زنگی ساخت و روایتی حتی بل دمه لخصاء
 یعنی کریت چند که اشک او سنگ را از گردن مردمان ما و
 گفته که باین عباس جیت این یوم الحسین گفت چون وجع خشکی
 حضرت رسالت ص سخت شد فرمود بیا برکتی و بر روایتی
 بیا دید شعله ششتری تا از بهر شما لای بنویسم که بعد از آن کتاب

از کراه

سرگز کراه نشوید و در فضالت نبینید تا ابد این عباس گوید
 که صحابه بخصوصه و نزاع افتادند و حال آنکه نزد هیچ پیغمبری
 نباید که نزاع باشد گفتند ای پیغمبر رسول الله یعنی هر زده و پدیان
 گفت رسول الله و بروایتی فقال ایما له ایما استغفوه یا
 یعنی گفت پیغمبر را چه شده است که این سخن میگوید استغفوه یا
 یعنی تخاصس کنید از وی که این چه گفتند و بروایتی قالوا یا
 شانه ایما استغفوه قد هبوا بر دؤن علیه یعنی گفتند که پیغمبر
 چه حالتی است یا هر زده و پدیان گفتی مستغول است استغفام
 و استغفار کنید از وی که چه میگوید این عباس گفت قد هبوا
 بر دؤن علیه یعنی ایستادند و سخن پیغمبر بر پیغمبر میگردید و قبول
 نمیخوردند بلکه حضرت رسالت را هر زده و پدیان گفتی مستغول
 کردند و در نصف ثانی بخاری در باب قول المرفی قوی اعنی و در باب
 کراهیه الا خلاص هم از ابن عباس روایت میکند که چون وعده
 وفات رسول الله رسید در خانه پیغمبر جمعی از صحابه حاضر بودند
 و عمر خطاب در میان ایشان بود پس پیغمبر صلعم با صحابه گفت که
 بیاید تا از بهر شما کتابت کنم بملکاتی که بزرگواران کراه نشوید
 و در فضالت نبینید تا ابد عمر گفت بدرستی که خشک و وجع بر پیغمبر
 غالب شده است یعنی درین حالت بر سخن او اعتماد نیست و قرآن
 رنگ نمائست و کتاب الله است و ما را پس است و ای صحابه

ایما هر زده و پدیان است ایما

که در خانه حاضر بودند و کرده شدند و مانند یکدیگر گفت و صحبت
کردند بعضی بی بی پیغمبر صلوات الله علیه و میگفتند که آلت کثرت نزدیکی
کنید تا که سحر از برای شما کثای نبوی که بعد از آن سرگزیده
مگردید و در خطالت نیفتید تا ابد و بعضی از صحابه که در جماعت
علیه السلام سخن میگفتند که ناگاه عمر گفت دای سخن از آن عباسی است
که چون اینجا است در حضور صلی الله علیه و آله و سلم گفت و خصوصاً کردند
و گفتند را باطل و لغو و بی باری از حد گذشت هر رسالت
فرمود که فی موعتی یعنی برخیزید از بنی هر دهم آن را از خانه
و رسول الله برون کردند و آن عباسی هرگاه که از شکایت حکایت
کرد در آن گفتی که آن الزمیه کل الزمیه ما حال من
رسول الله و بین آن یکتب لهم ذلک الکتاب من اختلافهم و
لفظهم یعنی بدو که مصیبه و بهر مصیبت آن بود که مانع و جایز
شد میان رسول الله و میان کتابت آن کتاب **ای دل خوش**
ازین حرف افضلیت مرصعی لازم آید تا بدان که عمر سعید را بعد از آن
و بزرگترین نسبت کرده است و حال آنکه بخاکس نقل کرده که در حضور
حضرت رسالت از بر بنی اشغال گفت و کردار صادر شده باشد
بلکه همیشه مثل امر آنحضرت مرود و اقوال و افعال رسول الله
بنص کلام الله و ما یطعن عن الاهی ان هو وحی الاهی
عنی اقوال و افعال حضرت صمدیت بعد از آنست **در باب دوم**

در بیان

در بیان گفت صلوة ابو بکر و ما خیر حضرت مصطفیٰ او را و آن دو نفر
بود یکنوبت در حالت صحبت میفرمود و راوی حدیث مهمل بر سجد
ساعتیست و نوبه دوم در حالت مرض میفرمود و راوی حدیث
عایشه است نوبه اول بخاندی **در باب دوم** در بیان گفت صلوة
الامام الاول و در باب ما یجوز من التبع و الحمد فی الصلوة
الرجال و در باب رفع الایدی فی الصلوة و در باب
الاشارة فی الصلوة و در اول ابواب الصلوة از رسول الله
ساعتی روایت کند که بنی عرو بنی عوف در موضع قحاحال شد
میپویند و میان ایشان قتل و محاسن افتاد حضرت رسول
با جمعی از صحابه بیرون مدینه رفت تا میان این صلوات و اصلاح
کنند و وقت نماز را بدید پس مؤذنی که بلال بود پیش ابو بکر رفت
و گفت که وقت نماز میگردد و رسول الله بنیاد هیچ رغبته داری
در امامت مردمان ابو بکر گفت نعم ان شئت یعنی بلی رغبته دارم
اگر خواهی و بر وایت این شقتم یعنی اگر خواهید پس بلال قامت
گفت و ابو بکر پیش رفت و تکبیر احرام بست و مردمان تکبیر احرام
بشد و در میان نماز بودند که حضرت رسول الله رسید و در میان
صفوف نماز میرفت و صفها را یک یک میثکافت تا نصف اول
رسید مردمان تنصیف و دست بدست زدند شغول شدند
تا ابو بکر التفات کند ابو بکر التفات کند ابو بکر در نماز خود ملتفت

در باب

نیشد چون مردمان اکثر تصنیف کردن التفات نمود رسول الله
 دیدن رسول الله اشاره کرد که در جای خود باش ابو بکر دوست
 برداشت و گفت الحمد لله که حضرت رسالت ما بنی اشاره کرد
 و ابو بکر با زبانی آمد و حضرت پیش رفت و نماز عصر کند ارد چون
 از نماز فارغ شد با ابو بکر گفت که ترا چه منع کرد از آنکه در جای ثابت
 شوی آندم بتوا اشاره کردم ابو بکر گفت این ای قحط خد را این حرف
 نیست که پیش نمازی رسول الله کند پس حضرت رسول روی خود را
 کرد و گفت که جو در نماز تصنیف کردی سر کار کاری و معجز نماز
 بشی آید اگر مرد است باید که سحان الله بگوید و اگر زن است
 تصنیف کند یعنی دست بردن زن این روایات موافق نسخ
 حموی و ابی النعمان و ابی اسحاق مصطفی است و هر چه فری در باب
 الامام یاقی قوما فیصل بینهم آورده است که چون رسول بصلح بنی
 عمر و حضرت بلال را گفت که هرگاه که وقت نماز در آید و منی نماید
 با شما با ابو بکر فرمائی تا پیش نماز بر مردمان کند و باز فرمود در آخر
 روایت گفت که ابو عبد الله بخاری فرمود که این روایت را جعفر صادق
 بهیچ راهی نگفته است یعنی روایت گفتی رسول الله بلال را که نماز
 با ابو بکر تا پیش نماز کند **نوبه دوم** بخاری در باب حد المریض
 ان یشهد الجماعة و باب اهل العلم والعصاة بالامام و باب
 الرجل ان یلا ما یؤتی الناس بالامام من ان عایشه روایت کند

که در مرض موت حضرت مصطفی بلال را گفت و بطلب
 رسول الله آمد آنحضرت گفت بنما بید تا ابو بکر پیش نمازی مردمان
 کند عایشه گوید هر گفتم که ابو بکر در رقی القلب است هرگاه
 در مقام نوبت ناماید و در جای نوبت است اما مد کردن نمی تواند
 سه نوبت این عذر می آوردم و آنحضرت میفرمود که بگو بید تا ابو بکر
 پیش نماز کند و بر دایره گوید که گفتم که عمر را فرمائی چه ابو بکر هرگاه
 که قائم مقام تو گردد که بر روی غالب شود و از مردمان شنوایند
 نتوانند و با حفظ و خیر عرفتیم تا همین سخن گفت آنحضرت فرمود که
 انکض صواحب یوسف بدر سر که شما آن یارانید که یوسف را
 بخت بخت و بلال از زندان زندانی کردید عایشه گوید که چون ابو بکر
 در نماز شد و بقیه احوام است رسول در خود خفتی یافت و خود را
 سبک دید از خانه بیرون آمد و یک دست بردوش عباس نهاد و یکی
 بردوش مردی دیگر و آنحضرت هر دو پای خود در زمین بکشد از غایت
 بی تویی و ضعف عبد الله بن عباس گوید که آن مرد دیگر که عایشه
 نام برد امیر المومنین علی ابی طالب بود و همچنین عباس و عمر بنی
 حضرت مصطفی را در میان گرفته مر او رند تا بر جانش نشست جب
 ابو بکر نشست و آنچنان نشسته امامت کرد و بروایت دیگر آورده که با
 اعشی گفتند که مردمان اقتدا به ابو بکر میکردند و ابو بکر بجهت
 مصطفی اقتدا می نمود اعشی بر اشارت کرد که علی دای اعشی می

از او یافست که این حدیث از عابد روایت کرده اند **ای دل**
مومن ما درین روایت سخی منصفانه میگویم اگر غرضی از ائمه
 مردمان به ابو بکر است که ابو بکر امامت مردمان میکرد و اخفیت
 امامت به ابو بکر میفرمود این خود منیع است زیرا که در هیچ ملت و
 مذہبی جایز نیست که یک جماعت را دو امام امامت کنند اگر غرض
 است که ابو بکر باشد مردم مؤذن و معرفی بود این مسلم است اما
 فضیلتی پیش پشیشی درین نیست و در باب امام جعل الامام لقیتم بعد
 از عایشه حدیث که پیغمبر در مرض موت نقلی و کرانی یافت و در وقت
 غشاء الاخوان می رسید که مردمان نماز کردند گفتند و شطر توانای
 رسول الله اخفیت فرمود که برای مراب در تقارن عایشه گفتن
 کردم علی بر آورد و چون غم قیام نمود پیوستی گفت و منجمی سبقت
 می رسید که مردمان نماز کردند و ما می گفتیم مستقر تواند و او میفرمود که
 در تقارن عایشه غسل میکرد و در جینی قیام میفرمود عایشه گوید که
 بعد از آن موسی ابو بکر فرستاد تا پیش نماز کند ابو بکر مدتی و قیام
 القلب بود بعد گفت که تو پیش نمازی می فرمودی گفت که تو احمق و اولی
ای دل مومن ازین حرف استقامت با فضیلت و منصفیت صحابه
 توان کرد بواسطه غزل و نصب هر موقوفی در هیچ امر و منصبی
 هیچ کسی معزول نشده است با وجود آنکه بدگویان پیشی رسول الله در
 حق او بد گفتند چنانکه در باب دوم گفتیم که مصطفی و تقصیر را سرش

کرد و پیش فرستاد و چهار نفر در جینی مراجعت پیش حدیث رسالت از
 وی شکایت کردند و اخفیت بر این غضب کرد و دیگر در غر اسلمه
 ابو بکر و عمر و عاص بدین ترتیب سرش سرش میشد شک می
 یافتند و باز میبختند و معزول می شدند و بعد از آن عمر و عاص مرتضی
 سرش کردند و رفت و فتح کرد و در غر او خیر ابو بکر صاحب رایت
 و امامت شد و شکست یافت و بعد از آن عمر صاحب رایت امامت
 شد و شکست یافت و بعد از آن مرتضی رفت و فتح کرد و در غرستان
 سوره رات همراه ابو بکر و فرستادن مرتضی در عقب وی معزول رفت
 شد او **بوشید** **نانه** که در بخاری در باب اهل العلم و الفضل
 احی با الامام و در باب ریح القهوی فی صلوٰۃ از انس الک
 روایت کنند که ابو بکر در مرض موت رسول الله امامت میکرد تا روز
 دوشنبه که روز وفات حضرت بود در صفت نماز ایستاده بودم
 که پیغمبر روزه از در حیره برداشت دیدم که بر پای ایستاده بود و
 ما نظر میکرد و بعد از آن بجا اشارت کرد که نماز خود تمام نشد و
 روز وفات یافت **ای دل مومن** درین روایت ما کنی هرگاه که
 صورت نبوت در حالتی که ضعیف و نحیف بوده و استطاعت قیام
 نه داشت تا حدی که میان علی و عباس محول بود و جماعت میرفت
 و ترک جماعت نمیکرد چنانکه بخاری گفت که حدیثی است که جماعت
 آمد پس چگونه صورت نبوت جماعت نیامد در حالتی که استطاعت

قیام داشته باشد بی شایه که آنی مالک از واقع خود خبر داده باشد
یعنی بخواب دیده باشد که در روز وفات پیغمبر که در صف نماز
ایستاده بودند و پیغمبر رفته در جوه بر داشته باشد و صحابه و یار
پای ایستاده دیدند که چکی و الله اعلم **حرف سیم** در قصه فک
بخاری در اول کتاب حسن و در باب غزوه خیر از عایشه روایت کند
که فاطمه دختر رسول الله بعد از وفات رسول الله از ابوبکر نصف
مال رسول الله صبیحه ای طلب کرد و آن غنیمت بود در مدینه
که الله تعالی به پیغمبر داده بود و فک قریه بود از قرا و خیر سی
ابوبکر در جواب گفت من از رسول الله شنیده ام که میفرمود ما که
پیغمبر این میراث خود ندادیم هر چیز که از ما می ماند آن صدقه است
بر همه مسلمانان و ابوبکر از آن مال فاطمه بیع چیز نداد بنا بر آنکه
صدقه بر اهل بیت حرام است پس فاطمه چکی شد بر ابوبکر و در عقب
رفت و همچنین مادی سخن گفت تا با عالم با پیوست و بعد از آن پیغمبر
شش ماه بقیه حیوه بود و چون وفات یافت مرتضی علی و کرام
دفن کرد و خود بر دی نماز کرد و اخبار و اعلام ابوبکر بگردد
فاطمه با مرتضی حسن و حسنین وصیت کرده بود و خواست که ابوبکر روی نماز
کند و در جز اول از آن سیاست و امامت مسلم قنینه دینوری
آورده است که ابوبکر چون میخ کرد فاطمه را از فک روزی دیگر
گفت که تم بنا الی فاطمه فانا نذا عقیباها من رد فاطمه فاطمه

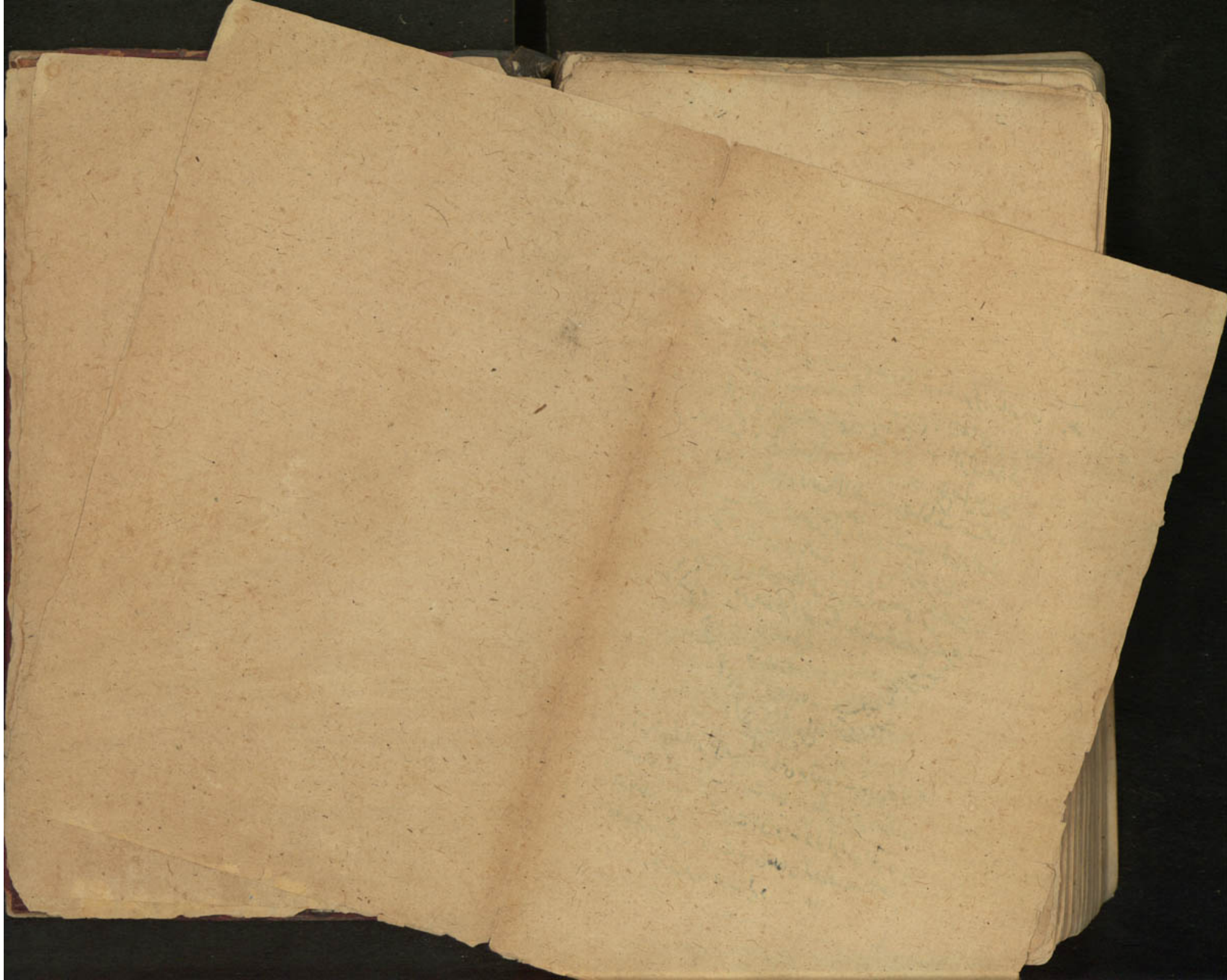
البان را با رند دین مرتضی را وسیله کردند چون فاطمه در آید
و سلام کردند جواب سلام باز نداد و با این گفت اگر شما را بچدی
اخبار و اعلام کنم با قرار می آید گفتند بی گفت هیچ شنیده پیغمبر را
که میفرمود فاطمه نصفه متی یرضیها یا یرضیها و یسخطها ما یا
یسخطی من رضاها فقد ارضانی و من ارضانی ارضی الله
و من اسخطها فقد اسخطی و من اسخطی فقد اسخط الله قال لا
سمعه رسول الله صلی الله علیه و آله یقول ذلک فاطمه گوشت ماه
است از مرد و رضا و سخط او رضا و سخط من است او را هر که خوشد کرد
مرا خوشد کرد اندیشه است و هر که او را بقتل آورد مرا بقتل آورد
ابوبکر و عمر هر دو گفتند بی شنیدیم حجت رسالت را که این حدیث
فرمود پس فاطمه فرمود که ای اشهد الله و ملائکته انکما اسخطا
و ما ارضیتان و ان لقیتم الی لا شک لکما الیه کسی بدو که خدا را
و فرشتها را در گواه میگیرم که شما مرا بقتل آوردید و ناخشنود گردید
و اگر با پدر ملاقات کنم البته شکایت شما کنم ایدم باز بگجایید و روایت
بخاری در عایشه گوید که در ایام حیوه فاطمه علی را پیش مردمان حرم
و جاه بود چون فاطمه متوفی شد علی مردمان خانه حرم را دید که پیش
لاجرم التماس مصاحبه و متابعت ابوبکر کرد و در آن شش ماه با ابوبکر
بیعت نکرد و بدین بطلب ابوبکر و شهادت بسوی مایا و بیکس
همراه خود بنا و رعایت گوید که این سخن همه آن گفت که حاضر شدند و

عمر که اهیت داشت پس عمر با ابوبکر گفت که من این تنها مردان
 گفت با من چه خواهند کردی والله که تنها خواهم رفتی و بجایه علی رفت
 و صلح کرد این روایت بخاریست اما حمید در جرجی الصحنی
 آورده است که قال رجل للبربری فلم یبایعه علی بن ابی طالب
 لا والله ولا احد من بنی ما شئت حتی بایعه علی بن ابی طالب
 گفته که زهریت گفت که علی شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد زهری
 جواب داد که نه والله بجای از بنی ما شئت با ابوبکر بیعت کرد اما الحاه
 که مرتضی بیعت کرد بعد از آن بنی هاشم بیعت کردند و در تنجیم
 آمده است که ابوسعید خدری گفت چون رسول الله عالم تقا رفت فاطمه
 آمد و ادعای فدک فرمود ابوبکر گفت مریدم که توانی والله غیر حق
 میگوئی ولیکی بیه و کلاه خود سپا و رتبه فدک بتو دهم هر فاطمه علی
 و ام ایمن را بگو امر آورد ابوبکر گفت که یکن با یک مرد دیگر سپا و رتبه
 بتو قسم کنم این از طرق اهل سنت بود و میگویند که ابوبکر از آنچه فدک
 فاطمه نداده که نصاب شهادت تمام نبود چرا که نصاب شهادت مرد
 با خود مردی و دوزی و فاطمه سوگند نداد با وجودیک کلاه دینم بیکه الله
 مجتهد بود و علی نیکر الابد و مرد با بر دی و دوزن و اما نزد شیعیان است که
 لم سلمه زوج رسول الله و اما حسن و اما حسین هم کو ای دادند و حسن
 در آن جایی بالغ نبودند و نیز کو ای فرزند طای مادر و پدر رسول است
 همه جرجی **ای دل مومن** از حجاب من فدک ما وجود یک کلاه و جنگلی

و این است که ابوبکر
 با ابوبکر بیعت کرد

لندن فاطمه

شدن فاطمه زهرا و فدی شش ماه میبود امری چند واریعت نکردن
 مرتضا در آن شش ماه با وجود آنکه بیعت با امام بنی حجه ارتقا ف و
 صلاح عباد و واجب است امری چند تباه می نمود از فضیلت
 و حقانیت مرتضا به نسبت خلافت و حکومت خلفا چرا که عدم
 یعنی که دلیل عدم رضای مرتضا است و حکومت خلفا یا از جمله آنکه
 این را اهل بیت این منصب بنوده باشند و حقانیت اشاره به نسبت
 یا از جمله آنکه اهل بیت مرتضا از روی علم و فضل به نسبت این منصب
 پیشتر از این بوده باشند و افضلیت عباد از آنست **و فاطمه**
 بخاری در ابواب الزهد آورده است که رسول الله در خانه ابی بکر
 بود که برای وی شوی کو سفند آوردند و از باب جایی که در خانه ابی
 بود فرمود که کردند و از دست راست پیغمبر اعران نشسته بود و از دست
 چپ ابوبکر چون حضرت رسالت از آن شیو فرج انشا مید و قیام
 از دهن مبارک بر داشت عمر رسید از آنکه قیام را به اعران
 گفت یا رسول الله قیام را به ابوبکر بده که نزدیک است سحر القات
 یعنی و من نکرد و با اعران داد و فرمود الا یعنی ما لایم یعنی یعنی الله بود
 راست بود اولی است و در بخاری نزدیک تر بیک قول حق قال ذر
 سوره حجرات که لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی یعنی
 اواز خود را بر اواز پیغمبر بلند نکنید که علمهای شما تها شود و شما را
 از آن تها شعور بشود از آن ابی علیه که عودت که گفت نزدیک



دردار من عبد مادم حکم
که بخورم سرور مادم حکم
خایم که عطل موددم پیشایم
خون خرخ نمیدم مادم حکم
ال عدد عالمی پیشایم
دل بدست شو جسم من پیشایم
ای که جوهر آورم دست من پیشایم
صباح رور تو دیدن شون زند دلیس
مدوم زند و دیگر که دوس را برعلیس
من که ملول کشتن از نفس فرشتگان
قال مقال عالمی من کیم از بدایع
عشق تو سر نوشتن من مهر رحمت
ایک در بهشت من زایت من را تو

